

اتحاد کد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

دی ۱۳۷۶ شماره ۴۵ سال چهارم

پیرامون خط مشی ما

مطلبی که تحت عنوان "پیرامون خط مشی ما" منتشر می گردد و چارچوب کلی آن مورد تأیید اعضای کمیته مرکزی است، تلاش دیگری است، در جهت روشن تر کردن دیدگاه های ما نسبت به سوسیالیسم و روند تحولاتی که جامعه ی ما می بایست طی کند و وظائف چپ در قالب آن. این نوشته در چارچوب مباحث تدارکاتی کنگره ارائه می گردد. صفحه ۱۳

نکاتی درباره

کنگره سوم راه کارگر

صفحه ۱۰

تاریخ مبارزه طبقاتی

از انباشت اولیه تا فتولیرالیزم

صفحه ۱۷

تجربه کمونیست های

فرانسه

* پنج ماه بعد از بقدرت رسیدن چپ در فرانسه که اتحادی از سوسیالیست ها ، کمونیست ها ، و حزب سبزها می باشد حزب کمونیست فرانسه با تشکیل اجلاس شورای ملی حزبلا متشکل از اعضای کمیته ملی (کمیته مرکزی) ، نمایندگان کمونیست پارلمان ، مسئولین ایالات حزب و مسئولین حوزه های موسسات بزرگ و وزرای کمونیست) به ارزیابی از شرکت خود در قدرت دولتی ، (در کنار مسائل دیگر) مبادرت کرد .

صفحه ۲۱

شیلی

مبارزه علیه فراموشی

صفحه ۱۲

تبریک

فرارسیدن سال نو میلادی را به هم میهنان مسیحی و همه مسیحیان جهان تبریک می گویم.

ولی فقیه در بحران

* بحث درباره ی ولایت فقیه، دیگر بحث انتزاعی نیست. برای اولین بار، این بحث مستقیماً به خود ولی فقیه گره خورده است. منتظری طی یک سخنرانی، آشکارا، خامنه ای را فاقد صلاحیت اعلام کرده است. صفحه ۲

سخنان اعتراضی منتظری و نامه آذری قمی

صفحه ۵

تشکل های مستقل ، خواست اصلی دانشجویان

صفحه ۳

اطلاعیه سازمان

دستگیری ابراهیم یزدی را محکوم می کنیم!

صفحه ۹

اطلاعیه مشترک

بازداشت شدهگان روزهای اخیر زندانیان سیاسی را فوراً آزاد کنید!

صفحه ۲۸

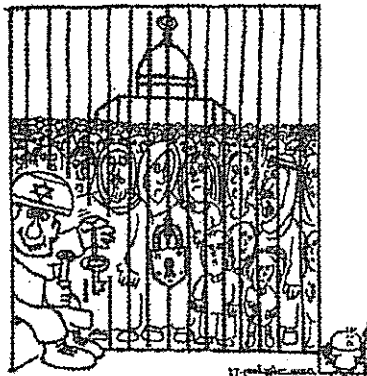
صفحه ۶

فوتیال و ملاها

فلسطین

مصاحبه مجله الحوادث با صلاح صلاح (عضو رهبری جبهه خلق برای آزادی فلسطین):

* با هر منطقی که بخواهیم به نقش سیاسی منازعات منطقه نگاه کنیم ، نمی توانیم دستهای آلوده آمریکا و اسرائیل را در انفجار اوضاع سیاسی در این یا آن کشور عربی و رد پای آنها را در منازعات بین این یا آن کشور یا مجموعه ای از کشورهای عربی نادیده بگیریم . صفحه ۲۳



ولی فقیه در بحران



بعد از شکست خامنه ای و شرکایش در انتخابات ریاست جمهوری، فقط نقشه های آنها برای قبضه ی کامل قدرت به هم نخورد، بلکه قیبل از همه مشروعیت قدرت ولی فقیه، یعنی شخص خامنه ای زیر سوال رفت و برای اولین بار در حیات جمهوری اسلامی تقدس رهبری، آشکارا زیرپای میلیون ها رای مخالف لگدمال شد. پاسخ مردم به خامنه ای در عدم انتخاب "اصلاح"، چنان محکم بود و چنان پر طنین که هیچ توجیه و ترفندی قادر به استتار آثار آن و یا حذف آن از صحنه ی واقعیت های سیاسی در جمهوری اسلامی نبود. تکرار مکرر ارجحیت ولایت بر جمهوریت و تاکید بر حق مطلق فقیه در اختناق جامعه هیچ کدام قادر نشدند هتک بی سابقه ی حرمت "ستون نظام" را دگرگونه کنند. نظر مردم، در قالب رای آنها، از درون شکاف خود رژیم، فرصت بیان یافته و اکنون این بیان به فاکتور مهم سیاسی در حیات کل رژیم تبدیل شده و مقبولیت صوری رژیم را در هم شکسته بود. این را، امروز دیگر همه دریافته اند. نه فقط خود ولی فقیه، بلکه قبل از همه مخالفین او، این تغییر مهم در جامعه را لمس کرده اند. بیهوده نیست که این روزها، حمله به ولی فقیه و حوزه ی اختیارات او، نقل مجالس و تظاهرات درون رژیم شده است. بدین جهت عناصری از انجمن های اسلامی و مدرسین حوزه ی علمیه قم، به فکر تعیین حوزه ی اختیارات ولی فقیه، و صلاحیت او افتاده اند.

اما بحث درباره ی ولایت فقیه، دیگر بحث انتزاعی نیست. برای اولین بار، این بحث مستقیما به خود ولی فقیه گره خورده است. منتظری طی یک سخنرانی، آشکارا، خامنه ای را فاقد صلاحیت اعلام کرده است. و ولایت او را با سلطنت مقایسه کرده، ادامه ی آن را هتک حرمت تشیع دانسته است. آذری قمی، ولی فقیه را، فاقد شرایط فقهی لازم برای مرجعیت و رهبری اعلام کرده است. پاسخ خامنه ای به همه ی اینها، طبق معمول همیشگی، راه انداختن باندهای چماقدار حزب اله

بود. او رسماً خواستار دستگیری و محاکمه ی مخالفین خود شده است. اما نه ادامه ی راهپیمایی های اوباش حزب اله و نه تهدید به محاکمات قادر شدند، در کار ولی فقیه فرجی را موجب شوند، و حرمت از دست رفته را بازگردانند. در نتیجه خود خامنه ای خواستار توقف راهپیمایی ها شده است. دیگر نه قدرت بسیج دیروز باقی مانده است، که تاثیر واژگونه این قبیل عربده کشی ها بر کسی حتی سازماندهندگان آنها پوشیده است. هنوز کسی فراموش نکرده است که حملات حزب اله به خاتمی و در حمایت از ناطق نوری چه سهم بزرگی در پیروزی اول و در شکست دولی داشته است. ادامه ی این قبیل اقدامات، می تواند قبل از همه خود ولی فقیه را به سرنوشت ناطق نوری دچار کند. تهدید به محاکمات هم، هنوز در حد تهدید باقی مانده اند. امروز جمهوری اسلامی، فاقد آن انسجام درونی است که چنین محاکماتی را به راه انداخته و عملی سازد. نه فقط دفتر ریاست جمهوری که حتی رئیس مجمع تشخیص مصلحت منتصب خامنه ای هم، در دفاع شان از ولایت فقیه، به مخالفین فقط هشدار داده اند که ارزش های نظام را به زیرسوال نبرند. هیچ کس به جز خامنه ای و دست نشاندهانش سخن از محاکمه به زبان نیاورده است.

مساله این است که رای مردم، قبل از همه مسند خامنه ای را به لرزه درآورده است. نه فقط حملات به او، که دفاعیات خجولانه از او، نشانه این واقعیت است. دفاع رفسنجانی از او، در نماز جمعه ی تهران افشاگر موقعیت متزلزل خامنه ای است.

رفسنجانی در واقع در سخنان خود تلاش کرد، خود را تبرئه کند بدون آن که خامنه ای را تایید کرده باشد. او قسم خورد که دروغ نگفته است. خمینی قبل از مرگش شخصا انتخاب خامنه ای به جانشینی خود را به او گفته است. تاکید او بر عدم وجود هرگونه توطئه ای از طرف او، احمد خمینی و خامنه ای در زمینه چینی برای ولایت خامنه ای، افشاگر وسعت بحث های درون رژیم در رد صلاحیت خامنه ای بمراتب فراتر از آنچه که منتظری و آذری

قمی، به راه انداخته اند، است. تلاش در رفع شبهه از توطئه، بیان روشن صحبت از توطئه برای رسیدن به رهبری است و این نه تردید که رد قاطع صلاحیت خامنه ای از طرف بخش مهمی از نیروهای رژیم است، نیروهایی که از چنان موقعیتی برخوردارند که رفسنجانی را برای توجیه خود وادار به سوگند خوردن و رفع شبهه علنی از توطئه می کنند.

ولایت فقیه، به قامت خمینی دوخته شده بود. بعد از مرگ او فقط توازن قدرت درون رژیم بود که قبا را بر کاریکاتور او خامنه ای بخشید. رهبر جدید، نه نفوذ خمینی را داشت، نه قدرت او را و همیشه با شیخ او در صحنه بود، حتی موقعیت خود را نیز به نقل شفاهی رفسنجانی از او در تعیین جانشین، مدیون بود. تا زمانی که این توازن با کش و قوس ها برقرار بود، خامنه ای رهبر بود. اما او علیرغم آنکه شخصیت خمینی را نداشت، تلاش کرد که قدرت او را داشته باشد و برای رسیدن به چنین هدفی نیز، دست به کار تغییر در توازن، با آرزوی جانشینی واقعی خمینی شد. با این تفاوت که بر خلاف خمینی او در این تلاش، فقط بخشی از حکومت را پشت سر خود داشت.

نقشه های او در نیمه راه متوقف شد. قبضه کامل حکومت بعد از کنار گذاشتن رفسنجانی و جایگزینی او، ناطق نوری، نه فقط عملی نشد، چنان شکافی در حکومت ایجاد کرد، که دیگر کنترل آن برای هیچکدام ساده نبود. کاندیدای ولی فقیه، در مقابل بیست میلیون رای کاندیدای دیگر، سخت شکست خورد و با سقوط او، پایه های قدرت خود خامنه ای یکی پس از دیگری صدمه دیده اند. نتیجه ی انتخابات دوم خرداد، برای همه غیرمترقبه بود، اما برای خامنه ای، خردکننده بود. رهبر نظام، بیست میلیون مخالف داشت و این مخالفت علنا اعلام شده بود. چنین رهبری دیگر بسادگی قادر به ادامه ی رهبری نظام نمی توانست باشد، بلکه خود معضل آن نظامی است که قرار بود آن را رهبری کند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

تشکل های مستقل، خواست اصلی دانشجویان

بررسی حرکت ها و تظاهرات دانشجویان در دانشگاه های مختلف کشور، طی چند ماهه اخیر، نشان می دهد که این گونه حرکت ها و اعتراضات از مسائل کوناکونی سرچشمه می گیرند و هدف های متفاوتی را دنبال می کنند.

خواست های صنفی و رفاهی، بی تردید، یکی از زمینه ها و انگیزه های مهم حرکت های دانشجویی است. کمبود استاد، کتاب، کلاس و آزمایشگاه، عدم کفایت خوابگاه های موجود، عدم دسترسی و یا ناکافی بودن امکانات و تسهیلات اولیه زندگی و آموزش، از جمله مشکلاتی است که به طور روزمره گریبانگیر بخش اعظم دانشجویان بوده و هست. گسترش بدون برنامه و بی حساب و کتاب دانشگاه های دولتی و خصوصی، طی سال های گذشته نیز، این قبیل مشکلات را شدت بخشیده است. به عنوان نمونه، کفایت ییادآور شویم که بیش از نیمی از دانشجویان نیازمند از دسترسی به خوابگاه دانشجویی محرومند در حالی که خوابگاه های موجود نیز با تراکم بی سابقه و نارسایی شدید امکانات روبروند.

مسائل فرهنگی و اجتماعی نیز، خاصه در شرایطی که رژیم حاکم هراز چندگاهی 'اسلامی کردن' دانشگاه ها را عملی کرده و از این طریق نیز می کوشد کنترل پلیسی و سیاسی خود را در فضای دانشگاهی حفظ نماید، یکی دیگر از زمینه های مهم حرکت ها و اعتراضات دانشجویی است. مقابله با اختناق و زورگویی و تلاش برای ایجاد زمینه ی فعالیت های جمعی هنری، فرهنگی، مطبوعاتی و... انگیزه های حرکت های مختلف دانشجویی در این عرصه را تشکیل می دهند.

اعتراض به برکناری و اخراج استادان، اعتراض به تبعیضات و اجحافات جاری در محیط دانشگاه ها، اعتراض به سوء مدیریت روسا و مسئولان دانشگاهی و درخواست تعویض و تغییر آنها نیز از جمله زمینه های حرکت های دانشجویی بوده است. مورد اخیر، در رابطه با تغییر و جابه جایی روسای دانشگاه ها، که با مسئله تغییر دولت و تشکیل کابینه محمد خاتمی نیز گره خورده، در چند ماه گذشته از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. پس از پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، گروه های زیادی از دانشجویان در دانشگاه های مختلف، به عنوان نخستین اقدام، خواستار برکناری مسئولان دانشگاه ها و دانشکده ها شده بودند.

گذشته از آن که حرکات و تظاهرات ناشی از زمینه ها و مسائل صنفی و فرهنگی و اجتماعی بالا، در شرایط حاکمیت رژیم اسلامی، بطور غالب و بلافاصله رنگ و بوی سیاسی به خود می گیرند، جنبش دانشجویی به واسطه ماهیت و موقعیت ویژه خود نیز، هیچگاه فارغ از

خصوصیت و بار و بازتاب سیاسی نبوده است. با وجود نابودی تشکل های مستقل و دموکراتیک دانشجویی به وسیله جمهوری اسلامی، و با وجود سلطه ی سرکوب و خفقان بی سابقه در جامعه طی سال های حاکمیت این رژیم، این زمینه و انگیزه مبارزاتی هرگز کاملاً از بین نرفته است. خواست های آزادی، عدالت، حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی، و یا مقاومت در برابر استبداد، حق کثی و اجحافات، به اشکال کوناگون، هر چند به صورت جرقه ای و پراکنده در حرکت ها و مبارزات دانشجویان مطرح گردیده است. نمونه ای از آنها، تظاهرات وسیع دانشجویان با شعار 'اتحاد- مبارزه- پیروزی' در اطراف دانشگاه تهران در آبان ۱۳۷۲ بود که از حرکت اعتراضی در مورد برقراری شهریه دانشگاهی شروع شده بود.

لکن، بر مبنای تجربیات گذشته و با توجه به رویدادهای ماه های اخیر نیز روشن است که موفقیت حرکت های صنفی و سیاسی، و یا به عبارت دقیق تر صنفی- سیاسی، دانشجویان بیش از پیش در گرو ایجاد تشکل های آزاد و مستقل دانشجویی است. در شرایط حاضر و در این مرحله از مبارزات دانشجویی، ایجاد تشکل های مستقل خواستی است که دیگر خواست های عمده دانشجویان را در بر می گیرد. خواستی است که بدون آن، تحقق سایر خواست های مهم و ضروری دانشجویان نیز، لاجرم، محدود و پراکنده و ناپایدار خواهد ماند.

این نیز کاملاً روشن و آشکار است- و حتی برای نسل های حاضر دانشجویان که به دلیل گستردگی و ناتوانی در انتقال تجارب، اطلاع چندانی از سابقه جنبش و مبارزات دانشجویی در مین ما ندارند، امروزه روشن تر می شود- که نهادها و تشکل هایی که در حال حاضر به نام و به عنوان دانشجویان فعالیت دارند، به هیچ وجه نمی توانند این خواست اصلی دانشجویان را برآورده سازند. در وهله نخست، بدین دلیل واضح که نهادهایی نظیر، 'انجمن اسلامی دانشجویان' (وابسته به 'دفتر تحکیم وحدت')، 'انجمن اسلامی دانشجویی' (وابسته به 'اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویی و فارغ التحصیلان دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی')، و اخیراً نیز 'اتحادیه تشکل های دانشجویان حزب اله' (که از سوی 'انصار حزب اله' راه اندازی شده)، اساساً در رابطه با نابود کردن تشکل های واقعی و مستقل دانشجویان و یا به منظور جلوگیری از ایجاد آنها، ساخته شده اند. این نهادها وابسته یا فرمایشی، چه از نظر اهداف و مقاصد 'اساسنامه' ای شان و چه به لحاظ عملکردشان، هیچ سنخیتی با تشکل ها و انجمن های دموکراتیک ندارند بلکه، برعکس، کاملاً ضد دموکراتیک هستند. و بالاخره این که، سررشته هر کدام از این نهادها به یکی از جناح های درونی رژیم

وصل است: هر یک از آنها به وسیله جناح مربوطه راه اندازی شده و حمایت و هدایت می شود، فعالیت آنها، صرفنظر از مصالح عمومی رژیم جمهوری اسلامی، اساساً تحقق تمایلات و مقاصد خاص جناح متبوع خود را دنبال می کند و بنابراین، عملاً، هیچ گونه استقلال بی ندارند. به طور خلاصه، مجموعه این قبیل نهادها، با وجود اختلافات و رقابت های شدیدی که بین خود دارند، در عمل به عنوان سیاهی لشکر و ابزاری در خدمت رژیم حاکم است و هر کدام از آنها نیز آلت دست یکی از جناح های رقیب محسوب می شوند.

خواست ایجاد تشکل های مستقل و دموکراتیک دانشجویی، خواست تازه ای نیست. هر چند که فشار اختناق و سرکوبگری رژیم و فشارهای مضاعف ناشی از فقر و محرومیت و نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی و همچنین رواج مدرک گرایی و غیره طی سال های گذشته، امکان تحقق چنین خواستی را خیلی محدود کرده بود، ولی فائق آمدن بر پراکندگی ها و خرده کاری های موجود و تاثیرگذاری بر روند رویدادهای عمده فرهنگی، اجتماعی و سیاسی (و نه تنها مطالبات مشخص دانشجویی) یکی از آمال و امیدهای جمع وسیعی از دانشجویان بوده و هست. آنچه اکنون تازگی دارد اینست که در چارچوب اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی موجود، در مقایسه با گذشته، شرایط نسبتاً مساعدتری برای طرح و تلاش برای تحقق این خواست پدید آمده است. از یک سو، به این دلیل که برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و نتایج غیرمترقبه آن، جدا از جوانب دیگر، روحیه و شرایط نسبتاً مناسب تری را به لحاظ حساسیت، مشارکت و دخالت گروه های زیادی از مردم در مسائل سیاسی و اجتماعی به وجود آورده است. جمع کثیری از جوانان، به ویژه دانشجویان، که خواه به دلیل رای منفی به جناح غالب مورد حمایت خامنه ای و انتخاب بین بد و بدتر و خواه به عنوان طرفداری از محمد خاتمی، در آن انتخابات شرکت جسته و خودشان را در تحقق نتیجه حاصل از آن دخیل و سهم می دانند، اکنون خواستار آند که 'تغییرات' و 'تحولات' موعود در محیط های دانشگاهی نیز جامعه ی عمل پیوشد. صرفنظر از این که جناح های رقیب حکومتی می کوشند و خواهند کوشید که از چنین شرایطی در جهت منافع جناحی و خود غرضانه شان بهره برداری نمایند، این روحیه جدید در بین جوانان و دانشجویان وجود دارد که برای مشارکت مستقیم، برقراری انتخابات، شمارش آرا، انتخاب نمایندگان... در سایر عرصه های حیات صنفی و اجتماعی و از جمله در دانشگاه ها نیز تلاش شود. این نکته را دانشجویان برخی از دانشگاه ها، از جمله دانشگاه صنعتی امیرکبیر،

اطلاعیه پیرامون تشدید حمله به مخالفان ولی فقیه

در پی تظاهرات فرمایشی چند روز گذشته در دفاع از ولایت فقیه و حمله به منتظری، امروز شخص ولی فقیه، در سلک حاکم شرع دستور قلع و قمع مخالفان ولایت را صادر کرد و به نیروهای قضایی دستور داد که آنان را بعنوان کسانی که 'مقدسات مردم' و 'ستون فقرات نظام' را هدف قرار داده اند، بعنوان خائنان به مردم، مورد محاکمه قرار دهند. از سخنان خامنه ای معلوم بود که منتظری در راس خائنان مورد نظر او قرار دارد. خامنه ای طی این سخنران، همچنین خواستار پایان دادن به راهپیمایی های امت حزب اله شد.

از یک سو خواست پایان دادن به راهپیمایی ها، در عین تاکید بر محاکمه منتظری و قلع و قمع مخالفین ولی فقیه، نشان دهنده این واقعیت است که چنانچه از حزب اله طی چند روز گذشته نتوانسته اند علیرغم تمام بوق و کرنایشان جمعیت چندانی را به طرفدارای از ولی فقیه، گردآوری کرده، روانه خیابان ها سازند. از طرف دیگر اما، صدور دستور قلع و قمع مخالفان بیانگر آن است که خامنه ای و نیروهای پشتیبان او علیرغم این، هم چنان بر ادامه حملات اخیر بر مخالفان خودپا فشاری می کنند و در صدد آن هستند که با کوبیدن منتظری، که هیچ کدام از نیروهای در قدرت رژیم و قبل از همه رئیس جمهور خاتمی، تاکنون جرات دفاع آشکار از او را نداشته اند، دوباره نیروی خود را برای اعاده موقعیت تضعیف شده در انتخابات ریاست جمهوری، بسیج نمایند و رئیس جمهور جدید را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. آنها در صدد آن هستند که با زیر ضرب بردن امثال منتظری، در وهله اول، با کسانی به مقابله برخیزند که از شکست ولی فقیه در انتخابات سود برده اند و قبل از همه خاتمی هدف این حملات است و از این نقطه نظر نیز، ادامه این حملات و تشدید بکیر و بندها برای خامنه ای حائز اهمیت است.

در پشت صحنه این بازی ها در واقع امر، پورش علیه مردم سازمان داده می شود. تک حمله متوجه توده مردمی است که انتخابات اخیر ریاست جمهوری را به مشت محکمی علیه ولایت فقیه تبدیل کردند. ولی فقیه و طرفداران او، می خواهند با توسل به ارکان های مسلحی که در اختیار دارند، جامعه ما را به دوران قیبل از انتخابات و بدتر از آن بازگردانند. در این مصاف، حتی رفسنجانی نیز، خود را به نحوی ذینفع می بیند، و آینده خود را با ادامه نتایج انتخابات و تعیین کنندگی رای مردم در خطر جدی می بیند و خود را تا حد کارگزار ولی فقیه، تزل می دهد.

و اما واقعیت این است که موقعیت خامنه ای و جناح طرفدار او، با دخالت مستقیم مردم در کشمکش های داخلی رژیم و با نمایش بی سابقه اراده آنها، چنین متزلزل شده است و این همه علیرغم وجود و حضور تمامی ارکان های سرکوب رژیم صورت گرفته است. این مردم نیز، اجازه نخواهند داد کامی را که آنها برداشته و 'ستون فقرات نظام' را با آن به لرزه درآورده اند، به آسانی و با ترتیب دادن راهپیمایی های فرمایشی علیه منتقدین داخلی نظام، عقب رانده، اثرات آن نابود شود. هر تلاش جدید خامنه ای و دارو دسته اش برای قدرت نمایی، با پاسخ مردم مواجه خواهد شد.

ما ضمن محکوم نمودن هر گونه بازداشت و محاکمه منتظری، تمامی مردم ایران را و همه افکار عمومی جهان را دعوت به عطف توجه به شرایطی می کنیم که حکومت برای راه انداختن موج جدیدی از سرکوب و کشتار در ایران فراهم نموده است. باید در برابر این تلاش ها برای تعرض به دستاوردهای مبارزات مردم ایستاد و با تشدید استبداد حکومت اسلامی، به مقابله برخاست. روشن است که در فقدان تشکل های مردمی اعم از صنفی و سیاسی، انجام این کار بسیار دشوار است. اما برای نجات از حکومت سیاه جمهوری اسلامی، باید آیین دشواری ها را به جان خرید و مخالفت با ولی فقیه را به اهرم نابودی نظام جمهوری اسلامی مبدل ساخت.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۶ نوامبر ۱۹۹۷

۵ آذر ۱۳۷۶

دموکراتیک و مستقل فرا می خواند. بهره گیری از این زمینه ها، ظرفیت ها و امکانات بالفعل و بالقوه، در این مرحله از مبارزات دموکراتیک و سیاسی توده های مردم، تلاش و مبارزه برای ایجاد چنین تشکل هایی را به خواست اصلی دانشجویان تبدیل می سازد. گسترش و اوجگیری مبارزات دانشجویان، قطعاً تاثیرات قابل توجهی در رشد و تقویت مبارزات توده ها خواهد گذاشت و جایگاه و اهمیتی را که جنبش دانشجویی در این مجموعه برخوردار بوده است به آن باز خواهد کرد.

خاموش نماید. امروزه حدود ۱۳ میلیون نفر از جوانان مشغول به تحصیل در دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی (از جمله ۵۰۰ هزار نفر در دانشگاه های دولتی) هستند که با کسب دانش و آگاهی افزونتر، تعداد هر چه بیشتری از آنان در پی بهبود شرایط تحصیل و زندگی، تحقق آرمان های آزاییخواه و عدالت طلبانه ی تحول اساسی در اوضاع جامعه و بهروزی مردم اند و با استبداد و جهل و خرافات و عوارض کوناگون سیاسی و اجتماعی آن به مقابله برمی خیزند. علاوه بر مطالبات و خواست های عمومی صنفی - سیاسی دانشجویان، اوضاع نابسامان اقتصادی و چشم انداز بیکاری گسترده ای که در انتظار گروه های وسیعی از فارغ التحصیلان است، آنها را در جهت اقدام، حرکت جمعی و چاره جویی در قالب تشکل ها و کانون های

دانشگاه علامه طباطبایی، صراحتاً مطرح ساخته و خواهان ایجاد تشکل های واقعی و مستقل دانشجویان شده اند. از سوی دیگر، ادامه کشمکش های جناح های درونی رژیم و تشدید احتمالی آنها در آینده نیز می تواند زمینه مساعدتری برای تلاش ها و حرکت های مستقل و دموکراتیک فراهم آورد. اگرچه موضوع منازعات داخلی باندهای حکومتی اصلاً تازگی ندارد و هر چند که تمامی این جناح ها در جهت حفظ حیات و موجودیت رژیم همراه و همدستانند، اما این را نیز نباید نادیده گرفت که، این بار، به هر دلیل، موضوع تشکیل و فعالیت احزاب، جمعیت ها، شوراهای و تشکل ها نیز به مسئله ای مورد منازعه در میان آنها تبدیل شده است. فارغ از مقاصد و نیات باطنی جناح ها و دستجاتی از حکومت که این موضوع را مطرح می کنند، طرح و بحث ناکزیر آن در جامعه و به ویژه در دانشگاه ها، زمینه نسبتاً بهتری را برای تلاش و فعالیت نیروها و عناصر آگاه دانشگاهی به منظور ایجاد تشکل های آزاد و دموکراتیک فراهم می سازد.

تلاش برای تشکیل و فعالیت تشکل های مستقل دانشجویی، آشکارا مبارزه ای سخت و سهمگین است. چنین تلاش و مبارزه جسورانه ای که تنها با اتکا به مشارکت فعال خود دانشجویان و با جلب حمایت نیروها و اقشار دیگری از توده های مردم میسر است، با موانع بزرگی نیز روبروست. رژیم حاکم قطعاً به مقابله با آن برخواید خواست و خواهد کوشید که آن را در نطفه خفه کند. جناح وابسته به خامنه ای و انصار حزب اله آن که تحمل هیچگونه حرکت و اندیشه فرهنگی و اجتماعی آزاد و مستقلی را ندارند، به شیوه های مرسوم خودشان، سعی در سرکوب این تلاش ها خواهند کرد. اما 'متساهل' ترین جناح های حکومتی نیز از 'خط امامی' ها گرفته تا 'کارگزاران' که امروزه از آزادی احزاب و جمعیت ها صحبت می کنند، تمایلی به شکل گیری و فعالیت کانون های مستقل و آزاد دانشجویی ندارند و بلکه به دنبال کشاندن تجمع ها و حرکت های دانشجویی به زیر چتر نهادهای وابسته به خود و یا راه اندازی چنین نهادهای وابسته ای هستند. بنابراین هرگونه توهمی نسبت به جناح های متخاصم درون رژیم و یا احیاناً نسبت به تبدیل نهادهای وابسته به آنها به نهاد های مستقل، عملاً به صورت مانعی در برابر حرکت ایجاد تشکل های واقعی دانشجویی در خواهد آمد. فقط با بهره گیری درست و هوشمندانه از شرایط موجود، گردآوری هر چه وسیع تر توده های دانشجویی حول شعار اصلی ایجاد تشکل های مستقل و جلب حمایت هر چه گسترده تر نیروها و اقشار آگاه مردم، می توان به انزوی هر چه بیشتر نهادهای فرمایشی و وابسته، و به شکل گیری کانون های دموکراتیک و آزاد دانشجویی امید بست.

با این موانع و دشواری ها، جنبش دانشجویی ایران از ظرفیت ها و امکانات زیادی برای نضج گیری و گسترش در آینده برخوردار است. رژیم اسلامی، با بکارگیری خشن ترین و گسترده ترین روش های سرکوب و اختناق، مانند اسلاف خود نتوانسته است، اندیشه ورزی، جستجوی آگاهی و آزادی و فریاد اعتراض و مقاومت را در دانشگاه های کشور متوقف و

سخنان اعتراضی منتظری

کوشه هایی از سخنان منتظری در روز جمعه ۲۳ آبان، در دیدار با کاروان های اعزامی از شهرهای نجف آباد و اصفهان، در زیر برای اطلاع خوانندگان نشریه درج می شود.

در هر زمانی، بایستی برای اینکه معروف در جامعه بسط پیدا کند و همه ی منکرات جلوش گرفته شود، لکن اینهایی که مجتمع می شوند، حزب اله نیستند، که یک عده تحریکشان می کنند، یک شعار عوضی هم می دهند، می روند یک شعار می دهند و یک جوی بهم می زنند، یک هیاهو راه می اندازند و از هم غیب می شوند. این که حزب اله نیست، حزب اله آنست که بروی مبنی تشکیل شود.

در ادامه منتظری می گوید: با نشستن و دعا کردن مردم دعا مستجاب نمی شود. ای مردم کار دست خودت است. چرا بی تفاوت مانده ای، تمام مردم مسئولند، اگر سفیر کم است، کاردار کم است وزیر کم است تربیت کنند. دنیای چماقی حالا دیگر نمی شود کار کرد و توی این دنیا دیگر چماقی پیش نمی رود و مردم روشن شده اند، بیدار شده اند، حکومت دست ملت است، این انتخاباتی که توی این کشور انجام می شود، مجلس، ریاست جمهوری، خبرگان و غیره، در وقت انتخابات آنوقت یک افرادی قسیم می شوند و آقا بالا سر. یک حزب خلق الساعه و آئی درست می کنند و یا از یکی تقلید می کنند و چماقی می خواهند پیش ببرند، رسانه های گروهی که فقط مال دولت نیست، دولت را مردم می آورند سرکار نباید دستشان به رادیو و تلویزیون برسد، رادیو و تلویزیون مال چهار نفر آنهایی که بالا می نشینند و دستور می دهند نیست، ای مردم اگر ما کوتاه بیائیم، پس گردنی می خوریم عقب می مانیم، به شما بگویم، آنجور که دو نفر سه نفر بنشینند برای کشور تصمیم بگیرند، این توی دنیای فعلی پیش نمی رود، اما در قانون اساسی ما یک ولایت فقیه هم هست، اما معنایش این نیست، ولی فقیه یعنی همکاره و دیگه جمهوری توی کار نیست. ولی فقیه هم با آن شرایطی که دارد در قانون اساسی وظایفی برایش مشخص شده، عمده ی وظیفه اش، آئی که مهم بوده، اینست که نظارت بکند، که مشی جامعه یک وقت از موازین اسلام و حق منحرف نشود، اصلا فقیه به این مناسبت است...

ولایت فقیه آنجور نیست که یک تشکیلات سلطنتی و مسافرت های میلیاردی و این جور چیزها، اینها با ولایت فقیهی که ما گفتیم منافات دارد. آقایان تا چیزی می شود، به من می گویند ضدولایت فقیه، ضدولایت فقیه. خدا بابایت را بیامرزد، اصلا ولایت فقیه را ما گفتیم، ما علم کردیم ما کتاب دربارہ اش نوشتیم، حالا شدیم ضدولایت فقیه و چهار تا بچه راه می افتند و ضدولایت فقیه، ضدولایت فقیه به ما می گویند، خجالت بکشید. منتظری در ادامه می گوید: من یکی از اشکالاتم به این آقای خاتمی که پیغام هم داده ام نمی دانم به او گفته اند یا نه، و گفتم تو اینجور نمی توانی کار بکنی، اگر وزرا و استاندارها با تو هماهنگ نباشند یک قدم نمی تواند بردارد و گفتم من اگر جای تو بودم می رفتم پیش رهبر می گفتم، شما

مقامت محفوظ است، احترام محفوظ است، ولی ۲۲ میلیون مردم به من رای داده اند و اینها می دانستند که رهبر کشور به کسی دیگر نظر داشته و رای داده، دیدیم که دفتر رهبر و خود رهبر و خودش و همه کس رهبر کس دیگری را یعنی این آقا ناطق را تأیید می کردند، ولی ۲۲ میلیون نفر آمدند و به آقای خاتمی رای دادند. این معنایش این است که مردم گفتند، آقا ما آن تشکیلات را قبول نداریم، این معنایش این بود که مردم گفتند، ما آئی که شما آقا می گویند قبول نداریم و به عقیده من قاعده اش این بود که آقای خاتمی می رفت پیش آقای رهبر و می گفت: مردم از من انتظار دارند و با افراد تحمیلی نمی توانم کار کنم و استعفا می دهم و من به آقای دری هم پیغام دادم و گفتم مشکل وزارت اطلاعات فقط وزیرش نبود، اصلا بافتش خراب است، در عین حال که آدم های خوب و متدین هم دارد، ولی اگر بنا باشد همان معاون ها و همان کادر باشد و جنابعالی فقط ماشین امضا باشید و توی اتاق دم وزارتخانه بنشینید و هر چه آوردند زرتی امضا کنید، بدان آقا کلاهت پس معرکه است، یک آدم های عوضی آنجا هستند، بنابراین آقای خاتمی باید یک خرده محکم تر می بود...

مجلس جدا، دولت جدا، مجمع تشخیص جدا و دفتر رهبری جدا و گاهی می گویند، این حرف های من تضعیف نظام است، آقای هاشمی این روزها گفته، ایران هم افغانستان می شود. مرتب پیاهی می گویند از خط قرمز عبور نکنید، خط قرمز یعنی چه، خط قرمز خداست پیغمبر خداست و امام معصوم است، غیر از این خط قرمزی نیست و به شما بگویم که چهار تا روزنامه را خط دهی کنند به یکی حمله کنند و چهار تا بچه توی قم راه بیاندازند اینها دیگر فصلش گذشت، فرضا ائمه جمعه را تحریک کنند، همه که می دانند امام جمعه ها حقوق بگیر شاماها هستند و به آقای خامنه ای می باید گفت این روایت ها را باید علاج کنید.

منتظری در آخر سخنرانش می گوید: من به وسیله ی آیت اله مومن پیام دادم و نوشتم، که مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقل بوده و بجاست که این استقلال بدست شما آقای رهبر شکسته نشود و حوزه ها جیره خوار حکومت نشوند که برای آینده ی اسلام و تشیع مضر است و ایشان در حد مرجعیت حق هم ندارند فتوا بدهد بی رودبایستی می گویم و بنابراین

مرجعیت شیعه را مبتدل کرده اند، بچه گانه اش کرده اند، با چهار تا بچه ی اطلاعاتی که به راه انداخته اند، اینها مصیبت هایی که ما توی این کشور می بینیم.

نامه اعتراضی آذری قمی

آیت اله آذری قمی، یک روز پس از سخنرانی خامنه ای با انتشار نامه ای، از جمهوری اسلامی خواست، اگر می تواند شخص او را محاکمه کند. او نوشته است که خطایی مرتکب نشده و اگر حکومت اسلامی قدرت دارد، بیاید او را محاکمه کند. او آمادگی دارد در یک دادگاه که به راستی محکمه ی عدل اسلامی باشد، محاکمه شود و هر حکمی که از سوی چنین دادگاه عدل اسلامی صادر شود مورد قبول او واقع خواهد شد و از آنجا که خود مجتهد است و قاضی بوده، باید از نظر او در تعیین قضات عدل اسلامی که او را محاکمه خواهد کرد، آگاه شود.

آذری قمی پیش از این نامه، نامه ای دیگر نوشته بود، تاریخ این نامه ۲۸ آبان ماه است.

'... پسروردکار گیرنده انتقام است... اگر کسی پادشاهی ظالم را دید و سکوت کرد، او هم در جرم ظالم شریک است. خامنه ای ابزار را می کشد و شکنجه می کند و اخبار را هتک می کند و اغیار را به قریانگاه می برد و به قصد ولایت ادامه می دهد... و شما به او نگاه می کنید و شهادت او را کتمان می کنید و نهی از منکر نمی کنید و برای توجیه سکوت خود شانه از زیر بار مسئولیت خالی می کنید. امیدوارم نفرین مولایم و مولای شما دانمگیر شما شود... آنهایی که سکوت می کنند و کتاب خدا را پنهان می کنند و خود را به بهای قلبی می فروشند، چیزی جز آتش نخواهند خورد و پروردکار در روز قیامت با آنان سخن نخواهد گفت و آنها را تظهير نخواهد کرد و عذابی علیم برایشان مقرر شده است.

همه شما می دانید که من از همه به ولایت فقیه معتقدترم، گرچه، شما آن را قبول نداشته باشید. در کوچکترین هتکی که از من شده و یا بشود، شخص شما شریک می باشید والسلام.

و من از ظلم و ستم خامنه ای بیزار می جویم و اگر ولایتی داشته ساقط و نهادهای مربوطه از امامت جمعه گرفته تا مناصب دیگر باطل است.

اطلاعیه زیر از طرف دبیرخانه کمیته مرکزی کومه له در تاریخ ۲۸/۱۱/۹۷ منتشر شده است که جهت اطلاع چاپ می شود.

دستگیری های اخیر در شهر بوکان

طی چند هفته ی اخیر بیش از ۷۰ نفر از جوانان و مبارزین سیاسی شهر بوکان بوسیله ی مامورین رژیم جمهوری اسلامی دستگیر شده اند. دستگیر شدگان منوع الملاقات بوده و خیرهای رسیده از داخل زندان حاکی است که آنها تحت غیرانسانی ترین شکنجه ها قرار گرفته اند. اداره ی اطلاعات آذربایجان غربی با اعزام ماموران ویژه ای از ارومیه به شهر بوکان دست اندرکار پرونده سازی برای دستگیرشدگان است و در همین رابطه افسراد خانواده های آنها نیز مورد فشار و آزار قرار گرفته اند.

دستگیری های ماه های اخیر در شهرهای مختلف کردستان و از جمله بازداشت بیش از ۱۰۰ نفر از مبارزین سیاسی در شهر سردشت بخشی از سیاست رژیم برای زهرچشم گرفتن از مردم مبارز کردستان و ایجاد فضای رعب و وحشت و خفقان در جامعه است.

ما همه مردم کردستان و ایران را به دفاع از دستگیرشدگان و مبارزین برای کوتاه کردن دست وزارت اطلاعات رژیم از زندگی جوانان حق طلب فرا می خوانیم.

ما از همه ی انسان های آزاده و مراجع بین المللی طرفدار آزادی و حقوق انسان می خواهیم که به پشتیبانی از زندانیان دستگیر شده برخیزند و از هر طریق که می توانند رژیم اسلامی را برای آزادی دستگیرشدگان و خاتمه دادن به این موج دستگیری ها تحت فشار قرار دهند.

فوتبال و ملاها

تیم فوتبال ایران با پیروزی بر تیم استرالیا به دور فینال جام جهانی فوتبال در فرانسه راه یافت. پس از بیست سال این بار دومی است که ایران موفق می شود تا به جام جهانی راه یابد.

در پانزده قرن بیستم ورزش جایگاه ویژه ای در بین مردم یافته است. جدای از نقش ورزش در تندرستی جسم و روح انسان ها، امروزه ورزش منافع سرشاری را نصیب سرمایه می کند. ابعاد و دلایل این مسئله در حوصله این نوشته نیست و جای دیگری باید به آن پرداخت. آنچه مهم است این است که امروز ورزش مورد توجه مردم است.

در بین ورزش های کوناگون، فوتبال از محبوبیت و توجه خاصی که قابل مقایسه با دیگر ورزش ها نیست برخوردار است. میلیون ها نفر در سراسر جهان حداقل هفته یک بار به تماشای بازی فوتبال می روند. بزرگترین ورزشگاه ها با کنجایشی گاه تا یک صد هزار نفر مملو از تماشاگران می شود. طرفداران تیم ها شعار می دهند، آوازی خوانند و ورزشگاه را چنان شور و هیجانی فرامی گیرد که بعضا قابل توصیف نیست. فوتبال بیشترین نفوذ را بین جوانان دارد و از این رو گاه طرفداری از یک تیم با چنان تعصبی آمیخته می شود که حوادث خونباری رانیز به بار می آورد.

همین علاقه و تعصب به یک تیم در سطح ملی تبدیل به علاقه و تعصب به تیم ملی یک کشور می شود. تیم ملی کشور به پرچم و نماینده آن کشور تبدیل و پیروزی تیم ملی فوتبال یک کشور بردیگری، پیروزی همه مردم، یک پیروزی ملی محسوب می شود. بالعکس شکست تیم ملی فوتبال همچون یک شکست ملی ارزیابی شده و بلافاصله واکنش سریع و نارضایتی از مسئولان و بازخواست را بدنبال می آورد. چنین توجهی از سوی مردم به فوتبال جای گاه ویژه ای در بین ورزش ها داده و توجه دولت ها را به این ورزش بیش از پیش جلب کرده است. حکومت ها می کوشند تا از محبوبیت این ورزش در جهت منافع سیاسی خود استفاده کنند. در زمان حکومت ژنرال ها در آرژانتین، تیم ملی فوتبال این کشور برنده جام جهانی می شود. ژنرال ها از یک سو مخالفان خود را دسته دسته به جوخه های مرک می سپاردند و از سوی دیگر با تمام امکانات از فوتبال ملی حمایت می کردند. از این نمونه ها بسیار است. امروزه فوتبال مردمی ترین، همه گیرترین و جهانی ترین ورزش است. میلیونها جوان در چهار گوشه جهان نام بازیکنان مختلف را می شناسند در حالیکه کوچک ترین اطلاعی از وضع آن کشور ندارند...

اما در ایران جمهوری اسلامی وضع به گونه دیگری است. در ایران نیز فوتبال محبوب ترین ورزش مردم و ویژه جوانان است. ورزشگاه یک صد هزار نفری آزادی براحتی برای یک بازی تیم ملی پر می شود. بنابه اخبار برای بازی رفت ایران و استرالیا بیش یک صد و بیست هزار نفر به ورزشگاه آمده بودند. چنین رقمی فقط در چند کشور امریکای لاتین چون برزیل و آرژانتین امکان پذیر است.

اما در حکومت ملاها همه چیز وارونه است. ورزش غریبی است و اشاعه دهنده فساد. در ابتدا کوشیدند آن

کنند، در ایران فوتبال به امکانی برای مخالفت با رژیم تبدیل می شود.

تیم فوتبال ایران برای راه یابی به بازی های جام جهانی راه بلندی را طی کرد. فوتبال ایران در سطح آسیا از اعتبار خوبی برخوردار است. بارها به مقام قهرمانی آسیا رسیده است. فوتبالیست های ایرانی از شهرت خوبی در سطح آسیا و اخیرا در سطح جهانی برخوردارند بسیاری از آنها در باشگاه های خارج از ایران بازی می کنند.

از همان ابتدای شروع دورمقاماتی بازی های جام جهانی، کارشناسان بین المللی فوتبال ایران را یکی از شانس های محرز صعود به دور نهایی می دیدند. نتایج بازی های ایران در دور رفت نیز مویید این پیش بینی بود. ایران در پایان دور رفت در گروه خود اول بود و تنها با دو برد به راحتی تیم اول گروه خود و برتری دور نهایی انتخاب می شد. اما درگیری ها درونی فدارسیون فوتبال ایران، و بویژه نقش مخرب مربی حزب الهی تیم ملی، اختلافات بین مربی، مسئولین تیم فوتبال و بازیکنان و طبعاً بی توجه حکومتیان به این مشکلات باعث شد تا با بازی های ضعیف و ناهماهنگ در مقابل تیم هایی چون کویت و قطر شانس انتخاب مستقیم از دست برود. پس بازی بسیار ضعیف ایران در مقابل قطر، سبلی از انتقادات به سمت مسئولین سرازیر شد فشار مردم باعث شد تا مسئله جدی تر گرفته شود و نهایتاً مربی تیم تعویض شد و یک مربی برزیلی استخدام شد. طبیعی بود که کسی از این مربی انتظار معجزه نداشت. امید تنها این بود که با حضور وی بخشی از اختلافات کاهش یافته و بازیکنان با روحیه بهتری به توانند حداقل همان بازی خودشان را به کنند. در پایان بازی های مقدماتی عربستان سعودی اول و ایران در گروه خود دوم شد عربستان مستقیماً برای دور نهایی انتخاب شد و ایران می بایست برای انتخاب شدن دوبازی دیگر انجام دهد. اولی با ژاپن و در صورت باخت، دومی با استرالیا. در بازی با ژاپن تیم ایران در آخرین لحظات گول خورد و باخت و نهایتاً در بازی دوم با استرالیا بلیط ورود به بازی های جام جهانی را به دست آورد.

این پیروزی اما موجی از شادی و خوشحالی را به همراه آورد. خیابان های شهرها و بویژه تهران مملو از جمعیت شد. در خیابان ها جشن گرفتند و شیرینی پخش کردند. اما جالب ترین اتفاق چند روز پس از پیروزی و بازگشت تیم ملی به ایران رخ داد. از سوی مسئولین مراسمی در ورزشگاه برای استقبال از تیم ملی ترتیب داده شده بود و طبق معمول زنان از شرکت در این مراسم ممنوع شده بودند. اما در لحظه ورود هلی کوپتر به محوطه ورزشگاه، ناگاه جمعیتی از زنان با فشار صف مامورین را می شکنند و به داخل ورزشگاه آمده و در مراسم بدون دعوت شرکت می کنند و در نهایت مامورین انتظامی ناتوان از خارج کردن آنها از ورزشگاه قسمتی را به آنها اختصاص دادند.

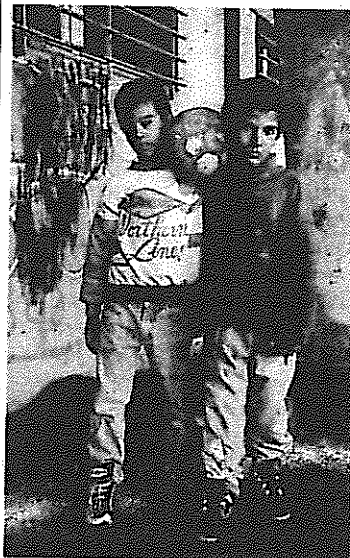
مردم، از زن و مرد تا پیر و جوان، این پیروزی را پیروزی خودشان محسوب می کنند. پیروزی بر آتانی که با ورزش مخالف اند.

را ممنوع کنند. در سال های اول انقلاب هیچ فعالیت رسمی ورزشی دیده نمی شد. اما پس از چند سال و با فشار مردم به تدریج فعالیت های ورزشی از سر گرفته شد. در مقابل حکومت کوشید تا به آن بی توجهی کند. بودجه چندانی برای ورزش در نظر نمی گرفت و سعی می شد حداقل ممکن ورزش را تبلیغ و تشویق که نه حتی مطرح کنند. مهندس نساج وزیر اسبق صنایع را مسئول سازمان تربیت بدنی می کنند. ورزش زنان کاملاً محدود می شود.

زنان اجازه ندارند جز با چادر و چاقچور ورزش کنند. آن هم فقط در ورزشگاه های درسته.... بدین ترتیب ورزش هم به یکی از عرصه های مخالفت با رژیم تبدیل می شود.

آنجا که رژیم نمی خواهد مردم به ورزشگاه برای تماشای بازی و تشویق تیم مورد علاقه خود بروند، مردم دسته دسته به ورزشگاه می روند و تشویق بازیکنان و تیم مورد علاقه تبدیل به شعار ضد رژیم می شود. مخالفت ملاها با ورزش یک مخالفت بنیانی است. نا آگاهی و اعتقادات خرافی مردم تنها راه بقای آخوندها است. آخوندها پاسدار جهل و خرافات با هر چیزی که ولو برای کوتاه مدت هم که شده مردم را به تفکر دیگری بکشاند، مخالفند و آن را خطری برای ازمم پاشیدن دستگاه قرون وسطایی خود می بینند. همچنین آخوندها از جمع شدن جمعیت بسیار یکجا آن هم بدون آنکه آنان گرد آورنده و سازمانده آن باشند هراسناک هستند.

این تیم فوتبال شناخته شده برای



ی در

وتیال

ه می

دادگستری، پرونده شهرداری و مسئله منتظری

- رازینی رئیس دادگستری استان تهران در یک مصاحبه مطبوعاتی به برخی از موارد و کارهای دادگستری پاسخ گفت که بخشی از آن را با هم می خوانیم:

رسالت: در مورد شکنجه ها و برخوردهای نامناسب چه توضیحی دارید؟

جواب: شکنجه ای در کار نبوده و ممکن است در اوایل برخوردها شدیدتر از انتظار متهمان بوده باشد مثلا طول کشیدن بازداشت انفرادی، عدم ملاقات مورد اعتراض بوده... بحث شکنجه مطرح نبوده بلکه اکثرا در انفرادی بودند یا ملاقات نداشتند.

همشهری: آیا این را قبول دارید که زندان انفرادی به منزله شکنجه است؟

جواب: ما با قانون کار می کنیم. براساس قانون اینکه فردی در انفرادی باشد یا خیر، از اختیاراتی است که به قاضی محول شده است.

همشهری: کدام قانون؟

جواب: آیین دادرسی کیفری

همشهری: ... چرا عکس های خانوادگی را در بازرسی از منزل متهمین (شهرداران بازداشت شده) جمع آوری کرده اید؟

جواب: ... در مورد عکس باید بگویم این فقط در مورد عکس های یکی از متهمان بوده که وی با افراد نامناسب در خارج از کشور ارتباط داشته است.

سلام: ... جمعیت دفاع از ارزش ها اعلام کرده که مدتی است از شرکت در جلسات شورای مرکزی جمعیت خودداری می کنید. آیا شما در حال حاضر از جمعیت استعفا داده اید؟

جواب: با وجود آنکه بنده از موسسان جمعیت دفاع از ارزش ها هستم امام حضورم در آن، حضوری فکری و مشورتی بوده است و هیچ گونه فعالیت عملی و اجرایی نداشته ام و کماکان بعنوان موسس آن جمعیت بوده و هستم... جمعیت تصور می کند که اگر من عضو جمعیت هستم موظف مسایل کاری و شغلی خود را در آنجا مطرح کنم. نه جناب آقای ری شهری مسایل مربوط به حج را آنجا مطرح می کنید و نه آقای شریعتمداری مسایل مربوط به کار خود را. اصلا این انتظار که مسایل قضایی در آنجا مطرح شود و ما از آنها خط بگیریم کاری انجام شود یا نشود. این تقاضایی غیرمنطقی است...

کیهان: اخیرا یکی دو نفر در قم مسائلی را در مورد ولایت فقیه مطرح کرده اند. در این خصوص چه اقدامی کرده اید؟

جواب: متأسفانه چند روزی است که برخی از عناصر مطرود از طرف حضرت امام و کسانی که در زمان حیات آن حضرت مشکلاتی را به بار آورده بودند و دل امام را خون کرده بودند بار دیگر ظاهر شده اند. این شیخ ساده اندیش گفته است 'ولایت فقیه را ما علم کردیم حالا شدیم ضدولایت فقیه' مطرح کردن ولایت

فقیه مهم نیست بلکه عمل کردن به آن مهم است و ایشان ملتزم به رعایت فقیه نبوده است. حضرت امام به این شرط به ایشان امان دادند که در مسایل سیاسی دخالت نکند و بیت خود را از افراد ناسالم پاک کند و...

فوتبال ایران مردم و رژیم اسلامی

به دنبال شکست های پی در پی تیم ملی فوتبال ایران در مسابقات مقدماتی جهانی ۱۹۹۸ فرانسه در گروه اول آسیا، و عکس العمل مردم نسبت به این ناکامی های خودساخته، داریوش مصطفوی رئیس فدراسیون فوتبال، 'ویرا' مربی برزیلی را بعنوان سرمربی تیم ملی به اردوی تیم برد تا در کنار بیژن ذولفقار نسب سایه شوم حزب الهی مایلی کهن کمتر بر سر بازیکنان سنگینی کند.

تیم ایران بعد از بازی پر از اشتباه و غیرقابل قبولی حتی در استانداردهای ورزش ایران در برابر کویت و عربستان، در مقابل تیم مغلوب شد. نداشتن تاکتیک تیمی، ضعف بدنی و نداشتن روحیه، بازیکنان را کاملا عصبی و بی انگیزه کرده بود. هیچ تاکتیک مشخصی را در بازی بکار نمی گرفتند. روحیه شکست را از همان ابتدا در چهره بازیکنان می شد دید. همه عصبی بودند تا جائیکه کریم باقری به دلیل کوبیدن مشت بر صورت بازیکن قطری از زمین اخراج شد. مسئولین فدراسیون فوتبال با اظهارات و برخوردهای دیکتاتورمنشانه بار دیگر بی اعتنائی به افکار عمومی را نشان داده و بدون کوچکترین توجهی به نظر بازیکنان می خواستند که حزب اله را قالب کنند که نتیجه بدی برایشان به بار آورد. در شرایطی که همه می گفتند مایلی کهن تنها به درد سرایداری مسجد می خورد تا سرمربی گری تیم ملی، سازمان ترتیب بدنی به انتقاد از بازیکنان محبوب مردم پرداخته و احتمال برکناری او با وجود شکست در بازی های مقدماتی را نیز منتفی اعلام داشته بود.

طفیان مردم عصبانی که بعد از تساوی ایران و کویت خود را در حمله به اتوبوس های شرکت واحد و برخی از ساختمان های دولتی نشان داده بود، دولتمردان رژیم را نیز وادار به واکنش سریع در مقابله با خطرناکی کرد که احتمال بروز آنها هر لحظه و هر روز و به هر بهانه آبی در سطح شهرها فراهم است.

ناطق نوری که از طرف مردم 'توسری خورده ی شهر ما' لقب گرفته است بعد از مسابقات ایران با قطر اعلام نمود که 'در این بازی متوجه شدیم که بازیکنان ما اصلا انگیزه و روحیه بازی کردن ندارند و سنگین می دوند و دست اندرکاران ذریعط توضیح نداده اند که علت این سنگینی و بی انگیزگی چه بوده است؟ گاهی ممکن است مسایل فردی و شخصی سبب دخالت در تصمیم گیری ها شود و یک مربی با یک بازی کن اختلاف پیدا کند و یا به اصطلاح او را تحویل نکیرد و به پیشنهادهایش اعتنا نکند و بی مورد دست به تعویض وی بزند. وقتی ۶۰ میلیون جمعیت عواطفش آینه کوزه متوجه قضیه است و مساله ملی باشد عیبی ندارد این همه که خرج می کنیم یک مربی خارجی هم

بیاوریم' به دنبال آن جلسه غیرعلنی مجلس نیز با حضور رئیس سازمان ترتیب بدنی، رئیس فدراسیون فوتبال و دیگر دست اندرکاران این ورزش تشکیل گردید و ۲۲ نفر از نمایندگان مجلس نیز از هاشمی طبا (رئیس سازمان ترتیب بدنی) خواستار تغییر معاون امور مجلس این سازمان گردیدند.

آش شکست آنقدرها شور بود که خودی ها هم به دست و پا افتادند و در این میان روزنامه کیهان طبق معمول از مایلی کهن یار حزب الهی و چماقدار خود به دفاع برخاست و در مورد او چنین نگاشته است: 'مایلی کهن هر که بوده و هر چه کرده است، انسانی است با انگیزه های متعالی، سرشار از عشق به میهن و مردمش و دلی که با پیاد خدا مانوس است و به بازیکنانش نیز در کنار آموزش فوتبال درس انسانیت، دینداری و خودباوری داده است و چرا باید به کارشناسان ورزشی با سوابق اخلاقی و عقده های تلنبار شده اجازه داده شود که به محاکمه او بنشینند'.

سرتانجام، تیم ملی فوتبال ایران با پیروزی در برابر تیم استرالیا در روز شنبه ۸ آذر (۲۹ نوامبر)، توانست جواز شرکت در جام جهانی ۹۸ فرانسه را به عنوان آخرین تیم (از مجموع ۲۲ تیم حاضر در این جام) به دست آورد.

بلافاصله بعد از اعلام پیروزی و امکان مشارکت تیم ایران در بازی های جام جهانی، گروه زیادی از جوانان و علاقه مندان ورزش در ایران، در تهران و غالب شهرهای کشور، به خیابان ها ریخته و به جشن و شادمانی پرداختند. حضور وسیع و خودانگیزه مردم در کوچه و خیابان و اظهار شادمانی آنها منظره جالب توجهی را به وجود آورده بود که، به رغم تهمدات پلیسی گسترده رژیم، تا پاسی از شب نیز ادامه داشت. فردای آن روز ماموران رژیم اقدامات خود را در مورد ایجاد مزاحمت برای مردم و یا دستگیری آنان به بهانه هایی مثل 'بدحجابی' تشدید کردند.

اطلاعیه

درباره پیروزی تیم ملی فوتبال ایران

موفقیت امروز تیم ملی فوتبال ایران در استرالیا، شرکت بازیکنان تیم ملی کشور ما را، در جام جهانی فوتبال در فرانسه مسلم نمود. با انتشار خبر این پیروزی، اکثر شهرهای کشور ما به صحنه جشن و شادمانی تبدیل شدند. مردم به خیابان ها ریختند، پایکوبان و با افتخار موفقیت ورزشکاران خود را جشن گرفتند. حصول به امکان شرکت در جام جهانی فوتبال، در شرایطی صورت می کرد که طی نزدیک به دو دهه گذشته، دولت جمهوری اسلامی با سیاست های ارتجاعی خود، سد راه شکوفایی استعداد های موجود در کشور ما در تمامی زمینه ها، از جمله در عرصه ورزش بوده است.

ما این پیروزی را به بازیکنان قهرمان تیم ملی و مردم ورزش دوست کشورمان تبریک می گوئیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۹ نوامبر ۱۹۹۷

۸ آذر ۱۳۷۶

بازپرسی از شهردار تهران و ادامه کشمکش جناح ها

غلامحسین کرباسچی، شهردار تهران، به دنبال احضارهای مکرر به دادگستری جمهوری اسلامی، بالاخره در اواسط آبانماه در 'مجمع قضایی' تهران حاضر شد و طی دو جلسه مورد بازپرسی قرار گرفت. در همین رابطه عنوان شد که شهردار تهران 'ممنوع الخروج' شده است. همچنین در محافل حکومتی مطرح شده است که رسیدگی به پرونده کرباسچی و محاکمه احتمالی وی، پس از اتمام برگزاری اجلاس سران 'سازمان کنفرانس اسلامی' در تهران، انجام خواهد گرفت.

لازم به یادآوریست که تاکنون دو تن از شهرداران مناطق مختلف تهران، در رابطه با اصطلاح 'مبارزه با ثروت های بادآورده' محاکمه و محکوم شده اند: داود تاجران، شهردار منطقه ۲۰ تهران به پنج سال حبس و انفصال دائم از خدمات دولتی و جریمه و شلاق، و محمد علی قاسمی، شهردار منطقه یک، نیز به پنج سال حبس و پرداخت جریمه و تبعید محکوم شده اند. همچنین ابوالفضل شکوری، شهردار سابق منطقه ۱۰، نیز به اتهام اختلاس، خیانت در امانت، اهمال و سهل انگاری و... به ۳ سال حبس و ۲ سال تبعید، انفصال دائم از خدمات دولتی و جریمه نقدی محکوم شد.

از سوی دیگر، محاکمه محمدهاشم مهیمنی، شهردار سابق منطقه ۱۶ تهران نیز در اوایل آذرماه آغاز شد. وی نیز به تخلفات مشابهی در زمینه تصرف غیرمجاز و سو استفاده از اموال دولتی و اختلاس و... متهم شده است. محاکمه تعداد دیگری از مسئولان شهرداری تهران، که در بازداشت به سر می برند، در هفته های آتی صورت خواهد گرفت به نوشته برخی از مطبوعات حکومتی، محاکمه کرباسچی و آدم های او در شهرداری تهران صرفا در رابطه با تخلفات مالی (مسئله ثروت های بادآورده) انجام نمی گیرد بلکه قوه قضائیه رژیم پرونده دیگری از آنها را نیز در ارتباط با

تخلفات در انتخابات ریاست جمهوری (استفاده از اموال و امکانات دولتی برای تبلیغات انتخاباتی خاتمی) تدارک دیده است که بعدا مطرح خواهد کرد. این اقدام قوه قضائیه، از جانب طرفداران رئیس جمهوری، به عنوان شکرگدی برای خدشه دار کردن انتخابات دوم خرداد از سوی جناح بازنده ی رژیم، ارزیابی می شود. قابل توجه است که محمد ری شهری و تشکیلات وابسته به او (جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی) نیز، که رئیس دادگستری تهران و گرداننده پرونده ی مربوط شهرداری عضو شورای مرکزی آن است، به نحوی خود را وارد این ماجرا کرده است. این 'جمعیت' ابتدا با ارسال نامه ای به رئیس قوه قضائیه، 'نگرانی' خود را در رابطه با چگونگی 'مراحل رسیدگی' و 'تحقیقات مقدماتی' انجام شده در مورد پرونده مذکور را اعلام داشته بود. پس از آن نیز، 'جمعیت' مزبور با ارسال نامه دیگری در پاسخ روابط عمومی قوه قضائیه، ضمن اشاره به 'پاره ای واقعیت های غیرقابل انکار' و تکرار 'نگرانی های' خود در ارتباط با این پرونده، به مسئولان قوه قضائیه توصیه کرده است که 'برای اینکه بخشی از نگرانی های جمعیت دفاع از ارزش ها را دریابند گزارش هیات بازرسی رئیس محترم جمهوری متشکل از وزیر محترم دادگستری و رئیس محترم محکمه انتظامی قضات را مورد توجه قرار دهند.'

تبعیض بیشتر در حق زنان کارگر

براساس مقررات موجود جمهوری اسلامی در مورد کار و بیمه های اجتماعی، یکی از تبعیضات آشکاری که در حق کارگران زن اعمال می شود آنست که در صورت فوت یک زن کارگر مشمول قوانین تامین اجتماعی، بازماندگان وی، برخلاف مورد مردان، از هیچگونه مستمری ای برخوردار نمی شود. هر چند که میزان مستمری پرداختی به بازماندگان کارگران مرد نیز هیچ تناسبی با هزینه های جاری زندگی ندارد، لکن در همین مورد نیز تبعیض فاحشی علیه زنان اعمال می گردد.

پرونده مربوط به تخلفات شهرداری تهران، که بدین ترتیب تقریبا همه جناح های درونی رژیم را به نوعی دخالت و موضع گیری کشانده است، از جمله موضوعاتی است که طی هفته های آتی نیز تداوم و تشدید کشمکش های جناح های عمده را مطرح خواهد ساخت.

بازگشت سفیران و تداوم مناسبات با اروپا

پس از قریب به شش ماه کشمکش و بحث و جدل بین دولت های عضو 'اتحادیه اروپا' و رژیم جمهوری اسلامی راجع به چگونگی بازگشت سفیران به محل های ماموریت خودشان و از سرگیری روابط فیما بین، طبق روال سابق، سرانجام توافقی بین طرفین صورت گرفت و سفیران نیز بازگشتند.

طبق این توافق، سفیران ۱۱ کشور عضو 'اتحادیه اروپا' روز جمعه ۲۳ آبان (۱۶ نوامبر) به تهران رفتند. سفرای کشورهای فرانسه و آلمان نیز، یک هفته بعد، روز شنبه یکم آذر (۲۲ نوامبر) به محل ماموریت خود مراجعت کردند. سفیر کشور پرتغال نیز، که ظاهرا قرار بود همراه با گروه نخست سفیران به تهران برگردد، بعدا به تهران خواهد رفت. سفرای جمهوری اسلامی در کشورهای مذکور نیز، طبق همان توافق، در دو نوبت رهسپار محل ماموریت خود شدند.

چندی پیش، در پی درخواست و شکایت زنان کارگر، طرحی در مجلس در رابطه با اصلاح 'بند ۲' ماده ۸۲ قانون تامین اجتماعی، مطرح و به تصویب رسید که طبق آن این مورد تبعیض درباره زنان برطرف می شد و بازماندگان زنان بیمه شده متوفی هم می توانستند از مبلغی مستمری استفاده کنند. این طرح با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد (به دلیل بار مالی آن برای دولت) و دوباره به مجلس برگشت داده شد. نهایتا به واسطه ی ادامه اختلاف مجلس و شورای نگهبان، این طرح هم به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شد. این 'مجمع' نیز در جلسه ۲۴ آبان خود به طرح مذکور رسیدگی و نظر شورای نگهبان را تایید کرد. بدین ترتیب، اعمال این تبعیض و حق کشی در مورد زنان کارگر ادامه می یابد. قابل توجه است که از دستمزد و حقوق زنان کارگر نیز، مثل مردان، حق بیمه مربوط به بازنشستگی و مستمری و غیره کسر می گردد.



گسترش اردوگاه های اجباری برای معتادان

مجمع تشخیص مصلحت نظام که کار رسیدگی به قانون تشدید مبارزه با مواد مخدر را در اواخر آبان به پایان رساند، مقررات تازه ای را در مورد ایجاد و گسترش اردوگاه های اجباری به تصویب رساند.

بر پایه مصوبه ی این مجمع، و ظاهراً به عنوان کاهش تعداد زندانیان (به دلیل تراکم بیش از اندازه در زندان ها)، دولت موظف می شود که دو نوع اردوگاه با شرایط سخت و آسان ایجاد نماید: کسانی که 'جرم اندکی' دارند به اردوگاه هایی با شرایط آسان، و افرادی که 'اشاعه فساد' می کنند به اردوگاه هایی با شرایط سخت فرستاده می شوند. طبق این مصوبه، از آنجا که در جمهوری اسلامی اعتیاد 'جرم' محسوب می شود و برخی معتادان به دلیل مخفی و فراری بودن فرصت 'معالجه' پیدا نمی کنند، مقرر شده است که معتادانی که برای درمان به پزشکان مراجعه کنند، تا زمانی که تحت درمان هستند، تحت تعقیب قرار نگیرند. لازم به یادآوریست که این سومین بار است که قوانین و مقررات مربوط به مبارزه با مواد مخدر در جمهوری اسلامی مورد تجدید نظر و در واقع تشدید قرار می گیرند. پیش از این نیز ایجاد 'جزیره' هایی برای نگهداری و حبس معتادان تصویب و به اجرا گذاشته شده بود.

مانور ۵ میلیون نفره!

به مناسبت فرا رسیدن 'هفته بسیج' در آذرماه، فرمانده نیروی مقاومت بسیج، وابسته به سپاه پاسداران رژیم اعلام داشت که 'راهپیمایی و مانور لشکریان حضرت مهدی با شرکت ۵ میلیون تن از بسیجیان و رزمندگان' در سراسر کشور برگزار می شود!

وی همچنین گفت که به همین مناسبت 'درجات چهارگانه' بسیجی با عنوان های 'رزمنده، رزمجو، مجاهد و دریادل' به ۲۰۰ هزار بسیجی داده خواهد شد. اعلام این گونه ارقام موهومی، ظاهراً تلاشی از جانب مسئولان پاسداران برای نزدیک شدن به ارتش بیست میلیونی است. در هر حال، برگزاری این 'مانور'ها از جانب نیروی مقاومت بسیج که زیر نظر خامنه ای و جناح وابسته به وی قرار دارد، بی ارتباط با رویدادهای اخیر داخلی و زیر سؤال رفتن ولایت فقیه خامنه ای نیست.

خبرهای کوتاه

*مادر یکی از دستگیرشدگان نا آرامی های شهرستان نی ریز که در شهریورماه اتفاق افتاده و طی آن چندین

نفر توسط شلیک کلوله پاسداران به قتل رسیده و دهها نفر بازداشت گردیده اند طی نامه ای به روزنامه سلام عنوان نموده است که:

مدت ۵۰ روز است که فرزند سوم (دو فرزندم در جنگ کشته شده اند) به دلیل مسائل اخیر شهرستان نی ریز به همراه جمعی دیگر در زندان بسر می برد هر جا که مراجعه کرده ام، مرا هل داده اند و ناسزا نثار شهیدانم کرده اند.

* به دنبال دعوت از سروش برای سخنرانی در دانشگاه امیرکبیر توسط اتحادیه دانشجویان مسلمان، تشکلی تازه تاسیس به نام اتحادیه دانشجویان حزب اله دانشگاه و بسیج دانشجویی دانشگاه امیرکبیر با همراهی انصار حزب اله با تجمع در مقابل درب ورودی دانشگاه ضمن اعلام مخالفت با سخنرانی سروش از برگزاری این مراسم جلوگیری نمودند. سروش طی یک تماس تلفنی که از بلندگوی انجمن اسلامی پخش شد وقایع پیش آمده را محکوم نمود. اتحادیه دانشجویان حزب اله اعلام داشتند که سروش در سفر اخیرش به قبرس به خاتمی توهین کرده است و از تلاش های صمیمانه رئیس جمهور برای برقراری رابطه با آمریکا تمجید نموده است.

* در انفجاری که در واحد ریخته گری تراکتورسازی ارومیه اتفاق افتاد ۲ کارگر کشته و ۲ نفر شدیداً زخمی گردیدند. در واحد ریخته گری این کارخانه ضایعات تجهیزات نظامی ذوب می شود.

* ۹۷ درصد شهرهای ایران بر روی کمربند زلزله خیز قرار دارند. احتمال وقوع زلزله در ۷۷ درصد این

شهرها قوی است و در ۲۰ درصد دیگر در حد متوسط است. در ۸ سال گذشته ۹۴۲ زمین لرزه (بطور متوسط سالی ۱۱۷ زلزله) با ۲۰۰ میلیارد تومان خسارت اتفاق افتاده است. زلزله ۳ خرداد ۶۹ منجیل مخربترین زلزله جهان در ۱۴ سال اخیر بوده که موجب مرگ ۴۰ هزار انسان و بسی خانمانی ۵۰۰ هزار نفر گردید.

* کمبود شیر پاستوریزه در اصفهان عامل ناآرامی های اخیر در شهر اصفهان گردید. مردم که با مراجعه به مراکز توزیع شیر مواجه با عدم پخش آن از طرف کارخانه می کردند خشم و نفرت خود را از مسئولین رژیم با حمله به کامیون های کارخانه شیر پاستوریزه نشان می دهند. تظاهرات ضدولتی مردم در مقابل کارخانه واقع در جاده تهران- اصفهان منجر به واژگون نمودن ۴ کامیون حمل شیر می شود.

همچنین مامورین شهرداری که برای تخریب آلودگی های مردم در خیابان فرودگاه به آنجا حمله کرده بودند با مقاومت مردم روبرو شده و درگیری ها تلفات جانی بدنبال داشته است.

در ضمن در تاریخ ۱۷ آبانماه دکتر فضل اله صلواتی استاد دانشگاه اصفهان و از عناصر وابسته به جناح 'خط امامی' های رژیم، که جهت شرکت در مراسم کشایش نمایشگاه کتاب از منزلش خارج می شد متوجه تعقیب دو موتور سوار می شود ولی در فرصتی که این دو قصد ترور وی را داشته اند دستگیر می کردند. هویت دستگیرشدگان روشن شده است و از اعضای گروه 'کاوه' وابسته به انصار حزب اله اصفهان هستند.

دستگیری ابراهیم یزدی را محکوم می کنیم!

نهضت آزادی ایران، طی اطلاعیه ای دستگیری دبیر کل خود را، توسط ماموران جمهوری اسلامی اعلام کرده است. طبق این اطلاعیه ابراهیم یزدی دیروز صبح برای ادای توضیحاتی به دادستانی فراخوانده شده و عصر همان روز به زندان اوین تحویل داده شده است.

دستگیری ابراهیم یزدی، بدنبال بازداشت مجدد زندانیان سیاسی آزاد شده و حملات حزب اله به مخالفین داخلی رژیم، بویژه منتظری، یکی دیگر از اقداماتی است که تحت زعامت خامنه ای در جمهوری اسلامی سازمان داده شده است، تا تصور تغییر در جمهوری اسلامی، بعد از انتخابات دوم خرداد را نقش بر آب کند. در این میان محمد خاتمی که با شعار آزادی احزاب به مسند ریاست رسیده است، همچنان نظاره گر صحنه است و حاضر به برداشتن هیچ گامی فراتر از چارچوب تا کنونی جمهوری اسلامی در این زمینه نشده است.

ما دستگیری ابراهیم یزدی، رهبر نهضت آزادی ایران را محکوم کرده، خواستار آزادی فوری او هستیم و از همه مجامع بشر دوست و کلیه نیروهای ترقی خواه می خواهیم که جمهوری اسلامی را برای پذیرش خواست آزادی احزاب و آزادی کلیه زندانیان سیاسی، تحت فشار قرار دهند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۵ دسامبر ۱۹۹۷

۲۴ آذر ۱۳۷۶

نکاتی درباره کنگره سوم راه کارگر

بحث های تئوریک

شرایط پراکندگی گسترده نیروهای چپ از اهمیتی دو چندان برخوردار است، در این زمینه کنگره سوم در مقایسه با کنگره دوم کامی به عقب برداشته است.

گزارش عملکرد

فقدان بحث های تئوریک در رابطه با مسائل اساسی یک جنبش چپ ایران با آن روبروست از ویژگی های دیگر کنگره سوم است. برخلاف کنگره دوم که ما شاهد بحث های تئوریک حول بخشی از مسائل اساسی بودیم، در کنگره سوم موضوعات تئوریک در دستور قرار نداشت. در فاصله دو کنگره، در عرصه تئوریک، پیشرفتی در بحث های راه کارگر به چشم نمی خورد. و بنظر می رسد راه کارگر در این زمینه با رکود فکری مواجه شده است و این رکود در شرایطی که جنبش چپ ایران با مسائل تئوریک جدی ای روبروست که هنوز پاسخ های کاملی بدان داده نشده است، امری کاملاً منفی بشمار می آید.

یکی از وظائف اصلی نیروهای چپ در مرحله کنونی، تلاش برای پاسخگویی به مسائل تئوریک می باشد. تغییر و دگرگونی در اوضاع بین المللی و تجارب شکست های دهه های گذشته، ضرورت تکامل تئوری علمی و انقلابی را آشکارا مطرح کرده است و نیروهای چپ بدون پاسخگویی به این ضرورت قادر به ایفای نقش پیشرو تاریخی نخواهند بود.

کنگره سوم راه کارگر نه تنها به این ضرورت توجهی مبذول نکرده و وظیفه ای در این رابطه تعیین نکرده است بلکه فراتر از آن گزارش با روحیه ای نکاشته شده است که در خواننده چنین القا می کند که راه کارگر به تمامی مسائل مطروحه پاسخ های لازم را داده است و نیازی به پرداختن به این مسائل تئوریک نیست.

اتفاق آرا

تاکید بر 'اتفاق آرا' از جنبه های برجسته گزارش سومین کنگره است. بجز مساله تاکتیک تحریم یا شرکت در انتخابات دوم خرداد، در هیچ مورد دیگری به وجود اختلاف نظر در کنگره اشاره نشده است. حتی در این مورد نیز پیش از پرداختن به اختلاف نظر تاکید می شود که 'در بحث روی تاکتیک تحریم انتخابات یا شرکت در آن، اتفاق نظر وجود داشت که: در رژیمی استبدادی بویژه در جمهوری اسلامی که هیچگونه آزادی انتخابات وجود ندارد، سیاست ما علی القاعده باید تحریم انتخابات بمنظور اعتراض به قلابی و غیردموکراتیک بودن آن باشد.'

کنگره سومین کنگره ی راه کارگر در نشریه راه کارگر شماره ۱۴۸ درج شده است. بهمهراه این گزارش در پیام به کارگران و زحمتکشان و خانواده شهدا و زندانیان سیاسی، قطعنامه ای در مورد انتخابات دوم خرداد و سه قطعنامه که بیانگر نظرات مختلف در رابطه با انتخابات دوم خرداد می باشند انتشار یافته است. در گزارش کنگره قید نشده است که آیا اسناد دیگری در رابطه با این کنگره و مصوبات آن در آینده منتشر خواهد شد یا نه. بر پایه این گزارش مختصر و اسنادی که در رابطه با کنگره سوم راه کارگر انتشار یافته است، ارزیابی همه جانبه ای از این کنگره کار دشواری است و در اینجا به اشاره به برخی نکات مهم بسنده می شود.

علنییت و تدارک کنگره

آنچه در رابطه با تدارک کنگره سوم راه کارگر حائز اهمیت است، علنی نبودن بحث های تدارک کنگره است. برخلاف کنگره دوم که بحث های علنی حول موضوعات مختلف از ماهها پیش بطور علنی جریان داشت، بحث های تدارکاتی این کنگره علنی نگردید. وجود اختلاف نظرهای جدی در درون راه کارگر در آن دوره که به انشعاب در کنگره دوم منجر گردید و فقدان چنان اختلافاتی در این کنگره نمی تواند دلیلی برای علنی نکردن بحث های تدارک کنگره باشد. علنییت مساله ای نیست که با حادث شدن اختلافات به یاد آن بیافتمیم. علنییت بمثابه یکی از پایه های دموکراسی و بمثابه یک اصل همواره باید مورد تاکید قرار گرفته و رعایت شود. علنی بودن بحث ها نه تنها این امکان را فراهم می آورد که بحث های درونی بشکل سالم تر و کامل تری جاری شود، بلکه با قرار دادن سایر نیروها در جریان بحث ها زمینه برخوردهای وسیع تری را ایجاد می کند. توجه به این مساله بویژه در

هدف در وهله نخست واقعیات را باید به درستی تشخیص دهد و با صرف انرژی راه های درست رسیدن به این هدف را پیدا کند .

متأسفانه باید بگوئیم این نحوه گزارش دهی و گزارش نویسی فاقد روحیه جدی انتقادی انسان را بیاد گزارش نویسی احزاب سنتی کمونیستی در دوره های گذشته می اندازد .

کنگره و مساله انتخابات

مساله انتخابات دوم خرداد ، چنانچه از گزارش کنگره مستفاد می شود ، نه تنها بحث اصلی کنگره ، بلکه در عین حال موضوع مورد اختلاف نیز بوده است . البته ضمن اختلاف حول شرکت یا عدم شرکت در انتخابات و رای دادن به خاتمی ، اتفاق نظر وجود داشته است که : 'در رژیم استبدادی ، بویژه در جمهوری اسلامی که هیچگونه آزادی انتخابات وجود ندارد و سیاست ما علی القاعده باید تحریم انتخابات بنظر اعتراض به قلابی و غیردموکراتیک بودن آن باشد و بر این پایه ، در صحت سیاست سازمان مبنی بر تحریم انتخابات ریاست جمهوری از لحاظ قاعده کلی حرفی نیست'

مفهوم اتفاق نظر حول اینکه 'در صحت سیاست سازمان مبنی بر تحریم انتخابات ریاست جمهوری از لحاظ قاعده کلی حرفی نیست' چیست ؟ آیا منظور این است که سیاست تحریم ، سیاست درستی بوده است ؟ روشن است که نیت همه رای دهندگان چنین نبوده است چرا که ۴۳ درصد شرکت کنندگان به قطعنامه اول رای داده اند که در آن بر شرکت در انتخابات و رای به خاتمی تاکید شده است . بنابراین از نظر این عده سیاست درست (البته در هفته آخر و با توجه به شرایط مشخص) نه تحریم که شرکت در انتخابات و رای به خاتمی بوده است . اگر چنین است باید صحت یک تاکتیک از لحاظ قاعده کلی و نفی و نادرست ارزیابی کردن آن بطور مشخص چه معنایی دارد ؟ این یک تناقض آشکار است که بگوئیم یک تاکتیک درست است بلحاظ قاعده کلی و غلط است در شرایط مشخص . اگر تاکتیک با مدنظر قراردادن شرایط مشخص باید اتخاذ شود ، درستی یا نادرستی آن نیز در آن شرایط مشخص باید ارزیابی شود نه اینکه یکبار بلحاظ قاعده کلی تایید شود و یکبار بنابه شرایط مشخص نفی گردد . اصولاً سخن گفتن از قاعده کلی در اتخاذ تاکتیک از نظر علمی درست نیست ، می توان از مبانی و اصول علمی در اتخاذ تاکتیک سخن بمیان آورد مثلاً اینکه تاکتیک باید در پیوند با استراتژی باشد ، شرایط مشخص بدرستی در نظر گفته شده باشد و غیره ولی نمی توان قاعده کلی و حکمی صادر کرد که مثلاً در رژیم های استبدادی در انتخابات نباید شرکت کرد . در

رژیم های استبدادی هم شرایطی پیش می آید که می توان و باید در انتخابات شرکت کرد و در این زمینه نمونه های تاریخی کم نیستند که فقط کافیست به شرکت بلشویک ها در انتخابات دوما در روسیه استبدادی تزاری اشاره کرد . صدور این حکم هم که در رژیم جمهوری اسلامی در انتخابات نباید شرکت کرد حکمی است کلی و نادرست که با درک درست از مبانی اتخاذ تاکتیک مغایرت دارد . رای ۴۳ درصد از شرکت کنندگان کنگره به قطعنامه اول خود نشانی از نقض این حکم کلی است . این تنها موردی نیست که اقلیت قابل توجهی در کنگره رای به نادرستی این حکم کلی می دهند . در قطعنامه در مورد انتخابات دوم خرداد که با اتفاق آرا تصویب شده است و در آن بر انتخابی بودن شهرداری ها تاکید شده است ، چگونه ای دیگر این قاعده کلی نقض شده است . در پیام به کارگران و زحمتکشان نیز هنگامی که تاکید می شود 'کنگره سوم سازمان بر این باور است که اگر در شرایط خاصی که شما مردم قرار داشتید ، این اعتراض سراسری از طریق شرکت در انتخابات ، با رای دادن به محمد خاتمی برای دفع ناطق نوری میسر بود' به نوعی دیگر این حکم کلی نقض می شود . بنابراین هم نظری و اتفاق نظر حول این قاعده کلی که گزارش کنگره بر آن تاکید کرده ، اتفاق نظر حول حکم کلی نادرستی است که در برخورد به شرایط مشخص نیز نقض می شود .

گرچه اکثریت کنگره سیاست تحریم را تایید کرده است ولی قطعنامه ای که در این باره تصویب شده است فاقد هر گونه استدلالی است و صرفاً عنوان شده است که :

'حتی در صورتی که متوجه می شدیم مردم قصد شرکت در انتخابات و رای دادن به خاتمی را دارند ، نمی بایست سیاست تحریم انتخابات را تغییر می دادیم و این که سیاست تحریم را کماکان حفظ کردیم کار درستی بود .'

برخلاف دو قطعنامه دیگر که دلایل و شرایط مشخص را برای شرکت در انتخابات و رای به خاتمی عنوان می کنند . این قطعنامه صرفاً بدون هیچگونه استدلالی صحت سیاست تحریم را تایید می کند . دلیل آن متعدد و مختلف بودن استدلال طرفداران سیاست تحریم یا چیز دیگری بوده است معلوم نیست ولی بهر صورت نتیجه این است که قطعنامه مصوب کنگره در این باره فاقد پایه های روشن و مشخص است .

اتحاد هواداران سوسیالیسم

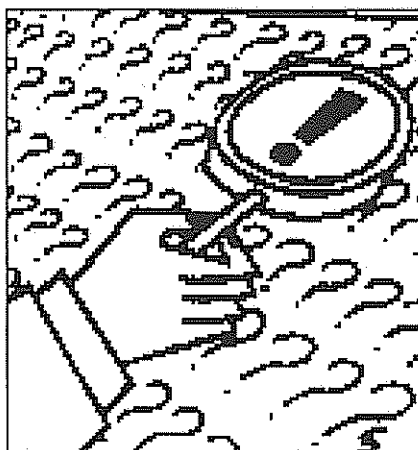
طرح اتحاد هواداران سوسیالیسم ، طرحی است که از سال ها پیش توسط 'راه کارگر' ارائه شده است و کنگره سوم بر اهمیت حیاتی آن در مجموعه فعالیت های راه کارگر تاکید شده است . در

گزارش کنگره به موفقیت ها و عدم موفقیت ها ، پیشرفت ها و مشکلاتی که راه کارگر در راستای تحقق این طرح با آن مواجه بوده است اشاره ای نشده است . در چند سال پیش هنگام تشکیل تجمع اتحاد چپ کارگری ، بنظر می رسید که تشکیل این تجمع از نظر راه کارگر بستر است برای تحقق طرح اتحاد هواداران سوسیالیسم و در همان زمان راه کارگر تشکیل این تجمع را نقطه عطفی در حیات جنبش چپ ایران ارزیابی کرد . گزارش کنگره به نقش این تجمع و جایگاه آن در طرح اتحاد هواداران سوسیالیسم اشاره ننموده و به اشاره به اینکه 'گزارش تجمع کنونی اتحاد چپ کارگری را با دقت و علاقه مورد بررسی قرار گرفت ، کنگره مقرر کرد تا جایی که به سازمان ما مربوط است ، با پایبندی به اصول اساسی اعلام شده توسط سازمان ، برای حل مشکلات این تجمع و نیز تقویت آن تلاش شود' بسنده کرده است که درحقیقت پاسخ به سوالات بسیاری را مبهم و بلا جواب گذاشته است .

در قطعنامه در مورد انتخابات دوم خرداد نیز ، در بند هفتم ، اتحاد بزرگ در رابطه با مبارزات داخلی کشور مورد تاکید قرار گرفته و آمده است :

'وظیفه ماست که به اتحاد بزرگ آنها (که ناگزیر فعلاً رسمی ، آگاهانه و تشکیلاتی هم نخواهد بود) کمک کنیم و بدون تضعیف نقاط قوت آنها و بدون هر نوع تلاش برای مهار نیروی عظیم و ابتکارات و خلاقیت های حیات بخش شان ، بکوشیم نقاط ضعف شان را کاهش بدهیم و در دستیابی به افق های گسترده تر فکری یاری شان کنیم'

ولی گزارش کنگره به این موضوع که این اتحاد بزرگ غیررسمی ، غیرآگاهانه و غیرتشکیلاتی چگونه و از چه سیری تشکیل خواهد شد و طرح مشخص راه کارگر در رابطه با تحقق آن که در مجموعه فعالیت های راه کارگر نقش حیاتی دارد ، چیست اشاره ای ننموده است . و بنظر می رسد که طرح اتحاد بزرگ بیش از آن که یک طرح عملی مشخص باشد ، بیشتر یک شعار کلی است .



شیلی

مبارز علیه فراموشی



حالی بود که یک هفته قبل از آن در فراخوان حکومت در رابطه با حفظ محیط زیست تنها ۱۰ هزار نفر شرکت کرده بودند که البته بخش مهمی از آن جمعیت را ماها تشکیل می دادیم.

س: رفیق سیرا به دلیل خاصی به اروپا سفر کرده اید ؟
ج: بله . من برای شهادت در دادگاه ملی اسپانیا به اروپا سفر کرده ام . در این دادگاه پرونده دیکتاتور نظامی شیلی در جریان است . موارد اتهام کشتار دسته جمعی و شکنجه در اسپانیا ، شیلی ، آرژانتین و به قتل رساندن افرادی از ملیت های دیگری می باشد . دادگاهی در رابطه با تروریسم در سطح ملی و بین المللی ، دادگاهی که عاملین جنایت علیه انسانیت را باید به جهانیان بشناساند .

س: چطور این دادگاه در اسپانیا تشکیل می شد ؟ کشوری که در آن یک حکومت دست راستی قدرت را در دست گرفته است ؟

ج: این دادگاه را انجمن حقوقدانان مترقی اسپانیایی تشکیل داده اند . طبق قوانین بین المللی این حق وجود دارد که در هر کشوری دادگاهی علیه اشخاصی که نسبت به حقوق انسان ها دست به جنایت زده و در آنجا محکوم نشده باشند تشکیل شود . این امکان برای دادگاه موجود است که بتواند در آغاز وابستگان دیکتاتور را مسبب تراژدی ای بشناسد که برسر مردم شیلی آورده اند و اگر این محکومیت قطعی گردد آنگاه خواستار تحویل مسبین به اسپانیا خواهند شد . در سال ۱۹۹۲ میان شیلی و اسپانیا یک قرارداد معاهده مجرمین منعقد گردیده است . در سال ۱۹۹۴ این قرار داد قطعی بیشتری یافت . بطور مثال شیلی می بایستی پینوشه را طبق این معاهده به اسپانیا تحویل دهد . اما تحویل داده نشد . می بایست به جرم پینوشه دادگاهی در شیلی رسیدگی نموده و حکم بازداشتش را صادر نماید .

شاهدین در سال ۱۹۹۶ به دادگاه فراخوانده شدند . از میان این شاهدین می توان از ایزابل دختر سالوادور آلنده ، دوبرتو کارتون وکیل سابق کارمن کلویا کونین تانا که توسط نظامیان در آتش افکننده شده بود نام برد . همچنین از یکی از اعضای سابق سازمان امنیت دیکتاتور که نامش مخفی مانده است برای حضور در دادگاه دعوت شده بود .

س: چه مسائلی از طرف تو در دادگاه طرح شد ؟

ج: من حدوداً ۴ ساعت صحبت کردم . در صحبت هایم اشاره نمودم که در شیلی جنایتکاران هنوز آزادانه در جامعه می چرخند . آنها مردمی را به قتل رسانده اند که جرمشان تنها عضویت در احزاب و سازمان های سیاسی و صنفی بوده است . در میان کشته شدگان اعضای رهبری سازمان هایی مثل جنبش چپ انقلابی (میر) ، حزب سوسیالیست و حزب کمونیست را می توان دید . همچنین نشان دادم که دستگاه دولتی بمثابة ابزار فشار عمل می کرده است . مدارک شناسایی جعلی تهیه می کرده و در خانه های امن افراد بازداشت شده را شکنجه می کرده اند . قوانینی را تصویب کرده بودند که عملاً جنایتکاران در آن بدون مجازات می ماندند و می توانستند به هر جنایتی دست یازند . نمونه آن قانون عفو ۱۹۷۸ بود و ...

من بعد از سفر به اسپانیا به کشورهای دیگری نیز سفر کردم . با نهادهای بین المللی مذاکراتی داشتم . محور صحبت های من در این سفرها این بود که من از کشوری می آیم به نام شیلی که در آن حقوق بشر همیشه نقض شده است . انسان ها شکنجه گردیده و زندانی سیاسی در آن وجود دارد . مسئول اصلی و مسبب این همه جنایات در رهبری نیروهای نظامی شیلی هنوز فرمان می راند و موقعیت سناتوری خود را از سال ۱۹۸۰ حفظ کرده است .

مصاحبه نشریه آلمانی زبان 'عصرما' با 'سولاسیرا' دبیر کانون خانواده های مفقودالائثرشدگان و شکنجه شدگان در شیلی . سولا عضو کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست شیلی نیز می باشد .
س: چه تعداد افراد در دوره دیکتاتوری نظامی در شیلی تا به امروز بعنوان مفقودالائثر شناخته شده اند و چه تعدادی به قتل رسیده اند ؟

ج: آماری که ما تا بحال توانسته ایم تهیه نمایم نشان از ۲۵۰۰ مفقودالائثر می دهد که در این میان خانواده های ۱۱۹۸ نفر از آنها مدارکی را دربارۀ عزیزانشان به ما ارائه کرده اند که از این تعداد ۱۷۴ نفر تا بحال پیدا شده اند . بسیاری از آنان به قتل رسیده اند و هیچیک از قاتلین آنها نیز تا بحال محاکمه نگردیده اند . در آن دوره حدود ۵۰۰۰ نفر نیز به قتل رسیده اند و اجسادشان در خیابان ها رها شده بود . آنها عمدتاً در نبردهای خیابانی با نیروهای امنیتی به قتل رسیده بودند . در دوره دیکتاتوری نظامی مجموعاً ۵۰ هزار نفر کشته شده اند . خانواده ها اکثراً عزیزانشان را خود به خاک سپرده اند اما از ترس تهدید هرگز در مورد آنها سخنی به زبان نیاورده اند .

س: مبارزه شما علیه فراموشی است . کانون شما از دوره دیکتاتوری نظامی پینوشه در مورد مفقودالائثر شدگان و کشته شدگان تحقیق می کرده ، کار شما در آن دوره چه نقاوتی با کار امروزتان دارد ؟

ج: در تشکیل ما صرفاً خانواده ها فعالیت می کنند . ما یک کمیته ۷ نفره رهبری داریم و هر سه شنبه اجلاسی از اعضا در سانتیاگو تشکیل می شود . هر دو ماه یکبار نیز جلسه ای با حضور اعضای مناطق دیگر داریم . تشکیل ما عضو کانون حقوق بشر بین الملل نیز می باشد که هر پنج شنبه تشکیل جلسه می دهد . در این کانون احزاب سیاسی چپ ، سازمان های اجتماعی ، تشکل های جوانان ، حقوق بشر ، زنان و گروه های مذهبی و افراد خانواده قربانیان حضور دارند . من دبیر این کانون در شیلی می باشم . به جرات می توان گفت که ۷۰٪ مردم از مبارزات و تلاش های ما برای کسب عدالت حمایت می کنند . این آمار یست که از نظرخواهی حکومت شیلی بدست آمده است . موضوع مفقودالائثر شدگان و بازداشت شدگان دیگر امریست عمومی ، اگرچه حکومت با هدف به فراموشی سپردن آنها را دنبال می کند . در مورد نقض حقوق بشر امکان ندارد صحبت شود مگر آنکه به دوره ای اشاره شود که در آن جنایات هولناکی انجام گردیده است . ما موظفیم که این جنایات را افشا نمایم ما ۲۴ سال است که تلاش هایمان را پی گرفته ایم .

س: گسترده ترین گروههایی های توده ای در شیلی در واقع از دوره ای آغاز شده که سازمان های حقوق بشر فعالیت خود را تشدید کرده اند ؟

ج: بله . حکومت اتلانی چپ میانه بهیچ وجه خود در دامن زدن به این مسئله فعال نبوده است . ارزیابی آنها این بود که مردم از اقدامات ما حمایتی نخواهند کرد . اما درست برعکس بود . بطور نمونه در بیستتین سالگرد تاسیس سازمان ما ، ۵۰ هزار نفر شرکت نمودند و این در

پینوشه جنایتکار این امکان را دارد که حتی به ریاست مجلس سنا برسد .

س: نقض حقوق بشر در حال حاضر در شیلی چگونه است ؟

ج: زندانیانی وجود دارند که در شرایط بدی بسر می برند . در حال حاضر و برای نمونه سرگوبوشمان در زندان می باشد . او در دادگاه نظامی محکوم گردیده است . بوشمان فردیست که علیه دیکتاتوری نظامی رژیمه است . دستگیری او و محکومیتش دلایلی داشته است تا بتوانند با دو نفر از جنایتکاران دستگاه امنیتی پینوشه که به اتهام قتل یک سناتور به ۷ سال زندان محکوم شده اند معارضه کنند . خنده دار به نظر می رسد اما متأسفانه واقعیت چنین است .

کسانی که از تبعید به شیلی بازگشته اند موقعیت نامطمئنی دارند . فشار بر آنها باعث شده که برخی از آنها دست به خودکشی زده و بسیاری دیگر نیز به تبعیدگاه سابق خود بازگشته اند .

س: محله آلمانی ها در دوره ی دیکتاتور سابق همکاری های زیادی با جنایتکاران داشته است . نقش ویژه آلمانی ها چه بوده است ؟

ج: بله . محله آلمانی ها در سال ۱۹۵۷ درست شد . در این محله نازی های قدیمی و جنایتکاران نازی مخفی شده بودند . دیکتاتور نیز بهیچوجه نمی خواست که در این دولت در دولت تغییری ایجاد نماید . این محله قوانین خاص خود را داشت و امکانات کار و تحصیل نیز برای آنها اختصاصی بود . آنها یک جمع کوچک وحشتناکی بودند . نفوذ زیادی در اقتصاد ، سیستم قضایی و ارتش شیلی داشتند و در مقابل ، سیستم هم از آنها حمایت می کرد . در حال حاضر شکایتی از رهبر این کلنی ، پاول شفر به اتهام تجاوز شده است . در دادگاهی نیز علیه این محله قرار است که تشکیل شود . ما از این می ترسیم که نتیجه این دادگاه ها نیز مثل دادگاه های دیگر از کار درآید . اگر آنها از داخل و خارج تحت فشار قرار نگیرند همچنان به جنایات خود ادامه خواهند داد .

نیروی پلیس این منطقه از شکنجه گران تشکیل شده است . در دوره ی دیکتاتوری اگر فردی دستگیر و به این منطقه آورده می شد هیچگونه اثری از او بدست نمی آمد . قبرهای بی نام و نشانی در این کلنی وجود دارد که نشان از کشته شدگان می دهد . در این کلنی آدم هایی زندگی می کنند که آنها را به صورت آدم های ماشینی درآورده اند . آدم هایی که اراده ای از خود ندارند و ما حدس می زنیم که در میان آنها افرادی از خانواده های کشته شدگان حضور داشته باشند و ...

پیرامون خط مشی ما

مقدمه:

تدقیق خط مشی سازمان از جمله موضوعات در دستور کار سومین کنگره ی ما می باشد.

کنگره ی اول سازمان، پلاتفرم وحدت ما را بعنوان کار پایه ی نظری سیاسی به تصویب رساند. سازمان در کنگره ی دوم خود تلاش کرد تا به جوانی دیگر از سیمای نظری- سیاسی سازمان در قالب سند "خط مشی" روشنی بیشتری به بخشد.

مطلبی که در زیر تحت عنوان "پیرامون خط مشی ما" منتشر می گردد و چارچوب کلی آن به تائید اعضای کمیته مرکزی است، تلاش دیگری است، در جهت روشن تر کردن دیدگاه های ما نسبت به سوسیالیسم و روند تحولاتی که جامعه ی ما می بایست طی کند و وظائف چپ در قالب آن. این نوشته در چارچوب مباحث تدارکاتی کنگره ارائه می گردد. امید است با برخورد فعال اعضای سازمان و سایر نیروهای علاقمند به مباحث چپ در این زمینه، به جمع بندی کاملتری دست یابیم.

دبیرخانه کمیته مرکزی ۱۳۷۶/۹/۱۵

درک فوق از سوسیالیسم، مسلما با بخش مهمی از درکهای رایج از آن در سطح جنبش متفاوت است. در این تعریف سوسیالیسم، فقط یک آرمان کلی نیست که قدمتی به اندازه پیدایش ایده عدالت اجتماعی داشته باشد، بلکه تاریخ معینی با فراز و نشیب های آن دارد و خود حاصل نقد این تاریخ است. در این تعریف سوسیالیسم نه یک رویای شیرین برای رهائی بشریت، یا مجموعه ای از ارزش های دوردست، که برعکس و همانطور که در سند خط و مشی تاکید شده است، تنها راه رهائی انسان از جبر اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و امکان دستیابی به آزادی و برابری به مفهوم واقعی آن است.

برنامه سوسیالیستی، بعنوان یک برنامه عمل، حاصل نقد نظام سرمایه داری و ضرورت برون رفت از آن نه بطور کلی، بلکه بطور مشخص در یک جامعه معین است. وجوه کلی چنین برنامه ای ممکن است، در تمامی جوامع سرمایه داری صادق باشد، اما مبارزه برای سوسیالیسم در یک کشور معین نه امری کلی، بلکه اقدام و حرکت عملی در یک جامعه مشخص است. روشن است که این درک نه مغایر با خصلت اترنالیستی عمیق جنبش سوسیالیستی است و نه منکر تاثیرات عمیق جنبش بین المللی بر سوسیالیسم در محدوده معین جنبش در یک کشور است. تجارب جنبش سوسیالیستی و نتیجه گیری از این تجارب و کاربست آنها در سطح ملی، یک امر است و خود برنامه در چارچوب کشور خود، برای استقرار سوسیالیسم، امر دیگری، اهمیت این یا آن بخش از جنبش، در مجموعه آن، نه به دلیل تاثیرپذیری از مجموعه و دیگران، که در تاثیرگذاری و غنا بخشیدن به تجارب آن، از طریق برخورد مسئولانه و موفقیت آمیز به وظائف خود ویژه در محدوده و حوزه عمل خویش است.

به همین دلیل نیز، سوسیالیسم ابداع جنبش کارگری در کشور ما نیست، اما خواست آن، دلیل تعلق ما به نسل های بزرگی از جنبش ها برای تحقق آن است که در اقصی نقاط جهان و در طول نزدیک به یک قرن و نیم گذشته، سربرآورده اند و با تمام موفقیت ها و عدم موفقیت ها، مهر خود را بر تاریخ بشریت کوبیده - اند.

جنبش سوسیالیستی تاریخی به قدمت عمر نظام سرمایه داری دارد. با پیدایش نظام سرمایه داری و استقرار آن نیز بود که ایده سوسیالیسم، پایه مادی یافت. تجمع هزاران نفر در موسسات تولیدی سرمایه داری، تبدیل آنها به موضوع استثمار و نیروی مزدور کار، به این ایده دامن زد که می توان تولید اجتماعی را، تا توزیع اجتماعی نیز گسترش داد، شکاف میان دو قطب نامتعادل در جوامع سرمایه داری را از میان برداشت و تضاد موجود در این جوامع را به نفع اکثریت قریب به اتفاق آن حل نمود.

پیشقراولان جنبش سوسیالیستی سوسیالیست های تخیلی بودند، که با مشاهده نابرابری های روزافزون در مراحل آغازین سرمایه داری، با تهیه طرح های اتویستی در جستجوی مصلحین صاحب ثروت، برای عملی نمودن آن ها برآمدند تا سرمشقی برای سوسیالیزه کردن تولید و استفاده عادلانه از ثروت

سند مصوب کنگره دوم سازمان ما، تحت عنوان خط مشی ما، از دل مباحث و نشست های تدارکاتی کنگره سربرآورد، اما بدون مباحث ملون جدی در این زمینه تصویب شد. از همین رو نیز برای تدقیق نیازمند بازنگری و بحث مجددی است.

محور اصلی این سند، پرداختن به اهداف ما و چگونگی رسیدن به آنها است. در این سند هدف اعلام شده سازمان ما، برقراری سوسیالیسم در ایران است. اما وجه مشخصه سازمان ما، فقط اعلام این هدف نیست. قبل از همه درک از این هدف و چگونگی برقراری آن است. در واقع امر نیز، امروز اعلام هدف سوسیالیستی، توضیح دهنده چیزی نیست. سوسیالیسمی که تاکنون وجود داشته، فروریخته است و با آوار خود علامت سوال بزرگی در مقابل اعلام چنین هدفی بر جای گذاشته است. این سوال بمراتب بزرگتر از تردیدهایی است که در زمان حیات "سوسیالیسم واقعا موجود" وجود داشت. از طرف دیگر، اعلام سوسیالیسم بعنوان هدف، کاری است که همه جریانات مدعی چپ، اعم از سوسیال دمکرات تا آنارشویست انجام می دهند و هر کدام در پشت سر آن تعریف و توضیح خاص خود از سوسیالیسم را دارند و ابزار و وسائل و راههای مختص خود را برای رسیدن به چنین هدفی ارائه می کنند. سند خط مشی ما، در تمیز سوسیالیسم مورد نظر ما، تاکید می کند

که:

"سوسیالیسم نه یک ایده کلی، نه حکم پیشاپیش صادر شده جبر تاریخی، بلکه برنامه انجام تحولات اجتماعی، امر انتخاب آزادانه اکثریت جامعه است.

در این تاکید، دو نکته اساسی حائز اهمیت است:

اولا: برای ما سوسیالیسم فقط یک ایده نیست. برنامه انجام تحولات معینی در جامعه مشخصی است که از واقعیت های جاری اجتماعی منتج شده و معطوف به تغییر در آنهاست. به این اعتبار سوسیالیسم نه مساله مورد مهاجه ایدئولوژیک، به مفهوم اسکولاستیک آن و متکی بر این یا آن تعریف کلاسیک این یا آن متفکر و پیشکسوت جنبش سوسیالیستی، بلکه موضوع طرح برنامه برای انجام فعالیت عملی حزب سوسیالیستی جهت تبلیغ و ترویج در جامعه برای جذب و سازماندهی نیرو و جنبش پیشبرنده آن است. از طرف دیگر، چنین سوسیالیسمی، نه حاصل درک دترمینیستی از تاریخ و نه حکم جبر تاریخ است که بر اساس توالی فرمایشیون ها، الزاما نازل شود و برای تولد خود فقط نیازمند نخبگان برای قبضه قدرت و صدور فرمان اجرای آن شود.

ثانیا: سوسیالیسم امر انتخاب آزادانه اکثریت جامعه است. مفهوم این تاکید آن است که نیروی سوسیالیسم اکثریت جامعه است. چه در خواست آن، و چه در پیشبرد و اجرا و استقرار آن. این اراده، باید آزادانه، بیان خود را پیدا کند و هیچ نیروئی قادر نیست به جای این انتخاب آزاد، قیم مابانه خود را بنشانند.

انقلاب در روسیه را منسوط به وقوع این انقلابات می ساختند. این امیدها برآورده نشد. اولین انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده در حلقه سرمایه داری بوقوع پیوست. درگیر در جنگ داخلی و مداخله خارجی قدرت های مهم امپریالیستی شد و به محاصره آنها درآمد. همه این عوامل، توأم بودند با تعجیل اراده گرایانه بلشویک ها در پیاده کردن قهری سوسیالیسم از بالا، که در همان سالهای نخست، این اولین تجربه را تا آستانه شکست سوق داد. پیروزی در جنگ داخلی، و بدنبال آن عقب نشینی از کمونیسم جنگی و طرح برنامه اقتصادی جدید، هرچند فضای تنفس محدودی را بازگشود، اما بر بستر روندی که از بالا و برای شکل دادن ارادی بر جامعه، متناسب با ایده آل ها و آمال های ذهنی صورت گرفته بود، دوام چندانی نیاورد. با مرگ لنین، عقب نشینی در زمینه اقتصادی، پس گرفته شد. روال مرسوم در سیاست که حکومت حزب بلشویک بر جامعه بود، به اقتصاد نیز گسترش داده شد. در فضای لغو احزاب و محور آزادی های دموکراتیک تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا، کلخوزی کردن اجباری، صنعتی کردن اجباری به اجبارهای دیگر در راه ایجاد جامعه متعالی و ساختن "انسان نوین" افزوده شدند. بدین ترتیب آن یورش عظیمی که برای اولین بار دژ ستم و سرمایه را درهم شکسته بود تا نمونه جهانی رها از ستم و استثمار و اجبار باشد، در درون خود بتدریج فرو شکست. ارگانهای منتخب مردم، شوراهای، بعنوان مرجع دموکراسی مستقیم، در مقابل ارگان های حزبی رنگ باختند و دولت با حزب یکی شد، و هر دو در بوروکراسی عریض و طولی درهم تنیده شدند که برای حفظ اقتدار خود و پیشبرد "اجبار" نه فقط به بزرگ ترین دستگاه کنترل و سرکوب که اردوگاه های کار اجباری میلیونی نیازمند بود.

اشتباهات انقلاب اکتبر، قبل از همه دستاوردهای این انقلاب را آماج خود قرار داد. به جای جامعه متکی بر آزادی فرد، جامعه ای بدون فرد آزاد زاده شد و از همان آغاز شرط آزادی کل جامعه از میان رفت. سوسیالیسم و برابری از بالا دیکته شد. بی تفاوتی و لاعلاجی در پائین حاکم شد و رفته رفته، این شکل از سوسیالیسم بعنوان یک الگوی جهانی بر بستر روحیات ناشی از اکتبر به تمامی جنبش های سوسیالیستی در کشورهای دیگر صادر و از طریق انترناسیونال سوم تجویز گشت.

انترناسیونال سوم، که با اعلام ورشکستگی انترناسیونال دوم و تبدیل احزاب سوسیال دموکرات به احزاب بورژوازی و تحت زعامت حزب کمونیست اتحاد شوروی ایجاد شد، درس های اکتبر و تجارب بعد از آن را الگوی کار تمامی احزاب عضو خود ساخت. کنترل کمیتن بر احزاب، رفته رفته از حالت روابط متقابل بین احزاب خارج و به دخالت مستقیم نیروی حاکم در اتحاد شوروی در امور داخلی همه احزاب تبدیل شد. برنامه های این احزاب، از خصلت ملی خود تهی شدند و نمونه برداری های متعدد از برنامه حزب کمونیست شوروی و تکرار اصول مندرج در آن شدند. تعاریف در همان حدی که تا آن زمان ارائه شده بودند، منجمد گشتند. استراتژی سیاسی و تاکتیک، بر اساس تجربه اکتبر، بدون توجه جدی به شرایط اجتماعی پیشاپیش تعیین می شدند. آنچه که در روسیه اتفاق افتاده بود نه بعنوان یک تجربه بلکه بمثابة الگوی عمل تحلیل می گشت، کمیتن، بدین وسیله شیوه ای را که در آغاز قرن و در مقابله ایدئولوژیک با سوسیال دموکراسی، در جریان انشعاب بزرگ در آن و بعد از اکتبر، برای اثبات ارتدکسی و حقانیت در سوسیال دموکراسی روسیه و عمدتاً از طرف لنین، با مراجعه به آثار مارکس و انگلس صورت گرفته بود، به شیوه رایج در مباحثات درون جنبش کمونیستی، بخصوص در زمینه مباحث برنامه ای نمود. بدین وسیله بود که نه فقط مارکس، انگلس، که لنین و سپس استالین و ... به مراجعی خطا ناپذیر تبدیل شدند که اتکا به نقل قولی از آنها در هر موردی، حتی در اساسی ترین مسائل حیاتی برنامه ای، برای اثبات حقانیت کفایت نموده و تردید در میانی برنامه ای سوسیال دموکراسی روسیه، جزو محالات و تکرار مندرجات آن در برنامه های مختلف از ضروریات قطعی شد. شیوه ای که به نحوی تاکنون نیز ادامه یافته است و کم

تولید شده برای همگان ارائه دهند و کل جامعه را به درپیش گرفتن چنین راهی ترغیب نمایند. میراث این پیشقراولان نه طرح های آنها، که درک تیزبینانه شان در کشف تضادهای ذاتی سرمایه داری از همان آغاز و اندیشه امکان فراتر رفتن از آن بود.

اما پایه مادی رشد جنبش سوسیالیستی و طرح سوسیالیسم بعنوان آلترناتیو، رشد جنبش کارگری و تبدیل شدن آن به جنبش اجتماعی در درون خود نظام سرمایه داری بود. خواست سوسیالیسم از هنگامی که جنبش های کارگری از اقدامات اعتراضی، به جنبش های اثباتی درمقابل سرمایه داری فراوان شدند، به آماج این جنبش ها تبدیل شدند.

ابتدا برنامه های متفاوتی در سطح جنبش کارگری وجود داشتند. جریانات متفاوتی در جوامع صنعتی مدعی رهبری کارگران در گذار به جامعه دیگر بودند. انترناسیونال اول، بمشابه اولسین تلاش جدی برای هماهنگی بین مبارزات کارگران در کشورهای مختلف، بازتاب این واقعیت بود.

تلوین مانیفست کمونیست، اولین سند برنامه ای جدی و گام اول در سمت گیری نظری و عملی روشن در جنبش کارگری، بویژه همزمان با گسترش دامنه حضور کارگران در انقلابات و جنبش های اجتماعی وقت بود. درست به همین اعتبار نیز، هنگام تشکیل انترناسیونال دوم، نه فقط جنبش کارگری به نیروی غیرقابل چشم پوشی در جوامع پیشرفته سرمایه داری تبدیل شده بود، بلکه ایده های برنامه ای مانیفست، سرلوحه برنامه این جنبش در اکثر این کشورها گشته بود. سال های پایانی قرن نوزده و آغاز قرن بیستم، سال های اوج گیری احزاب سوسیال دموکرات در اروپا و به کرسی نشاندن مطالبات کارگری بود، استحکام اتحادیه ها، دستیابی به آزادی های دموکراتیک و مبارزه برای برابری زن و مرد و ... از مشخصه های بارز این دوره است.

تحولات جدید در جوامع سرمایه داری و تلاش سرمایه در فراتر رفتن از مرزهای ملی و استیلای بازارهای دیگر جوامع و در نتیجه تدارک جنگ با رقبای دیگر برای بدست آوردن سهم بیشتر از بازارهای جهانی، به دو موضع گیری متفاوت در احزاب کارگری منجر گشته و اولین انشعاب بزرگ در جنبش کارگری و سوسیالیستی را باعث گشت. با آغاز جنگ جهانی اول، این انشعاب قطعی شد. بخش مهمی از سوسیال دموکراسی به حمایت از دولت خودی در جنگ جهانی اول برخاست، درحالیکه بخشی دیگر بر ضد جنگ شعار می داد.

آخرین سال های جنگ جهانی اول توأم با شکل گیری انقلابات در اکثر کشورهای درگیر در جنگ بود. جناح های منشعب جنبش کارگری، متناسب با موضع خود در قبال جنگ، نقش هدایتگر یا بازدارنده و سرکوبگر این انقلابات را ایفا نمودند.

در روسیه، درحالیکه منشویک ها در دولت موقت که درصدد هماهنگی با متحدین روسیه در ادامه جنگ بود، شرکت داشتند؛ بلشویک ها انقلاب دیگری را برای برانداختن دولت موقت تدارک می دیدند. در آلمان سوسیال دموکرات ها، در راس قدرت قرار گرفتند، اما هم زمان انقلاب در آلمان سرکوب شد و رهبران آن، رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت ترور شدند. سوسیالیسم مورد نظر ما در خطوط اساسی برنامه ای ملهم از سنت مانیفست کمونیست است. نکته محوری مانیفست کمونیست دادن پایه مادی به تعریف سوسیالیسم، بعنوان نظامی اقتصادی و اجتماعی است که در آن آزادی فرد، شرط آزادی جامعه است. هم چنین این سوسیالیسم متأثر از آن تلاشی است که در انقلاب اکتبر معطوف به شکافتن دایره اقتدار سرمایه داری و تبدیل سوسیالیسم از ایده به امکان، برای اولین بار در تاریخ بشریت بود. انقلاب اکتبر بعد از انقلاب کبیر فرانسه، مهم ترین رویداد اجتماعی قرن حاضر و نقطه عطف مهمی در تاریخ بشریت است. برای اولین بار در تاریخ حکومتی بر سر کار آمده بود که امتیازات اجتماعی را لغو می کرد، آزادی و برابری را بر سرلوحه خود نوشته بود.

پیروزی اکتبر، اما با تمام تاثیرات جهانی آن، نقطه شکست را از همان فردای اکتبر در خود نهفته داشت. رهبران اکتبر، امید فراوانی به انقلاب در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در اروپا داشتند. برخی از آنها پیروزی

اکنون " سوسیالیسم واقعا" موجود" و برنامه و روش هائی که در ایجاد آن به کار گرفته شدند و نهایتا" موجبات سقوط آن را فراهم آوردند، به تاریخ پیوسته است. اولین درس این تجربه گران، که جان میلیونها کمونیست برای برپائی و حفظ آن قربانی شد و میلیونها مبارز کمونیست در سراسر جهان، رسیدن به آن را آرزو کردند و بسرای جامه عمل پوشاندن به چنین آرزویی در میدان های نبرد جان باختند، این است که سوسیالیسم نه امر نخبگان و برگزیدگان و حتی انقلابیون از جان - گذشته، قبل از همه امر توده ها و نیاز آنها برای آینده بهتر است و بدون اراده اکثریت مردم است و بدون این اراده، بدون حضور این مردم، هیچ دستورالعمل و هیچ قدرت قاهری قادر نیست چنین بهشتی را برخلاف اراده آنها بر زیر پای آنها فرش کند. باید قبل از آن که بر سر سوسیالیسم مجادله شود، نیروی سوسیالیسم و نیروئی که سوسیالیسم برای اوست و در صحنه مبارزات اجتماعی برای انجام چنین تحولی حضور عملی داشته باشد و خود فاعل چنین تحولی گردد. سند خط مشی ما، با حرکت از چنین نقطه عزمی است که تنها وجود عوامل عینی استقرار سوسیالیسم را در بطن خود سرمایه داری و ایجاد شرایط و زمینه های استقرار آن در جریان توسعه تاریخی نظام سرمایه داری را برای استقرار سوسیالیسم، کافی نمی داند، اذعان می کند که امر سوسیالیسم، امر تغییرات بنیادی در مناسبات اجتماعی، و فعل و انفعالات درونی جامعه است، این امر نه کار نخبگان است و نه با صلور فرامین از بالا و گماردن گردان های فرمانبردار بر اجرای آن ها امکانپذیر است، ارتش واقعی چنین تحولی، نیروی اکثریت جامعه، یعنی جنبش متشکل طبقه کارگر و دیگر جنبش های اجتماعی اعسم از زنان، روشنفکران، طرفداران حفظ محیط زیست و... است. نیروهائی که در یک جامعه رها شده از بند دیکتاتوری و استبداد، گذار از جامعه مبتنی بر امتیازات و استثمار را با پشتوانه اجتماعی خود و بسیج مردم برای انتخاب چنین راهی امکانپذیر می سازند.

سوسیالیسم برای ما، تحقق شعار مانیفست کمونست و ایجاد جامعه ای است که در آن رشد آزادانه فرد، شرط رشد آزاد جامعه است و این امر میسر نیست مگر از طریق نفی استثمار فرد از فرد، محو مناسبات مبتنی بر امتیازات طبقاتی، تغییر بنیادی مناسبات سرمایه داری و لغو آن، الغای مردسالاری و ایجاد امکان واقعی برابری میان زن و مرد، جلوگیری از نابودی محیط زیست و مهار زدن بر حرص سود، پایان دادن به جنگ ها، کشتار و نابودی انسان ها به دلایل سیاسی، مذهبی و عقیدتی، ایجاد امکانات برابر برای همگان.

جامعه سرمایه داری، از بدو پیدایش خود تاکنون، رشد غول آسانی نموده است، اما متناسب با این رشد، ویرانگرتر نیز شده است. میزان بارآوری کار انسان را از طریق بکارگیری اکتشافات و دستاوردهای علمی صدها برابر افزایش داده است، اما همزمان با آن، شکاف میان فقر و ثروت را هرچه عمیق تر ساخته است و شانس برابر در برخورداری از امکانات اجتماعی را هرچه بیشتر از میان برداشته، تقسیم جامعه به فرادستان و فرودستان را در سطح بی سابقه ای گسترش داده است. اگر در آغاز دوران سرمایه داری، حوزه عمل این تغییرات و فعل و انفعالات بیشتر در محدود مرزهای ملی بود، اکنون دیگر، سرمایه مدتهاست که مرزهای ملی را درهم نوردیده، دیوار چین را نیز درهم شکسته، تمام کره زمین را، بعد از سقوط " سوسیالیسم واقعا موجود" به جولانگاه خود تبدیل نموده است. از این نقطه نظر نیز تمامی جوامع موجود را بمثابة بازار مصرف کالاهای خود و موضوع سودآوری خویش می داند.

سوسیالیسم، امکان مهار زدن به این حرص سود و جنون محو تمدن ها و فرهنگ جوامع مختلف و احیای غرور انسان ها و شکوفائی تمدن و فرهنگ آنها، از طریق به کارگیری دستاوردهای دانش بشری در خدمت سعادت آنهاست.

در کشور ما خواست سوسیالیسم، فقط خواست رهائی از مضایب ناشی از نظام سرمایه داری نیست، بلکه همزمان رهائی از تمامی بقایای منحنط نظامات ماقبل آن از حکومت مذهبی تا رسمیت مردسالاری و محرومیت از هرگونه آزادی مدنی نیز هست. هیچ تحول دیگری جز تحول درجهت نظام

نیستند کسانی که بعد از یک قرن هنوز بازمینی ایده های این برنامه را، یا تردید در برخی مبانی نادرست آن را گناهی نابخشودنی می شمارند.

خصلت عمومی برنامه های احزاب عضو کمینترن، همگونی آنها در اقتباس از برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی و سوسیالیسم مورد نظر آنها تکرار تجربه اتحاد شوروی بود. در خود اتحاد شوروی، آنچه که بنام سوسیالیسم اتفاق افتاده بود، توأم با نقض اساسی ترین شرط های خود سوسیالیسم از جمله و قبل از همه آنها حذف آزادی های دمکراتیک بود. لنین زمانی در مباحثه با کائوتسکی، این وجه از دیکتاتوری در روسیه را، امری استثنائی و مشروط به شرایط روسیه و نه جهانشمول اعلام کرده بود، و سلب آزادی از احزاب و نقض حقوق دمکراتیک مردم در روسیه، از جمله آزادی تشکل و بیان را نوعی اضطراب دولت شوراهای، دانسته بود (انقلاب روسیه و کائوتسکی مرتد). اما چه در دوران حیات لنین و چه بعد از آن، همین آزادیها بعنوان دمکراسی بورژوائی مورد شدیدترین حملات قرار گرفته، مردود اعلام شده و دیکتاتوری از نوع حاکم بر اتحاد شوروی، تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا، چیزی براتر از هر نوع دمکراسی بورژوائی قلمداد می گشت. حکومت تک حزبی، که با ارجحیت مراجع حزبی بر مراجع انتخابی در دولت همراه بود و عملا" ادغام دولت در حزب و حزب در دولت، نوعی دولت حزب را حاکم می نمود، ترویج و بمشابه تنها شکل درست حکومت سوسیالیستی ارائه می شد. در این نوع حکومت بر مبنای مدل اتحاد شوروی، دولت همان حزب بود و حزب دولت، دفتر سیاسی حزب راس دولت و دبیرکل حزب، در هر مقامی رئیس دولت و تصمیم گیرنده نهائی بود. در اتحاد شوروی، این مدل به ایجاد یک بوروکراسی عریض و طویل و غیرقابل کنترل دولتی منجر شد که منشا آن، خود حزب بود و قبل از همه خود حزب را به لانه فساد و محل تجمع افراد موقعیت پرست و سودجو مبدل ساخت و بر همین بستر نیز، دیکتاتوری مخوف استالین و تصفیه ها و سرکوب های مهیب دوران حکومت او، بدون هیچ مقاومتی امکانپذیر شد و در عرض چند دهه هزاران نفر فقط از کادرهای حزب را روانه کشتارگاه ساخت. شرایط بین المللی در فاصله بین دو جنگ جهانی نیز، به پیشبرد چنین روشی در استقرار "سوسیالیسم" در شوروی کمک فراوانی کرد. در طول این سالها، اتحاد شوروی در محاصره جهان سرمایه داری قرار داشت. در اروپا، برای جلوگیری از قدرت گیری جنبش کارگری، قاشیسم به صحنه فراخوانده شده بود و هدف آن قبل از همه مبارزه با نفوذ کمونیسم و تدارک حمله به اتحاد شوروی بود و همه اینها توجیه مشروعی بر همه زیاده روی ها و حاکمیت سیستم فرماندهی از بالا، در امر بنیادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و تبدیل این روش به سرمشق و نمونه برای احزاب کمونیست در کشورهای دیگر بود. کما این که، بعد از پیروزی بر فاشیسم که در آن اتحاد شوروی نقش بسزائی ایفا نمود، و پیوستن حلقه ای از کشورهای اروپای شرقی به اردوی سوسیالیسم، در همه این کشورها نیز، کمایش الگویی پیش گفته به اجرا درآمد و با دخالت مستقیم دولت شوروی در بسیاری موارد، سیستم حاکم بر این کشورها و روش اجرای برنامه سوسیالیستی در آنها با سیستم حاکم بر شوروی، همگون گشت و هر تلاشی برای جستجوی راه دیگری که بتواند با توجه به نیازهای این جوامع همگونی ایجاد نماید، به شدت سرکوب شد. حمله به مجارستان در سال ۱۹۵۶، با وجود برملا شدن جنایات سوسیالیزه کردن جامعه شوروی در دوران استالین، از طریق مهندسی از بالا و نیز سرکوب بهار پراگ در سال ۱۹۶۸، نمونه های برجسته آن بودند. فاکتور دیگری که این قبیل مداخلات را، بعد از جنگ جهانی دوم توجیه می کرد، وجود جنگ سرد و تقسیم نمودن جهان به دو اردوی متخاصم بود که در راس یکی، اتحاد شوروی قرار داشت و در راس دیگری ایالات متحده. این نوع از سوسیالیسم، که بعدها به "سوسیالیسم واقعا" موجود" موصوف شد و خود اصطلاحی بود که ناکافی بودن این "موجود" در رابطه با تعریف سوسیالیسم را در بطن خود داشت و با این "واقعا" درک دیگری از سوسیالیسم را غیر "موجود" می پنداشت، در دهه هشتاد با بحران عمیق درونی مواجه گشت و اولین تلاش برای رفرم در آن، به سقوط آن در عرض چند سال در اکثر کشورهای اروپائی و خود اتحاد شوروی منجر گشت.

شکست تجربه حزب توده در فاصله سال های ۳۲ - ۲۰ و سازمان فدائی در سالهای بعد از قیام ، دو نمونه برجسته این روش کاراند. آموزش از تجارب در چپ ایران ، امری نادر است . وظائف سیاسی و عملی به راحتی مغلوب مصلحت های درونی و مشغولیت های ذهنی می شوند. آنجا که امکان عمل مشترک وجود دارد و ضروری است ، دیوارهای کاذب بر روی صفحات کاغذ سر بر می آورند، اختلافات عمیق تراشیده می شوند و زندگی در خود هزاربار بهتر از تلاش مشترک برای خود و در چارچوبی فراتر از خود ، نموده می شود و توقف هرکس در آنجائی که ایستاده است ، حسن تلقی می گردد. بدین وسیله انرژی ها، در اقدامات موازی هدر داده می شوند، نیروها هرچه پراکنده تر می گردند و بی چشم اندازی ها وسعت می گیرند و وظائف عملی درقبال جنبش در ناتوانی همگانی محو می شوند.

چپ ایران ، امروز از امکانات و نیروی بالقوه ، برای تبدیل شدن به نیروی موثر در حیات سیاسی جامعه ایران برخوردار است . اما ، بخش مهمی از این نیرو و امکانات در نتیجه تشتت و بی سروسامانی آن عاطل مانده ، از ایفای هرگونه نقشی بازمی ماند. با توجه به این واقعیت نیز هست که ما عمیقاً معتقدیم که ضرورت هر حرکت جدی برای سازماندهی نیروی اجتماعی چشم انداز سوسیالیستی در جامعه ما ، حل معضل درونی چپ و تبدیل آن به نیروی بالفعل و موثر چنین تحولی است.

سوسیالیستی قادر نیست به شیوه رادیکال و ریشه ای ، تمامی این موانع رشد جامعه را از میان برداشته ، مناسبات اجتماعی را دگرگون و جامعه را از بند قیودات دست و پاگیر حاکم بر آن آزاد نماید. اولین گام برای سوسیالیسم در ایران ، رهائی جامعه از قید سلطه جمهوری اسلامی ، بمشابه میراث خوار سنت های استبدادی در جامعه ما و ایجاد شرایط آزاد، برای مردم در شکل دادن به یک جامعه دموکراتیک و منکی بر اراده آزاد خود و برچیدن بساط استبداد و سازمان دادن خودحکومتی مردم از محلات و مناطق تا راس کشور ، اعاده حق حاکمیت آنها ، مجری داشتن انتخابات آزاد، آزادی احزاب و نهادهای و تشکل های صنفی و سیاسی است .

گام بعدی اعمال کنترل بر بخش های کلیدی اقتصاد کشور است که بنا به سنت تاکنون اساساً در دست دولت متمرکز بوده ، یا وابستگان حکومت بر آن ها کنترل داشته اند و اجتماعی کردن با برنامه آنها است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که در جامعه ما ، امروز عقب مانده ترین و وحشی ترین نوع سرمایه داری حاکم است . جمهوری اسلامی با قوانین خود، دست سرمایه داران و دلالان را در چپاول مردم هرچه بازتر گذاشته است . بیش از نیمی از جمعیت کشور ، در زیر خط فقر زندگی می کنند. بیکاری دامنه ای غیرقابل باور دارد. تبعیض جنسی ، رسمیت قانونی یافته است . زنان از محیط کار بیرون رانده شده اند و آشکارا بعنوان انسان درجه دو ، تحقیر می شوند. جوانان فاقد آینده و بی چشم اندازند. امکانات جامعه برای تامین حاکمیت سپاه بر یک جامعه بی حقوق هدر داده می شود. نویسندگان و روشنفکران ، مورد آزار و اذیت قرار می گیرند. ملیت های مختلف سرکوب می شوند. پیروان مذاهب دیگر و عقاید دیگر ، مورد آزار و اذیت قرار گرفته ، بخاطر مذهب و عقیده خود ، دستگیر ، شکنجه و تحقیر می شوند. اعدام های سیاسی همچنان ادامه دارد. جامعه ما، تا لبه پرتگاه سقوط سوق داده شده است . جنبش های اعتراضی بیرحمانه سرکوب می شوند. حق اعتراض ، تشکل کارگران و تمامی نیروهای اجتماعی دیگر سلب شده است. نه فقط آزادی های مردم لغو شده ، بلکه سرکوب و ترور تا اعماق جامعه رسوخ داده شده ، دخالت در زندگی خصوصی افراد ، جنبه قانونی یافته است .

در استراتژی سیاسی ما گذار به سوسیالیسم ، یعنی پایان دادن به این همه و غلبه بر فقر و بیکاری ، پایان دادن به تبعیضات بر اساس جنسیت ، مذهب و ملیت ، تشویق روشنفکران و آفرینندگان فرهنگ جامعه ، ایجاد امکانات آموزش و اشتغال برای جوانان و برقراری آزادی های بی قید و شرط سیاسی و صنفی برای همگان !

روشن است که نیروی اصلی چنین تحولی ، نیروی اکثریت جامعه ما ، یعنی کارگران و زحمتکشان هستند ، که بیش از همه در معرض ستم و استثمار و بیکاری و فقر قرار دارند و از فقدان آزادی در اعتراض به این همه رنج می برند. اما توده بی شکل ، هرگز قادر نیست ، از این یا آن حرکت هرچند موثر و متحول ، فراتر رفته ، دست آورد موفقیت های خود را در مقابله با استثمارگران و سرکوبگران خود نهادی کند. از همین رو نیز نیاز اول جنبش مردمی در کشور ما ، کسب امکان تشکل ، برخورداری از حقوق اولیه خود در این زمینه است . نیروی مدافع منافع جنبش کارگران و زحمتکشان و دیگر جنبش های اجتماعی در کشور ما ، فاقد توانائی و استحکام لازم در تاثیرگذاری بر این جنبش ها در کسب مطالبات اولیه خود و شکل دادن به خود به مثابه استخوان بندی یک جنبش توده ای است . این نیرو که عمدتاً "نیروی چپ در جامعه ماست ، خود نیازمند حل معضلات درونی خود و غلبه بر از هم پاشیدگی خویش است . جنبش چپ کشور ما ، هنوز بار این وظیفه را بطور جدی بر دوش خود احساس نکرده است . از همین رو نیز ، هنوز درگیر در خود مشغولی های فرقه ای خویش و سرگرم بازی با الفاظ، به جای پرداختن به وظائف عملی و جدی خویش است . تاریخ چپ کشور ما از این نظر ، تاریخ دردناک شکست های تاریخی ، در اثر اشتباهات بزرگ در برهه های حساس حیات خویش است . چپ کشور ما همیشه بدون تدارک به پیشواز طوفان های اجتماعی و سیاسی رفته است . به همین دلیل نیز، غالباً با دست خالی و انبانی از ندانم کاریها، اشتباهات فاحش سیاسی و شکست ها و تلفات از آن ها بیرون آمده است .

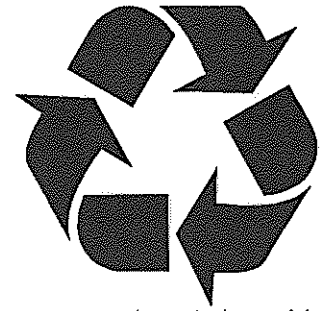
بحران بورس سهام در آسیای شرقی

سقوط نرخ سهام بورس های بین المللی باعث ورشکستگی سرمایه هایی شد که نوسانات بازارهای بین المللی بر آنها تعیین کننده بود . یعنی سرمایه هایی که نه در زیر ساخت اقتصادی و توسعه صنعتی بلکه در واحدهایی انجام شده بود که عمدتاً در کالاهای مصرفی و دارایی های غیرمنقول متمرکز بودند . سقوط و تنزل نرخ سهام بورس ها در کشورهای آسیای شرقی در ماه گذشته ارزش واحد پول ملی در این کشورها را به حدی کاهش داد که در تاریخ بی سابقه بوده است . ارزش اوراق بهادار در بازارهای سهام نوسان پیدا کرد و روبه کاهش جدی نهاد . روندی مشابه با آنچه که سه سال قبل در مکزیک رخ داد و بحران اقتصادی در پی سقوط ناگهانی ارزش پول مکزیک این کشور را در آستانه یک ورشکستگی تمام عیار قرار داد که با تزریق میلیاردها دلار وام از طرف آمریکا از این سقوط بطور موقت جلوگیری شد . آنچه که در آسیای شرقی اتفاق افتاد در همین راستا بود . سقوط نرخ سهام بورس هنگ کنگ در کمتر از بیست و چهار ساعت به تمام بورس های بزرگ بین المللی سرایت کرد و باعث شد نرخ سهام شرکت ها در این کشورها ۲ تا ۱۴ درصد تنزل یابد . کشورهای آسیای شرقی که تا همین اواخر برک برنده تبلیغاتی سرمایه داری جهانی شده و رشد اقتصادی کشورهایی چون تایلند ، اندونزی ، مالزی و هنگ کنگ نمونه های موفق کارکرد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بودند و سرمایه گذاران خارجی بخشی از سرمایه خود را در این کشورها به کار انداخته بودند با افزایش بیکاری و قیمت ها و تعطیلی بسیاری از واحدها مواجه شدند . اولین اثر بحران تاثیر خود را بر بازار بورس نهاد . سهام گذاران خارجی سهام خود را فروخته و با کاهش نرخ بورس ها و نگرانی تمامی کسانی که به نحوی درآمدها با نوسانات بازارهای جهانی ارتباط پیدا کرده بود حجم پول مصرفی نیز تحلیل یافت و رکود بازارها را به دنبال آورد .

نخست وزیر مالزی با شعار بازار بورس در مقابل سرمایه گذاران خارجی ۲۰ میلیارد دلار برای حمایت بازار سهام اختصاص داد . لغو محدودیت های تجاری و لغو برخی از برنامه های پرهزینه سیاست دولت مالزی برای غلبه بر این بحران معرفی شد . اندونزی نیز برای فرار از این تله تلاش هایی را برای جذب مجدد سرمایه های خارجی با حذف برخی محدودیت ها بر مالکیت سرمایه گذاران خارجی بر سهام پیش برد .

یکی دیگر از عوامل خروج سرمایه ها و تشدید بحران در این کشورها مشکلات ارزی و شناور بودن واحد پول این کشورها نسبت به دلار آمریکا بود که بطور نمونه در تایلند یکباره ارزش پول ۳۰٪ کاهش یافت . و وام ۱۷ میلیارد دلاری تایلند از صندوق جهانی نیز کمکی به کاهش ارزش پول و از آنجا به کاهش شاخص سهام در بازار این کشور نخواهد کرد .

تاریخ مبارزه طبقاتی:



از انباشت اولیه تا نئولیبرالیسم

نوشته: کیس وان در پی یل

ترجمه: کیان

* "کیس وان در پی یل" مدرس دانشگاه آمستردام و نویسنده ی کتاب "پیدایش طبقه حاکم آتلانتیک" در سال ۱۹۸۴ است. این مقاله بر اساس کتاب وی به نام "ماتریالیسم تاریخی فراملی: تحلیل طبقاتی روابط بین المللی" که آخر سال ۱۹۹۷ توسط انتشارات "راتلج" چاپ خواهد شد، تهیه شده است.

امروزه حتی در میان چپ ها نیز این باور مرسوم شده است که دوران مبارزه طبقاتی دیگر به سر آمده است. سقوط بلوک شوروی نیز که به دنبال شکست های پی در پی نیروهای چپ در سراسر دنیا به وقوع پیوست، در استحکام چنین باوری نقشی مهم داشته است. ایده ی حرکت جمعی ستم دیدگان برای دستیابی به سوسیالیسم، با وجود فردگرایی و تشمت روز افزون، عملکرد متناقض اما موفقیت آمیز سرمایه داری ('اقتصاد بازار') و فرسودگی آشکار دیگر آلترناتیوها در برابر آن، امروزه مردود به نظر می رسد.

جنبش دسامبر ۹۵ در فرانسه و بدنبال آن اعتصاب و راه بندها رانندگان کامیون در سال بعد، که دولت آلن ژوپیه از ترس وقوع انفجار اجتماعی جرئت ایستادن در برابر آن را نداشت، نتیجه گیری فوق را به زیر سوال می برند. اما آیا واقعا می توانیم در چنین جنبش های اعتراضی اجتماعی و نظایر آنها، از مبارزه ی طبقاتی صحبت کنیم؟ این همان سوالی است که من می خواهم در این نوشته بدانم.

نظم سرمایه و مبارزه ی طبقاتی

هر کجا که روابط متقابل انسان و طبیعت، به شکل روابط اجتماعی میان آنان که تولید می کنند و آنان که تولیدات دیگران را تصاحب می کنند درآید، آنگاه طبقه شکل خواهد گرفت. در این مفهوم بسیار عام، همانطور که مارکس و انگلس در کتاب خود 'مانیفست کمونیست' می گویند، تاریخ گذشته تاریخ مبارزه ی طبقاتی است. اما درباره ی ماهیت مشخص چگونگی شکل گیری طبقه و مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری، نیاز به بررسی بیشتری احساس می شود.

ابتدا باید بگوییم که، برخلاف ایدئولوژی سرمایه داری و مندرجات کتاب های استاندارد درباره ی اقتصاد،

سرمایه داری سیستم جهانی، ابدی و جاری در طول تاریخ که همیشه و در برخی موارد حتی بصورت جنینی و یا در عمق فطرت انسان وجود داشته، نیست. مبادله کالا یا شیوه های دیگر تبادل کالا و بازار در طول تاریخ وجود داشته است اما قرار دادن جامعه در معرض قوانین و مقررات بازار، الزامات برخاسته از رقابت، انباشت سرمایه و بارآوری روزافزون کار، از نظر تاریخی خاص و نسبتا جدید بوده و به تغییرات اجتماعی عمیق و دردناکی نیاز داشته است.

ایدئولوژی سرمایه داری معمولا بر مشخصه تاریخی بودن سرمایه داری و جایجایی های نامتعارف اجتماعی که برای تابع کردن اعمال انسان ها و روابط اجتماعی به منطق سرمایه داری لازم بوده است، صحنه نمی گذارد. برای درک کارکرد اقتصاد بازار در شکل ایده آل آن می توانیم به راحتی به هر متن درسی اقتصادی مراجعه کنیم، اما برای درک پیش زمینه تاریخی سرمایه، چگونگی نفوذ آن در جوامع ماقبل سرمایه داری و تغییرات حاصله، اینکه چگونه مردم را از ابزار تامین زندگی خود جدا ساخته و ثروت اجتماعی را به تملک شخصی بدل ساخته است، در هیچ کجا توضیحی نمی توان یافت. و تازه اگر هم در جایی دوران پیش از سرمایه داری مورد توجه قرار گرفته، معمولا به آن شکل دنیایی تخیلی (مثل دنیای رابینسون کروزوئه) متشکل از افرادی انتزاعی که بعضی از آنها یکباره تصمیم به تشکیل یک کمپانی گرفته اند، داده می شود. اقتصاد سرمایه داری به مثابه نهادی خودکفا که از قوانین خاص خود تبعیت می کند، تلقی می گردد، انکار که این قوانین خود قوانین طبیعتند و دیگر هیچ نیاز طبیعی یا انسانی و یا محدودیت هایی مستقل از نیازهای سرمایه وجود ندارد.

نباید تصور کنیم که در جامعه ماقبل سرمایه داری همه چیز زیبا و ایده آل بوده و کرکس سرمایه داری بر آن فرود آمده و آن را طعمه خود ساخته است. بلکه باید تغییرات فراوانی که در اثر نفوذ سرمایه در حیاتی ترین بخش های جامعه، قرار گرفتن روابط اجتماعی و حتی طبیعت تحت تاثیر بازار، تبدیل به کالا شدن همه چیزها، کیفیت ها، منابع، ثروت و حتی نیروی کار و تغییر یافتن روند (پروسه) کار و تبعیت آن از الزامات و آهنگ انباشت سرمایه را درک نمایم. و همچنین باید بدانیم که این تغییرات بطور طبیعی یا اجتناب ناپذیر رخ نداده اند بلکه همواره در شرایطی آکنده از مقاومت و اعتراض، به وقوع پیوسته اند.

فرمانروایی بر جامعه و طبیعت از جانب بازتولید سرمایه و تحمیل شروط و نظم سرمایه داری در مراحل و سطوح متعددی صورت می گیرد. سرمایه در تلاش دائم برای نیروی کار مجانی و افزایش میزان استثمار در روند کار موجود، مداوما منابع موجود انسانی و طبیعی که از آنها تغذیه می کند را تحلیل برده و هر چه عمیق تر در لایه ها و نهادهای طبیعی و اجتماعی نفوذ می کند.

اولین مرحله نفوذ، انباشت اولیه است یعنی روند کالاسازی همه روابط اجتماعی که شامل روابط تولیدی

نیز می باشد. دوم، روند 'تولید' سرمایه داری است یعنی استثمار نیروی کار زنده که طی آن روند کار تکنیکی با تمامی استقلال و خلاقیت بشری که در آن نهفته است، باید تحت سلطه ی روند گسترش ارزش یا 'ارزش سازی' سرمایه قرار گیرد. سوم روند 'بازتولید' اجتماعی در تمامیت آن است (که من آن را 'زندگی روزمره' می نامم تا با 'کار' اشتباه نشود) که آن نیز، همچنین، تابع الزامات انباشت سرمایه قرار می گیرد. هر کدام از این مراحل زمینه های متفاوت مقاومت و مبارزه خود را ایجاد می کند.

اگرچه این سه طریق تحمیل نظم سرمایه به گونه ای پیچیده با یکدیگر مرتبطند و مبارزاتی که موجب می گردند نیز با یکدیگر تداخل دارند، تاثیرات عمده آنها از ترتیبی زمانی پیروی می کند. مسلما انباشت اولیه پدیده ای است مربوط به ابتدای تاریخ شیوه ی تولید سرمایه داری (اگرچه این تاریخ مثلا در منطقه 'ایرین غربی' تازه آغاز شده است). اما در دو مورد دیگر یعنی سلطه سرمایه بر روند کار و روند بازتولید اجتماعی، گرچه هر دو بر یکدیگر تاثیر می گذارند، ولی نفوذ عمیق سرمایه در روند بازتولید اجتماعی، معاصرترین آنهاست.

در آنچه مارکس آن را سلطه ی 'صوری' (فرمال) سرمایه بر کار می نامد، یعنی کارگران تحت فرمان سرمایه اند اما روند کار اساسا بدون تغییر باقی می ماند، محدوده ی بازتولید (حوزه ای که در آن کارگر نیروی خود را برای کار باز می یابد) نسبتا دست نخورده باقی مانده و تبدیل به کالا نمی گردد. اما در شرایطی که مارکس آن را سلطه ی 'واقعی' می نامد، نه تنها روند کار برای وفق دادن خود با نیازهای سرمایه به افزایش بارآوری کار، تغییر می یابد بلکه حوزه ی بازتولید نیز هر چه بیشتر تحت تاثیر استراتژی سود سرمایه و یا ترتیبات جمعی و عمومی برای تامین اجتماعی که خود نهایتا تابع مقتضیات سودجویی سرمایه اند، قرار دارد. در چنین شرایطی، خود بازافت یا احیا نیروی کار نیز زیر چتر کالاسازی و استثمار می رود (از تفریحات گرفته تا صنعت توریسم و گذران اوقات فراغت). و این امر نهایتا خود نهادها و لایه های اجتماعی و طبیعی را که بازتولید بر پایه آنها قرار دارد به تحلیل می برد. در مقیاس جهانی، مبارزات ناشی از مقاومت در برابر این تحلیل رفتن و فرسودگی پدیده ای جدید است. این همه نشانگر پایان یافتن دورانی از سرمایه داری صنعتی است که در آن سرمایه منافع خاصی در حفظ نهاد انسانی، اجتماعی (و نه البته نهاد طبیعت) داشت.

پس هر کدام از این مراحل یعنی انباشت اولیه، تغییر روند تولید و نفوذ سرمایه در حوزه ی بازتولید اشکال مبارزاتی و مقاومت خاص خود را شکل می دهد. ما می توانیم هر سه نوع این مبارزات را مبارزات 'طبقاتی' بنامیم چون تحکیم شرایط و نظم سرمایه مسلما تنها از طریق عملکرد یا همکاری یک گروه ذینفع اجتماعی صورت می گیرد. این گروه اجتماعی یعنی طبقه ی حاکم سرمایه داران به تمامی منابع قدرت در دسترس،

توسعه و تکامل سرمایه و تغییر یافتن آن از اشکال اولیه به سرمایه ی صنعتی همزمان با عمومیت یافتن شکل کالا و روابط دستمزدی رخ داد. امروزه سرمایه پس از تحمیل این نظم 'سوری' (و ادامه تعمیق آن چنان که شاهد بودیم)، با نیاز به افزایش میزان استثمار هدایت می گردد. نظم سرمایه در اینجا یعنی تابعیت روند کار تکنیکی به روند گسترش ارزش یا ارزش سازی. قدرت کار بشری به عنوان بخشی از همان نهاد طبیعی و اجتماعی که شیوه تولید بر آن قرار دارد، محسوب می گردد. امروزه ظرفیت بشری برای تولید ابزار، غذا و ایده ها و غیره تبدیل به کالایی (نیروی کار) شده است که خود بخشی از داده ی (نهادی) مادی تولید و انباشت سرمایه داری است. این تلاش برای تبدیل نیروی کار به کالا مثل دیگر چیزها مستلزم تحمیل دائمی نظم سرمایه داری بر بشر است و البته بشر برخلاف سایر ابزارها در برابر کالاسازی مقاومت می ورزد.

این روند متضاد، انگیزه و محرک اصلی توسعه ی اجتماعی سرمایه داری است و از این تضاد است که حرکت آن نشأت می گیرد. 'سون-رتیل' می نویسد: 'اصلی ترین و تعیین کننده ترین عوامل در تغییر اجتماعی، نه از اقتصادیات روند سودجویی، بلکه از تغییر و تحولات روند کار که تحت تاثیر روند سودجویی تکامل می یابد، سرچشمه می گیرند.' جایگزینی کار زنده به وسیله کار مرده- یعنی ماشین آلات، سازماندهی کار- و جنبه تکنیکی در حال تحول اجتماع که نتیجه آن است را نمی توان بدون فهم این تنش و تضاد اساسی درک نمود.

این تنش نیز، در رویارویی و تعدیل متقابل انضباط و نظم سرمایه داری و روند ذهنی و فیزیکی کار، خود منشا مقاومت و مبارزه می گردد. در این مرحله، مقاومت کارگران مستقیماً و یا از طریق سازمان های اتحادیه های کارگری، جزئی از کارکرد عادی اقتصاد سرمایه داری شده است. سعی می کنند از زیر بار نظم کار شانه خالی کنند چرا که این نظم با رتیم بدنی و ساختار ذهنی آنان هماهنگ نیست و یا آن که، به طور اثباتی، می خواهند شرایط چانه زدن بر سر دستمزدها را به نفع خود بهتر سازند (که این امر، در عین حال، نشانگر درک کالایی شدن بیشتر کار است) کارفرمایان پاسخ سازمان های کارگری را با سازمان های مختص خودشان می دهند. روابط میان این دو طبقه، در جریان چانه زدن های جمعی، کمابیش قانونمند و عادی شده است و به نظر می رسد در طول قرن بیستم کار و سرمایه درگیر در 'رقصی دوجانبه' بوده اند که طی آن مصالحه بر سر دستمزدها موجب گسترش تولیدات صنعتی، باآوری فزاینده و بسط شبکه سرمایه صنعتی شده است.

درست زمانی که این سیستم ظاهراً متوازن بر مبنای منظم شروع به عمل کرد، ساختار وسیعی از اتحادیه ها، تعاونی ها و احزاب سیاسی به وجود آمده بودند و این امر به ایده ی وجود پرولتاریای تاریخی که نیروهای را برای گذار به سوسیالیسم جمع آوری می

در اجاره داشتند بودند. در مراحل و زمان های بعد می توان تجار را طبقه سرمایه دار نامید و این نوع سرمایه تجاری نیز معمولاً به شکل دزدان دریایی و تبهکاران عمل می کرد، مثل 'بارون' های دزد در گذشته یا مسئولان 'کومسومول' قدیم در شوروی سابق که دارایی ها زمین های موسسه خود را خصوصی سازی می نمایند.

تصور طرف مقابل یعنی کارگران بسیار متفاوت است. کارگران بسته به این که کالا شدن تا چه اندازه ای بر روابط کار تحمیل شده باشد، نیمه- پرولتاریا یا کارگران کمکی و غیره هستند. کارگران مزدبگیر ممکن است در کارگاه خانوادگی استخدام شوند، به عنوان نیروی کار موقت که دانشا جابجا می شوند استخدام شوند یا صنعتگران قدیمی و شاگردانشان باشند که به واسطه ی اشکال جدید کار کارخانه ای از محل قبلی کار خود رانده شده اند. مراحل مختلف انباشت اولیه و کنترل سرمایه که همه روزه عمیق تر می شود اشکال مختلف مبارزه را به دنبال داشته اند: مثل شکل گیری اولیه ی اتحادیه های کارگری در پاسخ به از میان رفتن استقلال صنعتگران و پیشه وران، عصیان 'لودسیتی' در برابر مکانیزه سازی اولیه و قوانین وضع شده علیه تجمع برای سرکوب آن، یا مقاومت های انجام شده در برابر 'تیلورسم' یا 'فوردیسم' در اروپای تحت سیطره ی 'طرح مارشال'. تا زمانی که انباشت اولیه به صورتی ضررناک می کشد، به قول جامعه شناسان 'ناهنجاری' و در هم ریختگی به وجود می آید. کسانی که در معرض نظم جدید قرار می گیرند، هماهنگی هنجاری خود را از دست می دهند و این منجر به آسیب پذیر شدن در مواجهه با اشکال جدید آگاهی عمومی می گردد. خلا هنجارگذار، توده ها را تحت تاثیر قرار داده و آنان خود را پرتاب شده در دنیایی ناشناخته می بینند. همین خلا برای روشنفکران پیشتاز این امکان را فراهم می کند که حرکت های توده ای را در جهت الگوهای جدید حیات و هستی سازمان داده شده هدایت نمایند.

این روند را امروزه نیز می توانیم مشاهده کنیم: بطور مثال دکترین اسلامی که در انقلاب ۱۹۷۹ در ایران به پیروزی رسید معنای ضمنی 'پرولتری' نیز در بر دارد چرا که 'ایدئولوژی اسلامی جانشین آن احساس وابستگی به جمع که توده های تحت ستم از دست داده بودند، شد'. در واقع انقلاب ایران را با انقلاب بلشویکی مقایسه می کنند، دست کم از این نظر که در هر دو مورد، انقلاب، پایگاه توده ای خود را در میان 'دهقانان سابق که به شهرها رو آورده بودند' یافت. اما تفاوت های فاحش میان این دو، ریشه در تفاوت های واضح تاریخی و مادی میان روسیه قبل از انقلاب و ایران دارد و این واقعیت که در مواردی این چنینی یعنی هنگامی که روشنفکر 'پشتتاز' قدم در خلا هنجاری می گذارد، ماهیت خاص آن پشتتاز بر جهت گیری جنبش تاثیر بسیار زیاد و نامتناسب می گذارد.

مبارزات در عرصه تولید و پرولتاریای تاریخی

از دولت گرفته تا حوزه عقاید و نظرات، چنگ می اندازد تا بتواند نظم و شرایط مورد نظر خود را اعمال کرده و اعتراضات را تا سطحی قابل تحمل کاهش دهد. در عین حال مقاومت در برابر نظم سرمایه خواه ناخواه تجارب و بصیرتی را ایجاد می کند که در برابر ایدئولوژی حاکم قدامت عمل کرده و درونمایی از آلترناتیو را شکل می دهد. این چشم انداز هم جمعی بوده و ریشه در عمل اجتماعی دارد. انسجام این نیروهای مقاومت در هر کدام از مراحل تحمیل نظم سرمایه داری متفاوت است.

پس بگذارید به عرصه مبارزه ی طبقاتی نگاهی بیاندازیم.

انباشت اولیه و پرولتریزه شدن

در جوامع قبل از سرمایه داری، روابط 'اقتصادی' از روابط 'غیراقتصادی' یعنی از روابطی که اساساً از سود خصوصی نشأت نمی گیرد، تفکیک ناپذیرند. در انباشت اولیه، روابط اقتصادی از زمینه ی روابط غیراقتصادی کنده و جدا می شود. برخی از جنبه های زندگی مردم که (نهایتاً شامل نیروی کار آنان نیز می گردد) برای اولین بار تبدیل به کالا می گردند. تضادهای موجود در انباشت اولیه به اولین مبارزات اجتماعی ناشی از نظم سرمایه داری که معمولاً خشونت بار نیز بودند، شکل بخشید. حتی برخی معتقدند که این مبارزه در مقابل مصادره و تصاحب ابزار و ثروت های تولیدی، و نه مبارزات معمول برای دستمزدهای بیشتر، مبارزات طبقاتی واقعی در شرایط سرمایه داری هستند. صرف این واقعیت که فرد خود را محروم از شرایط زیست نسبتاً مستقل خود یافته و شاهد تخریب تمامی زندگی و دنیایش با مفاهیم و مقیاس های خاص خود از زمان و طبیعت و هر آنچه در ارتباط تکاتک با آن قرار دارد، می گردد، نهایتاً او را به مقاومت می کشاند.

اگر انباشت اولیه از مراحل ابتدایی نفوذ و رسوخ سرمایه داری است اما این روند امروزه نیز همچنان ادامه دارد. حصارکشی های مزارع و روستاها در انگلستان قبل از انقلاب صنعتی، و بیرون راندن کشاورزان آمریکای مرکزی از زمین هایشان به منظور آماده سازی زمین برای کشاورزی و دامداری تجارتی در دوره ی اخیر، بدین لحاظ، رویدادهای مشابهی هستند. ترور 'چیکو مندوزا' برزیلی (که مقاومت در برابر تخریب جنگلها را سازماندهی می کرد) یا قتل 'اقبال مسیح' دوازده ساله که در پاکستان بخشی از حدود ۱۰ میلیون کودکان کارگر زیر ۱۵ سال را بسیج نموده بود و بسیاری از موارد دیگر از چنین 'تبییه' های خشونت آمیز، نشانگر حاد بودن چنین برخوردهایی هستند.

انباشت اولیه بر چگونگی شکل گیری طبقات تاثیر می گذارد و در اینجا نیز ما می توانیم مراحل یا اشکال مختلف مصادره و غارت و اخراج، و تصاحب و تصرف را ببینیم. در این اشکال اولیه، طبقات حاکم غارتگر، غالباً زمین داران و سرمایه دارانی که زمین های آنها را

یعنی به همان نهاد اجتماعی که نیروی کار از آن گرفته می شود نیز کشیده می شود. بطور مثال رسوم سنتی اجتماعی در حوزه ی بازتولید بیولوژیکی و روابط متقابل اجتماعی ممکن است باقی بمانند اما هر چه بیشتر در معرض بارانی از محرک های کالاسازی که بر روابط اجتماعی به طور کلی تاثیر می گذارند، قرار می گیرند.

نیازی به ایده آل سازی این نهاد اجتماعی نیست اما هر چقدر هم که فقیر شده باشد، خوشحالی واقعی، عشق و دوستی همچنان در آن وجود دارند. در تاریخ سرمایه داری تلاش های مختلفی را برای بازسازی آنچه در این حوزه از میان رفته است، شاهد بوده ایم. بطور مثال، روانکاوی را چنین تفسیر کرده اند: کوششی برای کشف مجدد صمیمیت، خودشناسی، رضایت عاطفی و احساسی در متن روابط اجتماعی که بصورت یکجانبه ای تحت تاثیر کالاسازی قرار دادند.

در دهه ی هفتاد 'قدرت کسل' و مذاهب شرق عملکردی مشابه داشتند و حرکت های امروزی چون 'دوران جدید' نیز همان عملکرد را دارند. اجتماعی سازی بازتولید نیروی کار در دوران ۷۰-۱۹۵۰ در چهارچوب تامین اجتماعی (دولت رفاه) (در امریکای شمالی و بالاخص در اروپای غربی) 'کادر' وسیعی برای آموزش (بزرگسالان)، امور محلی و شهری، بهداشت و رفاه اجتماعی و با 'کارگرانی' که در سایر بخش های مشابه آنها کار می کردند، به وجود آورد. اکنون که این قشر وسیع، تحت عنوان صرفه جویی های مالی نئولیبرالی، کنار گذاشته می شوند 'زندگی روزمره' هر چه بیشتر و عمیقتر در معرض کالاسازی قرار می گیرد.

پس فقط نهاد و زمینه طبیعی اقتصاد جهانی سرمایه داری نیست که تحلیل می رود (به واسطه ی تخریب و آلودگی و مسموم سازی و بخصوص کمبود شدید در زمینه تامین آب سالم و نیازهای کشاورزی). چنین فرسودگی را در نهاد و زمینه ی بازتولید اجتماعی، در 'زندگی روزمره' و ظرفیت بازپروری که ارائه می نماید نیز می توان مشاهده کرد. شاید بتوان گفت که مراکز مخروبه شهرهای آمریکا متاسفانه بهترین نمونه ی چنین تحلیل رفتن و فرسودگی اجتماعی در جامعه ای تحت تاثیر تام و تمام نظم سرمایه داری است. در اینجا چیز تازه ای را می بینیم، چیزی متفاوت از اشکال قدیمی فقر ناشی از انباشت اولیه یا ارتش ذخیره نیروی کار در جوامع صنعتی. در اینجا سرمایه، در شرایطی که انسجام اجتماعی حاصل از عوامل غیراقتصادی مطلقا از میان رفته، از آخرین منبع قدرت خرید باقیمانده، یعنی معنادین به مواد مخدر استفاده می کند. و چنین فرسودگی اجتماعی را سیاست های سرمایه داری به بار آورده اند دولت کلیتون با حمله به تامین اجتماعی قدم نهایی را در پیشبرد چنین سیاست هایی برداشته است.

این همه در بطن استراتژی های 'نئولیبرالی' که توسط رژیم های سیاسی مختلف در سراسر دنیای سرمایه داری مورد استفاده قرار می گیرد، رخ می دهد. این

صحنه می کنیم که تحت آن نیروی کار مورد نیاز اصلا در درازمدت در دسترس خواهد بود یا نه. همچنین مشکل منابع وجود در کره زمین و حد تامین شرایط زندگی در بیوسفر نیز مطرح است.

تلاش و زحمت کار می تواند نیروی آدمی را چنان تحلیل ببرد که دیگر امکان بازسازی وجود نداشته باشد. بطور اخص روش های تولید ژاپنی ها تا حد اشتغال کامل شخصیت فرد توسط روند کار کشیده شده است. 'کار دسته جمعی در تیم های کار، روشی است برای به خدمت گرفتن فشار همکاران به یکدیگر حتی تا مرحله تبدیل شدن آن به کابوسی از مراقبت و نظارت'. 'کاروشی'، یا مرگ در اثر شدت کار در کارگاه نتیجه نهایی این نوع خاص از سازماندهی روند کار است. در این روش 'کار تیمی' جایگزین نظارت مستقیم خود مدیریت می شود تا اهداف تقریبا غیرممکن را برآورده سازد.

الگوهای استثمار و نظارت متمرکز، آهسته، آهسته در محدوده ی بازتولید نیز نفوذ کرده است. روش های تولید پیشرفته صنعتی به سرعت در این عرصه نیز گسترش می یابد. مدل صنعتی- سرمایه داری جای دیگر مدل های سازماندهی بازتولید اجتماعی مثل مدل های نشات گرفته از خدمات اجتماعی، موسسات خیریه تحت پوشش کلیسا، همیاری های محلی و خانوادگی و غیره را می گیرد. بازتولید نیروی کار نیز، پس از استاندارد شدن توسط روندهای جامعه پذیری، (اغلب در فضای حمایت اجتماعی و به لطف کمک های دولت) مشمول استراتژی های کاستن از هزینه ها و به حداکثر رساندن سود شده است که یا مستقیما به وسیله سرمایه خصوصی و یا به تقلید از آن انجام می گیرند.

در چنین اقتصاد اجتماعی شدیداً سازماندهی شده، فشار زمانی به جایی میرسد که فرد دیگر نمی تواند ریتم بدنی خود را با کار تنظیم کند و استقلال وقت (شخصی) کاملا از میان می رود. هم تولید و هم بازتولید مشمول منطق اقتصاد خرد که از الگوی صنعتی 'درست سروقت' تبعیت می کند، می گردند. تمامی ساختار اجتماعی با گسترش تقسیم کار تا بیشترین حد ممکن، به قطعه هایی تقسیم می گردد که هر کدام باید کاری تقریبا غیرممکن یعنی رعایت ضرب الاجل های تعیین شده از طرف شرکت های پیشرو جهانی را تامین نمایند. 'استاندارد سازی' مفهومی کلیدی در این رابطه است. رواج اصطلاحاتی چون 'تویوتا سازی بانک ها'، (اعمال روش های کمپانی تویوتا در کار بانکداری)، 'مک دونالد سازی مراکز پست و تلگراف و تلفن' یا 'روزهای معطلی (کشتی در بندر)' و 'گجستیک بیمار' در مراکز بهداشتی و درمانی، نشانه هایی از این مسئله هستند.

بدین ترتیب تکامل و توسعه سرمایه داری به مرحله ای رسیده است که در آن مشقت ها و حتی فشارهای بسیار زیادی که همراه با 'کار' هستند به حوزه های وسیع تری از بازتولید یا 'زندگی روزمره' (به همان مفهومی که اولین بار هنری لوفور آن را مطرح نمود)

کند اعتبار می بخشید. امروزه، به ویژه با توجه به از میان رفتن بلوک شوروی، به نظر می رسد که چیز زیادی از مجموعه لغات اصطلاحات 'سوسیالیستی' باقی نمانده است، اما پرولتاریای خود آگاه را همچنان می توان در هر کجا که اشکال اولیه مبارزات طبقاتی (مقاومت در برابر پرولتریزه کردن یا هر مبارزه همراه با انباشت اولیه) با دومین شکل مبارزه 'در عرصه تولید' (مقاومت در کارگاه ها، مذاکره و چانه زنی در بازار کار)، تداخل یافته یا آن را تشدید می کند. یافت. به عبارت دیگر هر آنجا که مردم همچنان در حال گذار از مراحل کالاسازی اولیه و تابع سرمایه شدن هستند و این گذار، همراه با اجتماعی شدن روند کار، موجب بروز میزانی از ناهنجاری نیز هست، آنها بیشتر خودشان را به عنوان کارگران 'در برابر' سرمایه می بینند، چرا که در اینجا، آنها سرمایه را نه به عنوان واقعیتی غیرشخصی، فراگیر، غیرقابل اجتناب و بت واره ای، که به لحاظ اجتماعی بدون شکل است، بلکه به عنوان نیرویی قابل رویت، بیگانه و متخاصم تجربه می کنند - در واقع آنها نه با طبقه سرمایه دار بلکه با 'اقتصاد'، 'بازار' روبرو هستند.

موقعی که تابعیت کار به سرمایه بطور 'واقعی' تحقق می یابد، رادیکالیسم پیشتاز نیز احتمالا تسلیم شده و به چانه زدن معمولی راه می دهد. اما این امر بیش از آنکه مسئله چرخش به راست ایدئولوژیک باشد، بیان واقعیت اجتماعی ساختار جدید کشمکش چانه زنی است. در چنین موقعیتی، خود ماهیت ساختار صنعتی و روابط طبقاتی 'اجتماعی شده ی' متناظر با آن، به معنای آن است که به روال و ترتیبات بوروکراتیک باید تا حدی میدان داد تا جایگزین اتوپیاگرایی انتزاعی گردد. اما حتی در این صورت نیز 'توازن مبتنی بر مصالحه' خوشایند سرمایه نیست زیرا که در درازمدت نظمی را که باید بر روند کار تحمیل سازد را به تحلیل می برد. چنان که از بعد از اواسط دهه ی ۷۰، متخصصین نئولیبرال با آوری، که متقاعد شده بودند که غول های عقب افتاده ی صنعتی دیگر از پس این گونه مصالحه ها بر نمی آیند، همگی با 'راس پرو' رئیس کمپانی سرویس های کامپیوتری که وارد 'جنرال موتورز' شده بود، همدستان شدند که کمپانی هایی مثل 'جنرال موتورز' دیگر نمی توانند وضعیتی را که در آن 'دهها هزار نفر و شاید صدها هزار نفر... از واقعیت های گزنده ی رقابت بازار بی خبرند'، تحمل نمایند.

مبارزه برای بقا
سومین طریق تحمیل نظم سرمایه و همچنین مقاومت در برابر آن مربوط به ظرفیت تمامی جامعه و طبیعت برای تحمل انباشت سرمایه توسعه یافته و همه جانبه می باشد. در این جا ما درباره ی بازتولید نیروی کار به مفهوم وسیع آن صحبت می کنیم. در مراحل اولیه نظم سرمایه داری، هدف یافتن نیروی کار و استخدام وی و کار کشیدن از او مطابق با مشخصات شغل مربوطه و بر اساس جدول زمانی تنظیم شده از طرف کارفرما و غیره است. امروزه در مرحله سوم، و در یک اقتصاد سرمایه داری کاملا پیشرفته، از شرایطی

استراتژی‌ها و کنترل خاص خود را (از جمله موسسات مختلف مالی که با استفاده از مکانیزم اعتبار و وام اهداف خود را به دولت‌ها دیکته می‌کنند) همراه آورده است.

با این همه، وجود سیستم کنترلی چنین قدرتمند و یکپارچه به این معنا نیست که نمی‌توان علیه نظم سرمایه‌ی حاکم بر تمامی سیستم بازتولید، مقاومت نمود. در حالی که دولت‌ها با اتخاذ سیاست‌های نامطلوب تحت نام 'اقتصاد' در برابر ملت‌ها قرار گرفته‌اند، اشکال مختلف نظم سرمایه‌داری تحمیل شده بر اجتماع و طبیعت، نارضایتی و خشم مردم را به بار می‌آورد و این وضعیت اغلب توسط 'سیاست عدم محبوبیت' دولت‌ها بدتر نیز می‌گردد. در شرایط کادرسازی و فردگرایی مفرط، چنین نارضایتی‌هایی اغلب در اشکال فردی و غیرسیاسی مثل خشونت‌های فامیلی و خیابانی و غیره دیده می‌شوند. امکان دارد که این خشم در جهت تقابل‌های خشونت‌آمیز نیز به کار گرفته شود. در این نوع تقابل‌ها مردم به دلیل مخالفت با توسعه‌ی غیرقابل دوام جاری حرکت نمی‌کنند بلکه دسته‌ای از مردم رو به روی دسته‌ای دیگر و یا مردم یک کشور در برابر مردم کشور دیگر قرار می‌گیرند. دلیل این رویارویی‌ها نیز از نژادپرستی و خارجی‌ستیزی گرفته تا اختلافات بر سر مسئله حقوق ماهگیری می‌تواند باشد.

اما نشانه‌هایی دال بر بلوغ این مقاومت علیه نظم جهانی سرمایه‌داری وجود دارد. جنبش توده‌ای دسامبر ۱۹۹۵ علیه نئولیبرالیسم تحمیل شده توسط دولت فرانسه که می‌خواست شرایط ورود به وحدت پولی آتی اتحادیه اروپا را کسب نماید، می‌تواند در این زمینه نشانه‌بارزی به حساب آید. این جنبش سرآمد یک رشته حرکات اعتراضی بسیار متنوع و طولانی مدت در سراسر جهان بود که به عنوان اعتراضات مردمی علیه سرمایه‌داری جهانی تفسیر شده‌اند. این مقاومت‌ها در محدوده‌ای بسیار وسیع صورت می‌گیرد از مقاومت کشاورزان هندی در برابر کاشت اجباری بذره‌های مختلط گرفته تا تظاهرات کنندگان آلمانی و اعتراضات گروه 'گرین پیس' علیه کمپانی 'شل' (در مورد تخریب دکل و مخازن نفتی در دریای شمال) و از شورش 'چیپاس' بر علیه پیمان 'نفتا' گرفته تا اعتراض مردم 'اوکونی' در نیجریه بر علیه تخریب محیط زیست آنان توسط همان شرکت 'شل' و با همکاری دیکتاتوری نظامی حاکم.

شاید توقع این اعتراضات مانع از دسته‌بندی کردن آنها تحت یک عنوان خاص باشد. در نمونه‌شناسی مورد بحث ما، شاید بتوان مقاومت‌های هندی‌ها، و اوکونی‌ها را نمونه‌هایی از مقاومت بر علیه انباشت اولیه دانست در حالی که جنبش فرانسه عناصر مقاومت در محیط کار و یا مقاومت اتحادیه‌های کارگری را به همراه داشت، با این همه به نظر می‌رسد مسئله مقاومت در برابر فرسودگی انسانی و طبیعی، فصل مشترک آنها و عامل به هم پیوستن اشکال مختلف مقاومت در مبارزه‌ای گسترده‌تر باشد. این مبارزه‌ای

است طبقاتی علیه سرمایه، دقیقاً به این دلیل که از تعریفی محدود و صنف‌گرایانه (کورپوراتیست) طبقه آغاز نشده بلکه به عنوان مبارزه‌ای مردمی با متحد ساختن طیف‌های مختلف نیروهای اجتماعی که در جستجوی تحقق هدف‌هایی فراتر از منافع خاص خود هستند، صورت گرفته است. آنچه شاهد آن هستیم جبهه‌ایست مردمی و جدید بر علیه نظم سرمایه، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نهایتاً علیه دولت‌هایی که از آنها تبعیت می‌کنند.

این جنبش را می‌توان تلاشی دانست برای برقراری دموکراسی و حاکمیت مردمی و در عین حال تلاشی برای 'جستجوی زمان از دست رفته'، حسرتی برای زندگی روزمره‌ای که مردم قبلاً می‌شناختند: زندگی با لحظه‌های استراحت و تفریح‌اش در محیطی آشنا- صرف ناهار در رستوران نزدیک خانه، یا مهمانی بچه‌ها در پارک، زمانی که غذا هنوز 'آشغال' نشده بود، زندگی هنوز 'زندگی‌های مزخرف' نبود، زمانی که 'زمان' برای انجام کارهایی که به دستور کارفرما، یا برحسب جدول کاری، و یا مطابق همه مشغله فرد در خانه و کار و در میان این دو نباشد، هنوز وجود داشت. این ترکیب، عجیب عناصر و انگیزه‌های ترقی‌خواهانه و محافظه‌کارانه را در آنچه اساساً مبارزه‌ی برای بقا خوانده می‌شود (که اتفاقاً به جریان‌ات راست میدان می‌دهد که خود را به عنوان قهرمان شرافت و حمایت اجتماعی ارائه کنند) می‌توان در اشکال غالباً تحریف شده‌ی مبارزات نیز دید. در واقع تضادهای بین‌المللی بر سر منابع باقی‌مانده در دنیا، حرکات مسلحانه میلیشایی شهروندان در آمریکا، و رگه‌هایی از خارجی‌ستیزی در حاشیه‌ی جنبش دسامبر فرانسه همگی جزئی از طیف کلی جنبش‌های اعتراضی هستند، هر چند که ما از تحریف آنها نیز متاسف باشیم.

کنار گذاردن و یا نادیده گرفتن عامل دموکراتیک در برخی از اشکال اخیر مقاومت، با توسل به ملاحظات اخلاقی، ممکن است به عدم درک کامل موضوع منتهی شود. بطور مثال تظاهرات و اعتراضات توده‌ای اکبر ۱۹۹۶ علیه لاپوشانی احتمالی و قصور در انجام وظیفه پلیس و دولت در مورد ماجرای شبکه پورنوگرافی کودکان 'دوتسرو' در بلژیک را در نظر بگیرید. سیاستمداران بورژوا و روزنامه‌ها درباره‌ی تشکیل پرونده و عقیم‌سازی مردانی که به سواستفاده جنسی از کودکان مبادرت می‌کنند بحث می‌کردند و دیگران بر علیه محدود سازی آزادی جنسی هشدار می‌دادند. اما واقعیت مسئله این است که بازار تقاضای پورنوگرافی کودکان که به بالاترین سطوح دولتی نیز رسیده است مردم را در برابر این مسئله مثل دیگر موارد مشابه 'بازار آزاد'، آسیب پذیر و بی‌پناه کرده است. یک جامعه شناس بلژیکی شرکت وسیع کارگران صنعتی بلژیک در این تظاهرات را اعتراض بر علیه ناتوانی دستگاه قضایی در اقدام بر علیه بی‌توجهی به مقررات ایمنی در کار توصیف می‌نماید. نکته در

اینجاست که حفاظت اجتماعی و جامعه‌حمایتگر، برای سود و منفعت مناسب نیستند.

نقطه نظر طبقه حاکم را مجله 'بیزنس ویک' (۹ سپتامبر ۱۹۹۲) به ظرافت مطرح می‌کند: این هفته نامه نظر خود را درباره‌ی آنچه که چرخشی خطرناک در تبلیغات مبارزه‌ی انتخاباتی سال ۱۹۹۲ حزب 'جمهوری خواه' به سمت شیوه‌ی زندگی 'پدر از همه بهتر می‌داند' (پیشنهادهای کاندیدای حزب مذکور در رابطه با بازگرداندن معتادین به جامعه، افزایش نیروی پلیس و تشویق والدین به مواظبت از کودکان خود) قلمداد می‌کرد در مقاله‌ای تحت عنوان 'شما خواهان ارزش‌های خانوادگی هستید؟ میلیاردها دلار خرج برمی‌دارد' ارائه نمود.

فرسودگی به عنوان حدی برای نظم سرمایه‌داری. ممکن است سرمایه‌داری نتوانسته باشد از مدل‌های تعادل اقتصادی و آنچه این مدل‌ها درباره‌ی میزان ایده آل استثمار می‌گویند، تبعیت نماید، اما تاکنون این گونه شکست‌ها، در جریان انباشت سرمایه‌داری صرفاً به طور موقت محدودیت ایجاد کرده است. سرمایه‌داری با استفاده از بازسازی تکنیکی یا گسترش حیطه و فضای عمل خود توانسته است کم و بیش به فشارهای وارده بر نرخ سود، تولید بیش از اندازه و مصرف کمتر از حد انتظار و عدم توازن‌های مربوط پاسخ گوید. اگر اوضاع از بد بدتر شود ممکن است طبقه سرمایه‌دار برای تحمیل نظم خود متوسل به خشونت و راه انداختن جنگ یا سرکوب شود. شاید آنچه در دهه‌ی‌های اخیر به نظر برخی‌ها فرایند افول نهایی سرمایه‌داری می‌رسد، مثل بحران‌های گذشته بطور موثر قطع نشده باشد، اما علیرغم اینها رشد انباشت سرمایه و روند کالاسازی آنها در مقیاسی کاملاً جهانی و استثمار بی‌سابقه‌ی نهادهای اجتماعی و طبیعی که شیوه‌ی تولید بدان بستگی دارد، ادامه یافته است.

اما اگر سرمایه‌داری هنوز هم جا برای مانور و فضا برای رشد داشته باشد، ما به بحرانی از نوع جدید، به محدودیتی جدید یعنی محدودیت ظرفیت طبیعت و جامعه در تحمل نظم سرمایه، نزدیک می‌شویم. علاوه بر مسئله فرسودگی و پایان پذیری منابع طبیعی که احتمال آن از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ شناخته شده است، باید این نکته را نیز در نظر بگیریم که ممکن است سرمایه‌داری در مرحله‌ای با محدودیت دیگری روبرو شود: محدودیت ظرفیتش برای بسیج و تصاحب نهاد و زمینه اجتماعی خود. همانطور که 'رایزبر فونکه' در مقاله‌ی منتشر شده پس از مرگش در ۱۹۷۸ بحث می‌کند، شیوه تولید سرمایه‌داری همچنان در حال رشد است اما لحظه‌ی بحران در آنچه که او 'ناتوانی رو به افزایش سرمایه‌داری در تبدیل شدن' به یک زیربنای موجود می‌نامد، آشکار می‌گردد.

ما شاهد مقاومت‌های مردمی در برابر نفوذ و رخنه رویه افزایش سرمایه‌داری در نهاد و زمینه اجتماعی خود، در برابر عدم امنیت شغلی و از میان رفتن تامین اجتماعی و نظایر آنها بوده ایم. بقیه در صفحه ۲۵

تجربه کمونیستهای فرانسه

تا مردم را از چنین آرزویی منصرف کند، انتخاب نموده است...

تجربه پنج ماه شرکت کمونیستها در قدرت دولتی

تجربه دولت چپ پلورالیستی از پنج ماه پیش در جریان است. ابتدا آنچه در این شرایط برای حزب جدید است مورد توجه قرار دهیم. چون پیروزی چپ در انتخابات را بر اساس یک برنامه تغییرات مورد توافق میان عناصر تشکیل دهنده اتحاد نبوده است، پس هیچ شباهتی میان این تجربه با آنچه در گذشته شاهد بوده ایم وجود ندارد. شرکت ما در دولت، نتیجه مکانیکی اتحادی حول یک برنامه، یا نظیر ۱۹۸۱ حاصل توافق روی پیشنهادهایی که حول آن رئیس جمهور انتخاب گشت، نیست. این شرکت برعکس گذشته نتیجه انتخاب رای دهندگان چپ است که اکثریت چپ پلورالیست، با تعداد بیشتری نماینده کمونیست و نیروها و عناصر نزدیک به حزب را می خواستند و اراده کردند که این پلورالیسم بقدرت برسد برای این که به انتظارات آنها بهتر پاسخ داده شود.

بنابراین ما در شرایطی واقعا بی نظیر هستیم. این شرایط حاصل وضعیت کنونی چپ و انتظارات مردم می باشد. همچنین این شرایط از تغییرات در حزب ما ناشی می شود. حزب تصمیم گرفته است فایده مندی خود را اثبات کند. این امر خودبخودی انجام نمی شود و نمی توان آن را از طریق بخشنامه عملی ساخت بلکه باید توسط مردم شناخته و پذیرفته شود. این امر همان طوری که کنگره ما در آن باره نظریه ای را پیش کشیده بود، طبیعتا باتوان ما در اثبات اعتبار راه حل هایی که ارائه می دهیم علمی می گردد. بویژه، هنگامی که در مقام هدایت امور دولتی قرار داشته باشیم.

ما خوب می دانیم که تمامی فرهنگ کمونیستی گذشته که شدیداً به دولتمداری آغشته است، ما را به رسیدن به قدرت برای 'گرفتن آن' آطوروری که می گفتیم هدایت می کرد. این فرهنگ دیگر متعلق به ما نیست. این برای 'گرفتن آن' نیست بلکه برای همکاری در 'حاصل گرفتن' از آن است که ما می خواهیم در قدرت سهیم شویم. 'حاصل گرفتن' از آن برای انتظارات فرانسوی ها با تلاش در سمتی که در ایجاد یک سیاست نوین به بهترین شکل ممکن پاسخگو باشد. 'حاصل گرفتن' از آن برای شهروندان برای توسعه و تحرک نقش آنها و در تامین خواسته هایشان. خواسته هایی که ما آرزومندیم بر اساس فرمولی که از این پس فرمولی مانوس برای ماست، آنها را تقویت و منعکس ('رله') کنیم.

بی سابقه بودن شرایط درباره تصمیم ما در رفتن به قدرت، با توجه به داشتن تفاوت های آشکار و حتی اختلافات و 'مسائل' حل نشده ای با طرف هایمان در زمینه مسائل مهمی، و یا بهتر بگوییم درباره مهمترین مسائل که عبارت از فرم ساختاری و ساختمان اروپای

'تحرک' سرمایه داری و قدرت آن در توسعه و کاربرد علوم و تکنولوژی جدید در تولید و خدمات مورد ستایش قرار می گیرد. اما روشن است که تا چه حد این ادعا قابل بحث است. توسعه و کاربرد علوم و تکنولوژی در پروسه تولید با حداکثر حاصلمندی بنفع بشر، نه از طریق رقابت و معضلات آن بلکه از راه جستجوی مشترک و تقسیم هزینه ها می تواند انجام شود. چرا این امر مورد نظر قرار نمی گیرد؟ اگر بعوض این که علیه بشر و کار آن اقدام شود، تاثیر و توسعه علوم و تکنولوژی جدید در خدمت آموزش، اطلاع رسانی و حق دخالت آنها قرار گیرد، نتیجه آن چند برابر نخواهد شد؟ ما این طوری فکر می کنیم. و این مسئله امروز است، نه برای جامعه ای که باید فردا یا پس فردا ساخته شود. این جایگاه را برای بشر در کار باید به چنگ آورد. جایگاهی که اگر چه در تقابل با خواسته های سودجویانه سرمایه واقع می شود، اما در تقارن با نیازهای یک جامعه مدرن و مطالبات قدرتمند میلیون ها زن و مرد و جوان امروز که خواستار دخالت در سرنوشت جامعه خود می باشند قرار دارد.

همچنین است که ضرورت کاهش زمان کار که در نتیجه پیشرفت بی سابقه علوم و تکنولوژی در فعالیت اقتصادی بنحو عاجل و بی چون و چرایی مطرح شده است، نادیده انگاشته می شود. سرمایه داری به این ضرورت به شیوه خود جواب می دهد: بوسیله افزایش بیکاری، توسعه محرومیت و کاهش دستمزدها. اما دوران و مطالباتی که خاص آن است برعکس در جهت فراتر رفتن از رابطه سنتی میان زمان کار و زمان آزاد سیر می نماید. آیا این بیان قدرتمند مطالبه فراتر رفتن از بازار سرمایه داری کار از همین امروز نیست؟ به شیوه ای عمومی تر، آیا می توان اقتصادی را واقعا مدرن و موثر نامید که به رکود اجتماعی ای که از آن حرف زدیم کشیده می شود؟ آیا هماهنگی مطالبات در زمینه پیشرفت و ایجاد تمدنی عمیقاً انسانی در دستور روز قرار ندارد؟ این سئوالات و پرسش هایی دیگر نظیر آنها همین امروز وجود دارند. و آنها با قدرت و بنحوی عاجل قدرت پول برای پول را زیر سوال می کشند و فراتر رفتن از آن را خواستارند.

خواست تغییر جامعه شرط بندی ایی روی پریدن در دنیایی ناشناخته نیست. زیرا که این آرزو در متن جامعه کنونی مطرح می شود. و این در سئوالات مردم ما، در راهجویی برای مسائل روبروی آنهاست. که چشم انداز کمونیست ها که به آنها پیشنهاد کرده ایم تغذیه می شود. این در اقدام قاطع برای تحقق راه حل های مترقی و نیز در گفتگوهای ضرور برای ایجاد یک آلترناتیو سیاسی متحول کننده در مقابل سیاست های مافوق لیبرالی است که این چشم انداز می تواند تقویت و توسعه یابد.

آری، حزب کمونیست فرانسه نبرد برای دگرگونی اجتماعی را در شرایطی که تمامی اسباب فراهم شده

پنج ماه بعد از بقدرت رسیدن چپ در فرانسه که اتحادی از سوسیالیست ها، کمونیست ها، و حزب سبزها می باشد حزب کمونیست فرانسه با تشکیل اجلاس شورای ملی حزبی متشکل از اعضای کمیته ملی (کمیته مرکزی)، نمایندگان کمونیست پارلمان، مسئولین ایالات حزب و مسئولین حوزه های موسسات بزرگ و وزرای کمونیست) به ارزیابی از شرکت خود در قدرت دولتی، (در کنار مسائل دیگر) مبادرت کرد. ارزیابی از همکاری حزب با سایر متحدین از این جهت اهمیت دارد که می تواند مبنای اتحاد عمل های آتی آن نیز قرار گیرد. بخصوص درباره انتخابات شورای منطقه ای که در ماه مارس سال آتی برگزار می شود دو روش درون حزب ارائه شده است. گرایشی که شرکت در قدرت دولتی را مثبت ارزیابی می نماید برای تحکیم ائتلاف دولتی، ارائه لیست مشترک انتخاباتی را پیشنهاد می نماید. این گرایش در حزب گرایش غالب است. گرایش دیگر که با شرکت در قدرت دولتی مخالفت داشته و از آن ارزیابی منفی ارائه می کند خواستار ارائه لیست مستقل از طرف حزب و یا ائتلاف با احزاب دیگر چپ بجز حزب سوسیالیست می باشد. بطور کلی مباحثات شورای ملی حزب کمونیست فرانسه نشانگر سه گرایش در ارزیابی از شرکت کمونیست ها در دولت می باشد. گرایشی که شرکت را درست و حرکت تاکتونی حزب را خوب ارزیابی می کند، گرایشی که شرکت را درست ولی حرکت حزب را دنباله روانه می داند و خواستار ارائه طرح های اثباتی مستقل در برابر برنامه های دولتی است و بالاخره گرایش سوم که سیاست شرکت حزب در دولت را غلط می داند و رشد نارضایی مردم را مطرح کرده و خواستار قطع فوری همکاری حزب با احزاب دیگر در قدرت دولتی است. موضوع جدیدی که در جریان مباحث شورای ملی حزب کمونیست فرانسه مطرح شد نحوه رای نمایندگان کمونیست در پارلمان است. در مواردی که نمایندگان نظرات مختلفی داشته باشند و رای آنها مختلف باشد آیا اجباراً بایست همگی همسان رای دهند؟ بر اساس تصمیم جدید رهبری حزب و گروه پارلمانی، اختیار رای به نمایندگان واگذار شده و حزب 'آزادی رای و مسئولیت' در قبال خواسته های فرانسویان را مبنای تصمیم هر نماینده قرار داده است.

در اینجا فشرده ای از گزارش دبیر ملی حزب 'روبرت هو' و نظر مخالف در زمینه ارزیابی از پنج ماه شرکت حزب کمونیست در قدرت دولتی فرانسه از نظر خوانندگان می گذرد. اما پیش از آن، قسمتی از بخش اول گزارش دبیر ملی حزب که به ضرورت فراتر رفتن از سرمایه داری از دیدگاه این حزب پرداخته است آورده می شود:

فراتر رفتن از سرمایه داری

واحد بودند نیز خود را نشان می دهد. این امر خود دلیل آن است که ما پیش بینی یک کار برنامه ریزی شده را برای دوره ای بیشتر از یکسال بعمل آورده ایم که طی آن ابتکارات سیاسی را برای 'کارکردن' با شهروندان و طرف هایمان روی این مسائل به انجام می رسانیم و طی این گفتگوها تعدادی از نظریات خاص مان را صراحت می بخشیم.

بنابراین اوضاعی که چپ پیروز شد، اوضاعی که از آن پس ما وارد قدرت و اکثریت پارلمان شدیم و اوضاعی که در متن آن ما در سطح کشور فعالیت می کنیم بنحوی هستند که ما روی اجرای برنامه حزب مان و یا یک 'برنامه' چپ مورد قضاوت قرار نکرده و نخواهیم گرفت... در ژوئن ۱۹۹۷، قدرت دولتی با توجه به توافق بین عناصر مختلف چپ پلورالیست حول تعدادی از سمت گیری های اصلی و وجود تساوت و حتی اختلاف روی تعداد دیگری از مسائل پایه گذاری شد. هیچکس این ادعا را نداشت که روی مسائل مورد اختلاف برنامه این یا آن طرف است که مبنا قرار می گیرد. برعکس قاعده ای که تاکنون رعایت شده است، بحث، و کار مشترک برای پیدا کردن بهترین راه حل ها در رابطه با انتظارات فرانسویان است. این امر به همان نسبت که موضع اپوزیسیون سیستماتیک ما را در قبال هر تفاوتی با پیشنهادات مشخص مان به کنار می گذارد هم موضع شدن با سوسیالیست ها را تحت عنوان پشتیبانی از حکومت نیز منتفی می سازد...

از این نقطه نظر، عقیده دارم ضروری است آنچه درباره ما از ماه ژوئن در افکار عمومی قضاوت کشته است - چه افکار عمومی، چه رای دهندگان چپ و چه رای دهندگان کمونیست - درک گردد. قضاوت انجام شده بسیار مثبت است. انتخابات میان دوره ای آنرا تصدیق کرده اند. تمام نظرسنجی ها نشان می دهند که درک سیاست سازنده و نقشی که ما در تصمیمات حول مسائل مهم حکومتی که مورد توجه مردم هستند بعهدہ گرفته ایم ریشه و دلایل ارزیابی مثبت از حزب ماست...

من اضافه می کنم و این هم بسیار اهمیت دارد - که مردم ما را به خاطر تصمیماتی که انتظار آنها را می کشند و هنوز اتخاذ نشده و یا بصورت ناکافی اتخاذ کشته اند سرزنش نخواهند کرد. من به اقدامات مربوط به رونق بوسیله رشد مصرف اشاره دارم. همه بخوبی آکاهند بعنوان مثال، کمونیست ها خواستار افزایشی بیشتر از آنچه در ژوئیه راجع به SMIC (حداقل دستمزدها) صورت گرفته بودند و مسئله افزایش قدرت خرید را که به افزایش اشتغال می انجامد مطرح می کنند...

در عین حال مسئله رابطه میان طرحها و تصمیمات اتخاذ شده توسط دولت و پیشنهادات خاص ما مطرح می شود. من مایلیم در این باره ایده ای را که مهم است ارائه دهم. با ذکر چند مثال این ایده را طرح می کنم. اول طرح کار برای جوانان را در نظر بگیریم... آنچه که از حزب انتظار می رود عبارتست از آنکه ضمن اقدام برای موفقیت این طرح، پیشنهادات دیگری را جلو بکشد و ابتکارانی را برای دخالت مردم در این مسئله

تعیین کننده با طرح اهمیتش و فرموله کردن اقدامات ساختاری عمیقاً جدید که آن می طلبد، بخرج دهد... نقش سازنده حزب کمونیست بوسیله افکار عمومی کاملاً شناخته نمی شود مگر اینکه این تجربه را که یکبارگی و محرومیت را با اصلاحات دائمی ساختاری میتوان وسیعاً و واقعاً کاهش داد نشان داده و در تحقق آن بمرم کمک نماییم.

مثال دیگر شرکت مخابرات فرانسه است... ما موضع خود را در باره حل مسائل این شرکت و تأمین توسعه آن با اقداماتی غیر از فروش بخشی از سرمایه آن در بورس (که توسط دولت پیش برده شد) توضیح داده ایم. اینرا میبایست می گفتیم. اما این کافیست؟ من اینطور فکر نمی کنم... حزب باید به پرسنل این شرکت و به مردم در یافتن چشم اندازی غیر از آنچه به خصوصی سازی کامل آن منتج می شود کمک کند. بعلاوه، بنظر من ما باید برای برخورداری پرسنل شرکت مخابرات از حقوق جدیدی که آنها را از حق مخالفت با خصوصی سازی کامل این شرکت برخوردار سازد، پیشنهادات مشخصی را بمیان کشیم. مطمئناً این روشها، به بحثها، تلاشها و اقدامات مهمی همراه با پرسنل نیاز دارند که در جریان اینها سودمندی و نقش حزب کمونیست بسرعت آشکار میگردد.

مثال سوم، اروپا... در حالیکه تمامی تلاش صورت میگیرد که تحت پوشش 'بازی انجام شده' و 'هیچ چیزی نمی تواند اصلاح شود' مردم را در نا آگاهی نسبت به چیزی که دارد تدارک می شود نگهدارند، تاکید بر دیدگاه ما با افشا طرحهای ماستریختی اهمیت بیشتری می یابد. اما اینجا نیز مردم حق دارند انتظار چیز دیگری از حزب کمونیست را بکشند... همین که حزب کمونیست بشیوه ای تهاجمی و کاملاً بدون ابهام نه اروپایی تردیدبرانگیز که 'اروپای سازنده' را می طلبد، چشم اندازی را برای دخالت و اعمال نفوذ مردم در ساختمان اروپا می کشاید... مبارزه ما حول این مسئله هم اکنون می بایست دامن بگیرد... با کردهمایی مهم ۱۴ دسامبر 'اجتماع اروپایی برای یک اروپای مردمی، ترقیخواه، با صلح و امنیت' و با کردهمایی بزرگ سراسری ۱۸ ژانویه که تمامی ابتکارات و اقدامات مردم را در این رابطه به نمایش خواهد گذاشت. من معتقدم که سودمندی حزب کمونیست برای سازماندهی تاثیر مردم روی جریان امور با این مبارزه مشخصاً واضح میتواند آشکار شود.

'رورت هو' در جای دیگر از گزارشش میگوید: ما چشم انداز خود را به موفقیت حکومت کنونی محدود نمی کنیم. ما دید تغییرات وسیعتری را صاحب هستیم. در مقابل یک سرمایه داری که زندگی، جامعه و انسانیت را تخریب می کند، مسئله فزاینده رفتن از سرمایه داری - امری که دیدگاه کمونیسم، کمونیسم زمان ما بقوت آنرا بیان می نماید - در ابعاد جدیدی مطرح می شود.

نظر مخالف:

رولاند پرلیکان که از ایالت پاریس حزب در اجلاس شورای ملی شرکت داشت طی سخنانی خواستار پایان

دادن به شرکت حزب در حکومت شد. او گفت: 'وضعیت اقتصادی و اجتماعی خرابتر می شود، بحران عمیق تر می گردد، و با تصمیماتی که حکومت گرفته و یا می رود که بگیرد وضعیت بازهم بدتر می شود. این تصمیمات تماماً در چارچوب توسعه سرمایه داری اتخاذ می شوند... آنها در چارچوب ماستریخت و پول واحد که با سیاست پیشرفت اجتماعی ناسازگارند، اتخاذ می شوند.' او معتقد است در چنین شرایطی، نارضایی رشد می یابد، مقاومت در برابر حملات سرمایه شروع به رشد کرده است. مردم که خواسته های دیگری دارند، روز بروز بیشتر بطرف نیروی سیاسی که بشود روی آن حساب کرد و آنها را در مبارزه همراهی میکند، تمایل می یابند. بنا به اعتقاد رولاند پرلیکان حزب این نقش را هم اکنون ایفا نمی کند. او اضافه می کند وقتی گروه پارلمانی حزب به بودجه رای میدهد، وقتی این گروه اجازه میدهد اس. ژ. (مالیاتی بر حقوق که صرف صندوق بیمه می شود)، تصویب شود، وقتی رهبری حزب دست به ابتکار مبارزاتی را که باید سازمان داد نمی زند، وقتی این رهبری توضیحات روشن در باره سیاستها نمیدهد، به توهم دامن میزند و صبر و انتظار پیشه کردن و فالتالیسم (قدرگرایی) را تقدیه می نماید.

او میافزاید:

در حزب، بنحو روزافزونی نه تنها سوال بلکه انتقاد از مواضعی که ما را از مردم، منافع آنها و مبارزه ضروری آنها دور می کند طرح میشوند. نامبرده در این رابطه مثالهایی را از مباحثات و موضع گیری حول لیستهای انتخاباتی منطقه ای ارائه میدهد. او می گوید خارج از پنج ایالتی که لیست مشترک نمی دهند و شش تایی که گفته می شود هنوز موضع آنها اتخاذ نشده، مخالفت بسیار قوی در این رابطه وجود دارد.

خانم پرلیکان در ادامه می گوید: تحول در حزب که یک نیاز عاجل است، برای آنست که به حزبی مرتبط با تودهها، حامل امیدها و آرزوهای آنها و حساس برای دفاع دائمی از منافع آنها تبدیل شود. اینها با تسلیم همخوانی ندارند، چون تنها از طریق اتحاد وسیع و رزمنده توده ای بر ضد سرمایه داری است که میتوان روال کنونی را عکس کرد. معهداً، امروزه، هرچه بیشتر از سیاست حکومت که در چارچوب سیاست میانه راست و چپ است حمایت کنیم، بهمان نسبت بیشتر از اصالت حزب کمونیست عقب می نشینیم...

او می افزاید: مخالف اصل شرکت در حکومت نیست. مسئله اصلی این است که هدف شرکت مشخص باشد. هم اکنون ما با شرکت خود در حکومت از یک سیاست مخالف منافع خلق حمایت می کنیم. بهمین دلیل است که ما می بایست خود را از قلابه حکومت رها کرده و از آن خارج شویم. برای عقب راندن سرمایه، تغییر سیاست و جامعه، میانبر حکومتی یا چیز دیگر وجود ندارد. راهی جز مبارزه کام بکام وجود ندارد. مبارزه سخت است اما راه دیگری برای تغییر نیست.

فلسطین

اعراب باید رابطه ارگانیک میان منافع استراتژیک آمریکا و اسرائیل را دریابند

اسرائیل برنده واقعی پروسه صلح در خاورمیانه

محاصره اقتصادی عراق، تهدیدات نظامی مستمر علیه این کشور و کشت و کشتار داخلی بین کردها در شمال آن تا ایجاد یک نوار نظامی توسط ترکیه در مرزهای عراق، از توافقات و قراردادهای ترکیه و اسرائیل جهت تشدید فشار بر سوریه تا آنچه در کشورهای نظیر یمن، اریتره و سومالی می گذرد، از محاصره اقتصادی لیبی، کشتارهای وحشیانه در الجزایر و نیز جنگ داخلی در سودان؛ که اخیراً محاصره اقتصادی هم به آن اضافه شده است، اینها همه را نباید از نقشه کلی آمریکا و اسرائیل برای بسط سیطره خود در منطقه دریای سرخ و اقیانوس هند جدا کرد.

الحوادث: اعراب در برابر چنین وضعیتی چه می توانند بکنند؟

صلح: تنها چاره اعراب اتکا به عناصر و اهرمهای درونی نیرومندی است که برای دفاع از خود و حمایت از منافع خویش در اختیار دارند، فارغ از توهم و خیالپردازی. و این اهرمها واقعی و بسیار متعدد هستند، در راس آنها، اعتماد به نفس و تقویت اراده اعراب بر محور مواضع مشترک، قرار دارد. این البته پیش از همه مستلزم حل تعارضات دول عرب با مردم خودشان، از راه گفتگو و تفاهم و متمرکز کردن کوشش همگانی در برابر خطراتی است که از بیرون همه این کشورها را مورد تهدید قرار می دهد. ایجاد جو اعتماد بین مردم و نسبت به حکومتها نیز که پایه این نظریه است تنها از راه فراهم کردن بالاترین درجه آزادی عقیده و ابراز نظر و برقرار ساختن دموکراسی حقیقی میسر است. در کنار این موضوع، باید از ضرورت احیای جامعه کشورهای عربی از طریق دگرگون نمودن ساختار تشکیلاتی آن، به گونه ای که قادر به تصمیم گیری باشد یاد کرد. جمعی که بتوانند تصمیمات مشترک را جامعه عمل بپوشد. و این امکانپذیر نیست مگر زمانی که یک سیستم اقتصادی در جامعه کشورهای عربی بوجود بیاید که سرمایه های اعراب را در خدمت منافع مردم به کار بگیرد و برای یک رشد اقتصادی متعادل در همه کشورهای عرب برنامه ریزی کند، موانع کمربندی فیمابین آنها را برچیند و مرزها را بر روی نیروی کار خودی باز کند و بالاخره بازار مشترک عربی ایجاد کند.

الحوادث: آیا در سایه جریان موسوم به راه حل صلح آمیز، نظریه ایجاد دولت فلسطین متحقق خواهد شد یا آن که موضوع در همان محدوده خودمختاری باقی خواهد ماند؟

صلح: هرگاه جو مثبتی بر مناسبات میان کشورهای عربی حاکم شود که بتوان بر پایه آن مواضع مشترک سیاسی اتخاذ کرد، آنگاه مهمترین مسئله ای که باید مورد بازنگری قرار گیرد، روند صلح خاورمیانه است.

صلح: با توجه به نقشی که آمریکاییها در مذاکرات اسرائیل و فلسطین به عهده دارند، چه قبل از مسافرتها اولبرایت و معاون او در امور خاورمیانه و نزدیک، به منطقه و دیدارهای متعدد آنها با مقامات کشورهای عرب و چه پس از آن، دل نگرانی عمیق خود را نسبت به سرنوشت کنفرانس دوحه و نیز اهمیتی را که برای برگزاری آن با مشارکت هرچه وسیعتر کشورهای عربی داشتند نشان می داد. برای آنها برگزاری این کنفرانس به معنای تحقق نقشه معینی بود که بر درک آمریکا از مقوله 'صلح' استوار است که بی تردید از حد رابطه اسرائیل و فلسطین فراتر رفته و موضوع مهمتر رابطه جهان عرب با اسرائیل را در بر می گیرد. در واقع اگر چارچوب اصلی مذاکرات اسلو را مناسبات بین اسرائیلیها و فلسطینیها تشکیل می داد و هدفش برقراری 'صلح' بین این دو بود، کنفرانس اقتصادی دوحه بر مبنای طرح صلح خاورمیانه به معنای مذاکره میان اعراب و اسرائیل و با هدف عادی سازی روابط آنها بر بستر پیشرفت در حل مسأله فلسطین بود، روابطی که باید در خدمت منافع اقتصادی، سیاسی و امنیتی آمریکا و اسرائیل قرار می گرفت و سیطره کامل آنها را بر ثروتهای منطقه عربی، اعم از بازار و منابع کوناگون، تامین می کرد، عرصه های جدیدی را جهت تقسیم مناطق نفوذ و بهره برداری در برابر آنها می گشود و آنان را هرچه بیشتر بر سرنوشت مردم این منطقه از جهان حاکم می ساخت تا همچنان بتوانند سد راه پیشرفت و تکامل در این کشورها شده، آنها را در عقب ماندگی و پراکندگی نگه دارند و آتش اختلافات درونی آنان را دامن زنند.

الحوادث: آیا آمریکاییها در حال حاضر دچار نوعی سردرگمی در قبال وضعیت پیش آمده میان اسرائیل و اعراب نشده اند؟

صلح: اکنون زمان آن فرا رسیده است که ما اعراب رابطه ارگانیک و جدایی ناپذیر میان منافع استراتژیک اسرائیل و آمریکا را درک کنیم. دولتهای عربی باید بفهمند که هیچکدام نه فقط نمی توانند جایگاهی را که اسرائیل نزد آمریکاییها دارد اشغال کنند، بلکه حتی در وضعیت برابر با آن نیز قرار ندارند. آمریکاییها بارها و بارها این موضوع را تکرار کرده اند و در عمل نیز به دفعات بیشمار و در تمام سالهای طولانی مبارزه میان اعراب و اسرائیل آن را ثابت کرده اند. بنابراین با هر منطقی که بخواهیم به نقشه سیاسی منازعات منطقه نگاه کنیم، نمی توانیم دستهای آلوده آمریکا و اسرائیل را در انفجار اوضاع سیاسی در این یا آن کشور عربی و رد پای آنها را در منازعات بین این یا آن کشور یا مجموعه ای از کشورهای عربی نادیده بگیریم. از

مجله لسانی الحوادث در شماره ۲۱۴۴ - ۱۱ دسامبر ۱۹۹۷ - مصاحبه ای با صلاح - صلاح یکی از رهبران جنبش فلسطین انجام داده است. این گفتگو حاوی نکات جالبی درباره مسایل مربوط به صلح خاورمیانه است. الحوادث در مقدمه می نویسد:

هنکامی که همزمان با جریان برگزاری کنفرانس اسلو با صلاح - صلاح به عنوان مسئول دبیرخانه دفتر سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین در لبنان دیدار داشتیم، پیش بینی می کرد که این قرارداد، با توجه به مبانی سیاسی و عقیدتی حاکم بر منطق صهیونیسم کره کشای مشکل اعراب و اسرائیل نخواهد بود. امروز این پیش بینی درست از آب درآمده است و سیر رویدادها صحت ارزیابی او را ثابت کرده است.

در دیدار جدیدمان با صلاح - صلاح او را نه تنها در نظراتش استوار می یابیم، بلکه تصویری روشنتر نسبت به پیش، از واقعیتها به دست می دهد و تصوراتش رنگ حقیقت به خود گرفته است. و این در شرایطی است که مسایل هر دم پیچیده تر و مبهم تر می نماید. مقوله ای که او سالهای زیادی از عمرش را وقف آن کرده، جنبشی است که پستی و بلندیهای بسیاری را دیده و به دهلزهای تاریکی درافتاده است. کاروان 'مسالمت جویی' در چارچوب حکومت خودمختار و محدوده مسایل امنیتی درجا می زند و تحقق یک دولت مستقل فلسطینی در چشم انداز وجود ندارد. با اینهمه صلاح امیدوار است که جنبش فلسطین همچون یک حقیقت همچنان زنده بماند.

الحوادث: دیدارهایی که در واشنگتن بین محمود عباس و دیوید لوی صورت گرفت به چه نتایجی منجر شد؟ ابعاد حقیقی آن چیست؟

صلح: این دیدارها، یکی از نتایج تلاشهای خانم مادلن اولبرایت وزیر خارجه آمریکا و در خدمت هدف اصلی سیاست خارجی کشورش، یعنی کمک به برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس اقتصادی دوحه، صورت گرفت. بسیاری از دول عربی حضور خود را در این کنفرانس مشروط به تحرک بخشیدن به جریان مذاکرات صلح فلسطین - اسرائیل کرده بودند که ماهها بود در بن بست قرار داشت. آمریکاییها تلاش بسیاری کردند تا با تکیه بر دیدار محمود عباس و دیوید لوی بتوانند بهانه ای را که برخی دول عربی برای عدم شرکت خود در کنفرانس دوحه داشتند از آنها بگیرند. البته آنها از عمق اختلافات بین دو طرف این مذاکره با خبر بودند با اینهمه به خاطر اهمیت زیادی که برای کنفرانس دوحه قابل بودند نومیذانه به تلاش خود ادامه دادند. الحوادث: واشنگتن با این تلاشها می خواست کنفرانس اسلو را نجات دهد یا کنفرانس دوحه را؟

دولت اسرائیل کرانه غربی و غزه را جزو لاینفک کشور خود به حساب می آورند. به همین دلیل از اصطلاح جایجایی نیروهای نظامی در مناطق خودمختار استفاده می کند چون این مناطق را از آن خود می دانند و نمی توانند اصطلاح عقب نشینی را به کار ببرند. از همین رو آنها بازگشایی بنادر و راه اندازی فرودگاهها در غزه را مشروط به حضور نیروهای امنیتی خود در آن مراکز به عنوان سرحدات اسرائیل می کنند. به همین دلیل هم با هر اقدامی از جانب حکومت فلسطین که بوی استقلال در روابط بازرگانی خارجی بدهد مخالفت می کنند و شرط گذشتن تمام معاملات خارجی اعم از واردات یا صادرات را، گذشتن از صافی موسسات اسرائیلی قرار داده اند. حتی در زمینه داخلی نیز تمامی طرحهای اقتصادی - در هر سطحی که باشد - برای اجرا می بایستی توافق اصولی دولت اسرائیل را از کانال کمیته های مشترک اقتصادی، امنیتی، بهداشتی و آموزشی به دست آورد. اسرائیل از طریق نمایندگان خود زمام امور و ابتکار عمل را در این کمیته ها که در واقع بر تمام شئون زندگی مردم فلسطین مسلط است، همچنان در دست دارد. هرگونه خروج و ورود به مناطق حکومت خودمختار، حتی برای مهمانان و بازدیدکنندگان باید با کسب اجازه از اسرائیل صورت بگیرد. حتی رئیس حکومت نیز می بایست زمان حرکت خود به وسیله هواپیما را دقیقاً به اطلاع اسرائیل برساند. اگر خارج از منطقه خودمختار قرار داشته باشد می بایست پیش از ساعت شش بعد از ظهر برگردد. مثالها و باید و نبایدها تمامی ندارد... هر روز هم اضافه می شود. هیچکس با هیچ ترفندی نمی تواند سروری و سیادت اسرائیل را بر فراز حکومت خودمختار انکار کند. کوچکترین تردیدی نکنید، سرزمین مال اوست و جز او کسی صاحب اختیار نیست.

الحوادث: بالاخره چه می شود؟

صلاح: تا زمانی که امکان برپایی یک دولت مستقل منتفی است وضع به همین صورت باقی خواهد ماند. ممکن است با اتکا به چند بند باقیمانده از توافقات ۲۴ گانه در مرحله انتقالی تغییرات ناچیزی بوجود بیاید اما اصل مسئله تغییری نمی کند. به عبارت دیگر در دوره به جای مذاکرات نهایی درجا خواهیم زد.

الحوادث: پس تمام این مذاکرات پا در هواست؟

صلاح: چه در مذاکرات واشنگتن و چه در دیدار آتی و با همه نشستهای دیگری که تا پایان قرن بیستم، صرفنظر از محل برگزاری آن، صورت بگیرد، هیچ چیز فراتر از چارچوب بندهای ۲۴ گانه قطعنامه اسلو درباره دوره انتقال به بحث گذاشته نخواهد شد. فلسطینیهای امضاکننده قرارداد اسلو تمام تلاش خود را برای قدری بهتر کردن شرایط و بالا بردن اختیارات محدود حکومت خودمختار در چارچوب تعهدات مرتبط به دوره انتقالی متمرکز خواهند کرد. بویژه در رابطه با گشایش مراکز خروج و ورود و کمرک یعنی بنادر و فرودگاهها، همینطور در رابطه با جایجایی نیروهای نظامی اسرائیل و موضوع زمینهای مصادره شده و شهرکهای شبه نظامی یهودی نشین...

در مقابل، حکومت تانیاها معتقد است که هرچه تاکنون نصیب فلسطینیها شده است برایشان کافی است. به همین دلیل کوشش می کند آنها را هرچه

اینهمه با پرداخت یک بهای ناچیز، یعنی سپردن حق خودمختاری محدود به فلسطینی هاب دست آمده است.

الحوادث: چشم انداز این خودمختاری چیست؟

صلاح: به دلایل زیادی تاکید می کنم که هرکس تصور کند این خودمختاری در روند خود به برپایی یک دولت خواهد انجامید دچار توهم است.

الحوادث: ایندلائیل کدامند؟

صلاح: میدانید که پدیده اسرائیل زائیده جنبش صهیونیزم و بر پایه توسعه طلبی استوار شده است. هدف آن نیز بر پائی دولت آرمانی قوم یهود است در مکان جغرافیائی مشخصی از نیل تا فرات. حال اگر در این دوران، وجود موانع معیسی جنبش مذکور را از تحقق کامل هدف استراتژیک خود موقتاً باز می دارد، اما دستکم مصمم است که در مورد فلسطین، آنهم تمام فلسطین یک وجب هم کوتاه نیاید، بویژه آنکه محافل بین المللی در بر خورد به تجاوز آشکار سال ۱۹۴۸ اسرائیل در اشغال مساحتی بیش از یک برابر وسعت مساحتی که بر اساس قطعنامه تحمیلی تقسیم فلسطین نصیبش می شد و یا اشغال باقیمانده سرزمین فلسطین در سال ۱۹۶۷ همچنان منفعل است و حداکثر گاهی بعنوان یک یادآوری تاریخی به آنها اشاره می شود.

دولت اسرائیل در پرتو همین وضعیت تاکنون از اجرای کلیه مصوبات سازمان ملل مبنی بر ضرورت عقب نشینی فوری از مناطق اشغالی شانه خالی کرده و تاکنون نیز کمترین اقدام عملی برای وادار کردن اسرائیل به پذیرش این مصوبات انجام نکرده است. برعکس، قرارداد اسلو اساساً برای نجات دادن محافل بین المللی و در راس آن سازمان ملل، از زیر بار تصمیماتی که در قبال مسئله فلسطین در گذشته گرفته است بوجود آمد. و البته در این میان هیئت فلسطینی نیز با پذیرش قرارداد اسلو به عنوان مبنای حل اختلافات، خود نیز از آن مبانی چشم پوشیده است.

الحوادث: آیا اسرائیل مصوبه مجلس خود مبنی بر انضمام بلندیهای جولان به گستره کشور خود را لغو خواهد کرد؟

صلاح: در چارچوب قوانین اسرائیل، این یک تصمیم نهایی است منطبق بر جوهر جنبش صهیونیزم. در دوره تانیاها یک مصوبه جدید، لغو این تصمیم را برای همیشه دشوار کرده است. طبق این مصوبه جدید برای عدول از این تصمیم کسب دو سوم آرای کنیست ضروری است. بنابراین در وضعیت فعلی این موضوع منتفی است. عین همین وضعیت برای جنوب لبنان و منطقه بقا هم صدق می کند و درست به همین دلیل است که جریان مذاکرات

در محورهای سوریه - اسرائیل و لبنان - اسرائیل با بن بست مواجه شده و عملاً متوقف گردیده است و حتی اگر دوباره از سر گرفته شود امکان حصول تغییر جدی در آن از پیش بسته شده است.

الحوادث: بالاخره آیا فکر می کنید امکان برپایی دولت فلسطین وجود دارد؟

صلاح: اسرائیل آشکارا و با صدای بلند گفته است که با تام وجود در برابر چنین ایده ای ایستادگی خواهد. نمایندگان دو حزب اصلی، لیکود و کار، در این مینه تعهدات کتبی به هم سپرده اند. دولت اسرائیل فعلاً این سماجت خود را با در میان کشیدن موضوع امنیت مرزهایش توجیه می کند اما در واقع تمام جناحهای

اکنون به خوبی آشکار شده است که آنچه زیر پوشش روند صلح پنهان کرده اند همانا دیکته شرایط یک تسلیم و تمکین خفت بار است و لاغیر. در نتیجه این روند سه نه اساسی که جامعه کشورهای عرب سیاست خود را بر محور آن قرار داده بود کنار گذاشته شد: نه صلح - نه گفتگو - نه به رسمیت شناختن اسرائیل. برپایه همین وضعیت است که یک دولت عرب یعنی قطر به خود اجازه می دهد تا دروازه های اقتصادی کشورش را به روی اسرائیل باز کند و اسرائیل از این راه بتواند به بازارهای کشورهای عربی چنگ انداخته و طرحهای اقتصادی مشترک با آنها تدارک ببیند و البته در پوشش این روابط، دستگاههای امنیتی و نفوذ فرهنگی خود را نیز در تار و پود جوامع کشورهای عربی بسط دهد.

الحوادث: اعراب در مقابل اینهمه کوتاه آمدن در روند گفتگوهای مسالمت آمیز چه چیزی عایدشان شد؟

صلاح: دشوار می توان به پاسخ قانع کننده ای دست یافت که براساس آن این حقیقت را که روند یادشده تنها و تنها در خدمت منافع اسرائیل بوده است تغییر بدهد. روندی که زیانهای سنگین و آشکاری به ملت عرب بطور کلی و بر خلق فلسطین به شکل ویژه وارد ساخت. در واقع در قرارداد اسلو فلسطینیها جلو انداخته شدند تا با به رسمیت شناختن اسرائیل موانع عادی شدن رابطه این دولت را با سایر کشورهای عربی هموار کنند. کسی که با دقت مسیر رویدادهای مبتنی بر کنفرانس اسلو را طی پنج سال گذشته دنبال کند منافع سرشاری را که عاید اسرائیل شده تشخیص می دهد:

- مبارزه مسلحانه فلسطینیها را که اواسط سالهای شصت، با آغاز خود جان تازه ای در کالبد آمال و آرزوهای سرکوب شده اعراب، در رابطه با امکان رهایی فلسطین، دمید، به تعطیل کشانده شده است. - شعله انتفاضه ای را که در دل سرزمینهای اشغال شده زبانه کشیده بود، فرو نشاند. انتفاضه ای که طی آن توده های مردم فلسطین برای مقابله با اشغالگران مبتکر شیوه های درخشانی بودند و از آنهمه روحیه از خودگذشتگی و جانبازی برخوردار بودند، فرونشاند.

- به نقش و موقعیت سازمان آزادیبخش فلسطین، به مثابه یگانه نماینده قانونی خلق ما خدشه وارد آمد، هدفهای برنامه ای و استراتژی آن را محو نمود و صفوف یکپارچه جنبش فلسطین را از هم گسست و دچار پراکندگی و دسته بندی کرد.

- هیئت فلسطینی را منزوی و منقرض ساخت، آن را از دایره هماهنگی با دول عرب خارج نمود و بهانه های بسیاری به دست برخی از آنها داد که خیلی راحت دست از قضیه فلسطین بشویند و آنچه را که مقوله مشترک و آرمانی ملت عرب بود در چارچوب شک موضوع خود مردم فلسطین رها کنند.

بدینسان تمام برکهای برنده از دست هیئت مذاکره کننده فلسطینی خارج شده و در مقابل همه ابزارها برای تحمیل تمامی شرایط در اختیار طرف اسرائیلی مذاکرات قرار گرفته است. از جمله این شرایط، می توان از رسمیت یافتن یکجانبه حق اقتدار اسرائیل بر سرزمینهای فلسطینی و حق برخورداری یکطرفه از امنیت در داخل مرزهایی خودخوانده، یاد نمود.

سریع تر به مذاکرات پیرامون مرحله پایانی بکشاند. چون مطمئن است که در آن مرحله حزب کار بنا بر خط مشی خود قادر به هیچگونه رقابتی با حزب لیکود نخواهد بود. آنها در این زمینه توافق کامل دارند و مهمتر این که هیچ مشکل و مغایرتی نیز با سیاست آمریکا در این زمینه نخواهند داشت. سیاست آمریکا در این مورد کلاً بر نقطه نظر اسرائیل استوار است. مثلاً در زمینه مخالفت با تشکیل دولت مستقل فلسطین، به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت جاودانه اسرائیل، مخالفت با هرگونه روندی مبنی بر بازگرداندن آوارگان و رانده شدگان از مناطق اشغالی در سال ۱۹۴۸، حتی بازگشت این آوارگان به منطقه حکومت خودمختار نیز تحت شرایط و قید و بندهای گوناگون دولت اسرائیل خواهد بود. بنابراین وقتی در تمام این زمینه های اساسی، که جوهر مسئله فلسطین است، مواضع اسرائیلیها یکپارچه باشد و با آمریکا هم اختلافی نداشته باشند، چه کسی و یا چه نیرویی می خواهد آنها را مجبور کند که این مواضع را تغییر دهند. آیا باز هم فلسطینیها به چیزی غیر از خودمختاری در محدوده مناطق و حوزه اختیار و اتوریته ای که اسرائیل برای آنها تعیین می کند دست خواهند یافت؟ در چنین وضعی نه تنها موقعیت حزب لیکود در داخل تقویت خواهد شد، بلکه امکان برنده شدن مجدد در انتخابات آتی نیز برایش فراهم خواهد بود.

الحوادث: یعنی حداکثر آنچه فلسطینیها به دست می آورند خودمختاری است؟

صلاح: برخی گرایشات اصلی در درون حکومت خودمختار فکر می کند که در شرایط کنونی باید وقت کشی کرد تا دوره حکومت تناپاهو به سر رسد. به همین دلیل تمام کوشش خود را صرف کاهش فشارهای اقتصادی جدا آزاردهنده ای می کند که از قبل محاصره اقتصادی متوجه مناطق خودمختار می شود. و یا تلاش دارد تسهیلاتی جهت گسترش امکان کار در آنسوی باصلاح خط سبز برای نیروی کار فلسطینی دست و پا کند و یا به تسهیلاتی در زمینه رفت و آمد به کرانه غربی و منطقه غزه و بالاخره کوشش در جهت حفظ توازن بین درخواستهای اسرائیل مبنی بر از بین بردن هسته های تروریستی در صفوف اپوزیسیون اسلو بویژه حماس و جهاد اسلامی. البته به صورتی که این موضوع باعث بروز حرکتیهای خشونت آمیز جدیدی در صفوف فلسطینیها نشود که خود ممکن است منجر به زیر سؤال بردن کامل حکومت خودمختار گشته و بار دیگر زمینه برای طرح آلترناتیوهای نظیر اردن - که بخواهد به اصطلاح برای نجات مردم فلسطین از جنگ داخلی وارد شود - گردد. دقیقاً با استفاد از هراس مردم از چنین خطری، دستگاه حکومت خودمختار اپوزیسیون را از درگیر شدن با خود بر حذر می دارد. اسرائیل نیز به نوبه خود از همین پاشنه آشیل برای وادار کردن حکومت خودمختار به مقابله با اپوزیسیون، تحت عنوان مقابله با تروریسم و ایجاد امنیت استفاده می کند. و تلاش دارد تا فلسطینی ها را به جنگ داخلی سوق دهد.

الحوادث: نیروهای اپوزیسیون فلسطینی در اینمورد چه موضعی دارند.

کلیت این مواضع که بارها توسط رهبران اپوزیسیون تکرار شده، عبارت است از اینکه تناقض اصلی همچنان با دشمن است و نیروهای اشغالگر آن خطری است که با آماج تمام اشکال مبارزه باشد. درست بدلیل همین برداشت است که اپوزیسیون خشم خود را فروخورده و دم برنمی آورد و آن طرف نیز با اقدامات سرکوبگرانه دستگاههای سرکوب و امنیتی خود ابتدائی ترین موازین دموکراتیک و حقوق بشر را زیر پا می گذارد. اپوزیسیون دارد ستم از جانب خودی را با درد و رنج فراوان تحمل می کند تا مگر دشمن خارجی از انفجار محتمل خشم و نفرت مردم استفاده نکند. آری بستن دهانها و زیر پا گذاشتن آزادیهای مدنی، گسترش دامنه فساد و رشوه خواری توسط ماموران امنیتی حکومت خودمختار که همگی برای خود غرق در زندگی اشرافی شده اند، جان مردم را به لب رسانده و شرایط را به وضعیت انفجاری نزدیک کرده است. و این در وضعی است که هر روز بر ابعاد بیکاری افزوده می شود، قیمت کالاهای مورد نیاز مردم بسرعت افزایش می یابد، فقر و گرسنگی در حال گسترش است و در یک کلام وعده های دروغین آمریکا و دول اروپا مبنی بر تبدیل مناطق خودمختار به بهشت عدن برملا شده است. به هر حال اپوزیسیون تا آنجا که اصولش اجازه دهد دندان برجگر خواهد گذاشت. همین جهت دادن مبارزه مردم به طرف اسرائیل و جلو گیری از فوران نفرت آنها در برابر حکومت خود مختار نقش زیادی در بقای حکومت داشته و داراست.

الحوادث: آیا توضیحات دیگری در باره قرارداد اسلو میخواهید بدهید.

صلاح: قرارداد اسلو و ملحقیات آن نه فقط به منازعات فلسطینیها و اعراب با اسرائیل خاتمه نداد بلکه هیچگونه صلحی را در منطقه برقرار نکرد. با این همه انتظار نمی رود که هیچک از طرفین به شکست این کنفرانس اذعان کنند. بنابراین موضوع از سرگیری گفتگوها و یافتن چاره هایی برای مشکلات جزئی همچنان جریان خواهد داشت. با این همه ضرورت ناشی از دینامیسم درونی تضاد این ستوال بزرگ را در برابر همه طرفداران حل اصولی مسئله فلسطین قرار میدهد که چه باید کرد؟ به نظر من جواب باید بر مینا یک دید ملی فلسطینی-عربی و از زاویه ای نوین داده شود.

الحوادث: آیا امکان برقراری مذاکره سودمند میان حکومت خودمختار و اپوزیسیون وجود دارد؟

صلاح: چه بسا نظری را که دبیرخانه مرکزی کنفرانس ملی اعراب در پایان آخرین اجلاس خود به تاریخ ۱ / ۱۱ / ۹۷ ارائه کرد بتوان نقطه شروع مناسبی جهت مباحثه حول چه باید کرد در نظر گرفت. این نظر برپایه فراخوان یک نشست سیاسی و تحقیقی پیرامون چشم انداز منازعه اعراب با صهیونیسم استوار است. و از موضع پایه ریزی یک استرتژی تمام عربی منطبق با حقوق ملت عرب چه در حال حاضر و چه در آینده برای مبارزه و مقاومت حرکت میکند.

بقیه از صفحه ۲۰

مبارزه طبقاتی

البته انعکاس اجتماعی حرکات اعتراضی مردم فرانسه و دیگران در برابر تئولیرالیسم را باید در آینده دید. اما پایان دادن به این بحث کوتاه با نگاهی بر گزارش اخیر سازمان فرانسوی 'مدیران جوان' (مرکز مدیران جوان شرکت ها) خالی از ارزش نیست.

این گزارش یعنی 'شرکت (کمپانی) در قرن بیست و یکم' در 'تایمز مالی' (شماره ی ۱۳ نوامبر ۱۹۹۶) مورد بحث قرار گرفته بود. آنچه نظر خواننده را فوراً جلب می کند این است که چگونه این گزارش از تفکر و منطق استاندارد پانزده سال اخیر دوری می جوید. گزارش ادعا می کند که اعمال انعطاف پذیری در مورد نیروی کار (تعیین ساعات، مدت و شیوه کار صرفاً بر اساس مقتضیات شرکت) به حد نهایت خود رسیده و فشار بیش از این منجر به رویارویی خواهد شد. گزارش می گوید: 'هر چه رقابت شدیدتر می گردد، انسان بیشتر از پیش برده ی اقتصاد می شود.' مزایای رقابتی بدست آمده از این طریق کوتاه مدت و مصنوعی هستند. 'فرودمست سازی تحمیلی کارگران'، خودمختاری نیروی کار که برای سازمان های مدرن لازم است را تضعیف می سازد. این کار قدرت رقابت شرکت را کاسته و در دراز مدت نیز مشروعیت شرکت و مدیریت آن را به خطر خواهد انداخت. ...

گزارش چنین ادامه می دهد: 'امروزه بازرگانی و کسب و کار با تن دادن به محدودیت های خیلی زیاد در جهت افزایش بارآوری، با کاستن نامحدود از نیروی کار، با تلاش برای کسب منفعت برای خود و به زیان جامعه، در حال کسستن همان پیوندهای اجتماعی است که آن خود قبلاً می ساخت. ما مطمئن هستیم که سرمایه داری بی قاعده و قانون، درست مثل کمونیسم از درون منفجر خواهد شد، هر گاه ما از فرصت استفاده نکرده و انسان را مجدداً در مرکز جامعه قرار ندهیم.'

در حالی که بشریت، خود بیگانه شده اش را مطالبه می نماید، دیگر نیازی نیست که، مجدداً و بطور زود هنگام، ظهور پروتاریایی را که تحول سوسیالیستی را به ارمغان خواهد آورد، اعلام کنیم. اما حداقل بگذارید توافق کنیم که همچنان که تحلیل رفتن و فرسودگی اجتماع و طبیعت توسط نظم سرمایه داری آشکارتر می گردد، دفاع از زندگی روزمره در برابر اختلالات ناشی از استثمار بیش از اندازه و جرم و جنایت را (که نیازمند احترام گذاشتن به 'سنتها' و 'ارزش ها' است) به راست ها واگذار نکنیم.

کمک های مالی دریافت شده

ادونیس	۱۰ فرانک سوئیس
احسان	۱۰۰ مارک
هدایت	۲۰۰ مارک
فرینون اعظمی	۵۴۰ فرانک
هواداران سازمان در سوئیس	۲۰۰ فرانک
هواداران سازمان در سوئیس	۱۵۰ فرانک
فروش قبض مالی	

نامه وارده

ج. کاوسی

خواهران و برادران ، رفقا و هم‌زمان ، آزادیخواهان ، هموطنان ، ایرانیان ،

قریب دو دهه از استیلای هیولای اهریمنی موسوم به جمهوری اسلامی در میهن ما می گذرد . در این مدت هر کسی از فجایعی که به صورت امری روزمره بر ملت و میهن ما می‌رود ، خیردار شده است . اما کمتر کسی به عمق فاجعه پی برده است . در شرایطی که اغلب کشورهای جهان هر روز گامی تازه در راستای پیشرفت ، توسعه صنعتی ، تکنولوژی ، نزدیکتر شدن کشورها و ایجاد صلح جهانی بر می دارند ، قانقاریای حاکم بر کشور ما با مبتلا ساختن جامعه ایران به انواع بلاهای اجتماعی و سیاسی ، اقتصادی و ... از قبیل جنگ ، سرکوب ، اختناق ، فقر ، کسترش بی سابقه جرم و جنایت ، فحشای پنهان ، بیکاری کسترش یافته ، اعتیاد ، تورم ، ایجاد جو بی اعتمادی عمومی و یاس در جامعه ، انواع بیماریهای روانی و جسمی (در اثر فشارهای اجتماعی و اقتصادی) و صدها مشکل دیگر ملت و تاریخ ما را هر روز بیش از روز پیش بسوی ورطه هلاکت و تیاهی می رانند اما دردناکتر از این وقایع برای هر ایرانی آزاد اندیش وجود هزار دستگی عمیق و تضادهای بنیادین و ریشه ای در میان احزاب و سازمانهای مترقی جامعه ماست . بارزترین نمونه این در هم کسختگی رنجبار را می توان در احزاب و سازمانهای چپ ایران مشاهده کرد ، هر چند این درد در صحنه سیاسی جامعه ما متناسفانه دردی است همه گیر . یاران علت این همه تضاد و تفرقه چیست ؟ حزب بازی ؟ لجبازی ؟ تصفیه حسابهای تاریخی ؟ یا ... ؟ بیایید واقع بین باشیم . بیایید در برابر وجدان خود و در پیشگاه خلق قهرمان ایران ، صادقانه با منطق انقلابی و بدون تعصب پاسخگوی این پرسشها باشیم : ۱- برنده اصلی این اختلافات ، خلق ما و ما هستیم یا خمینی و خمینی صفتان و مرتجعین و استعمار ؟ و بازنده اصلی کیست ؟ ۲- این اختلافات و مشاجرات ، ما را در راستای برقراری آزادی در جامعه به پیش برده یا عقب رانده است ؟ تا چه حد ؟ ۳- این تضادها نیروهای بالفعل یا بالقوه ای را به صحنه سیاسی جامعه ما افزوده است یا کاسته ؟ ۴- آیا این افتراق باعث هدر رفتن پتانسیلهای عظیمی از صحنه انقلاب ایران نشده است ؟ آیا بسیاری از افراد مترقی با مشاهده این همه کسختگی سرخورده و مایوس نشدند و از صحنه فعالیت کناره نرفتند و یا احیانا به دام نیروهای ارتجاعی نیافتادند ؟ مسئول هدر رفتن این انرژیها کیست ؟ علت آن چیست ؟ این شکافهای عمیق در اپوزیسیون ایران ناشی از چیست ؟ آیا ناشی از اشتباه دانستن عملکرد سایر گروهها از نظر هر جریان خاص است ؟ آیا منطقی است که یک فرد یا جریان را به صرف یک اشتباه تخطئه و طرد کرد ؟ ... هموطنان ، بیایید قبل از آنکه خود را دموکرات ، سوسیالیست ، کمونیست یا ناسیونالیست بنامیم ، خود را ایرانی بدانیم . اگر خود را در چهارچوب نامها و الفاظ اسیر سازیم بدون شک و شبهه خواسته دشمن را بر آورده ایم . امروز آنچه در دستور کار هر جریان و حزب و سازمان انقلابی قرار دارد کوتاه ساختن شر جانیانی است که هست و نیست ملت ما را به باد فنا داده اند . اینکه چه بوده ایم ، چه کرده ایم ، چه گفته ایم و در یک کلام تاریخ ما چیزی است که صحت و سقم آن هیچ دخلی به اساسیترین ضرورت جامعه ما که همانا سرنگون ساختن رژیم پلید

حاکم و برقراری آزادی در جامعه خمینی زده است نداشته و ندارد . به هیچ وجه نباید تصفیه حسابها حقیر حزبی را بر منافع خلق و انقلاب سرچش بدانیم و با این عمل پتانسیلهایی را که باید به مصرف گسترش انقلاب و تسریع سرنگونی رژیم حاکم برسد در درگیریهای لفظی میان حزبی به هدر دهیم . بیایید تمام شعارهای مخصوص به حزب و سازمان خود را - حداقل موقتا تا بعد از سرنگونی رژیم- مسکوت گذاشته و در راه اتحاد و همبستگی کرد شعار ' همه برای همبستگی ، همبستگی برای آزادی ' کرد هم آیم . . .

رفقا ، چاره این مشکلات چیست ؟ این معضل را هیچ راه حل و کره کشایی نیست ؟ آیا خلق ما همواره باید از غم اختلاف در میان فرزندان مبارز خود خسار در چشم و استخوان در کلو داشته باشد ؟ تا به کی مرتجعین و مستبدین با سو استفاده ضد انقلابی از پراکندگی و عدم انسجام مبارزین بر سرنوشت ملت محروم ما سطره و تسلط داشته باشند و خون مردم ما را ، پدران و مادران ما را ، خواهران و برادران ما را ، همسایگان و هموطنان ما را در شیشه کنند و منافع ملی میهن ما را به باد دهند ؟ آزادیخواهان ، اختلاف بس است ، تفرقه کافی است ، به اتحاد بیاندیشیم . هم‌زمان ، من به نام یک ایرانی به فغان آمده از جور رژیم حاکم ، من به نام یک ایرانی که همه روزه شاهد جنایات تکاندنده و وحشیانه حاکمان مرتجع و مزدوران افسار کسخته آنها بوده ام ، من به نام یک ایرانی که رنج و درد مردم ایران را با پوست و گوشت خود حس کرده ام ، رنج کشیده ام ، گریسته ام ، شکنجه شده ام ، دندان و استخوانم را شکانده اند ، لسانم را دوخته اند ، سوزانیده شده ام ، غارت گردیده ام ، بی حرمتی دیده ام ، شرمسار نگاه کودکان گرسنه ام بوده ام ، فرزندان تب دارم را پشت درهای بسته بیمارستانها در آغوش از دست داده ام ، خانه و کاشانه ام را ویران سم ستوران رژیم دیده ام ، بارها بر مادران و خواهران و دخترانم در کوچه و خیابان بی حرمتی روا داشته اند و آنان را آماج رذیله‌ترین توهینها دیده ام . . . من به نام یک ایرانی که شاهد کریه ترین مصائب و زشت ترین جنایات از سوی خمینی صفتان و خمینی پرستان بوده ام صمیمانه دست یاری بسوی شما دراز می کنم ، از شما ، از همه شما ، از هر طیف و جناح توقع دارم که با روشن بینی انقلابی دست در دست من و دست در دست یکدیگر و دست در دست ستم‌دیدگان تاریخ ایران قرار دهید تا با یاری یکدیگر و با یاری خلق ستمکوب

ایران بنای کثیف این حکومت اهریمنی و جراثیمه فساد را بر کنیم و آتشنا افروزیم بر کوهستانها .

ایرانیان ، در راستای تحقق این هدف مقدس و بعنوان اولین سنگ بنا و بعنوان شروعی بر امر خطیر و سرنوشت ساز همبستگی ملی ، اصل و رکن اساسی را بعنوان مبانی و محور اتحادمان پیشنهاد می نمایم . روشن و مبرهن است که اینجانب هیچ ادعایی منوط بر عاری از خطا بودن این پیشنهاد نداشته و ندارم . این بر عهده رهبران اپوزیسیون است که با بینش انقلابی و دموکراتیک نقاط ضعف این اصول و ارکان را بر طرف کرده و بر تقاضای قوت آن بیافزایند . بدیهی است این اصول عاری از هرگونه کرایش و تعصب حزبی ، مکتبی و سیاسی است و باید باشد (شرط اساسی ایجاد اتحاد میان جریانهایی که در مواضع ایدئولوژیکی هماهنگی ندارند) .

اصول پیشنهادی :

۱- شناسایی رژیم بعنوان دشمن اصلی تاریخ و ملت ایران .
۲- مبارزه پیکیر و قاطعانه با رژیم در کلیه زمینه های سیاسی ، فرهنگی ، نظامی و اجتماعی و نفی هر گونه سازش طلبی و سازشکاری با رژیم در راستای براندازی رژیم .

۳- باور به لزوم سرنگونی تام و تمام رژیم و انحلال کلیه نهادها و ارکانهای وابسته به رژیم و عمل انقلابی در راستای نیل به این مقصود مقدس .

۴- اعتقاد و پذیرش فرمول 'عدم استحاله رژیم در هر شرایط' .

۵- اعطای حق انتخاب سیستم حکومتی توسط مردم به مردم بوسیله فراتراندوم آزاد و با حضور نمایندگان کلیه جریانهای عضو همبستگی .

۶- عدم دخالت دادن هرگونه تعصب یا شعار حزبی ، مکتبی ، مذهبی یا قومی در همبستگی (مگر با توافق اکثریت در راستای پیشبرد انقلاب) و دارا بودن انعطاف انقلابی در باورها و اعتقادات (بویژه ایدئولوژیک) به منظور برقراری ، حفظ ، بسط و توسعه همبستگی .

۷- اعتقاد و اجرای اصل 'انتقاد و انتقاد از خود' .

۸- اعتقاد به :

الف- آزادی فرد تا جایی که آزادی سایرین

محترم شمرده شود .

ب- برابری زن و مرد در کلیه امور سیاسی .

ج- فرهنگی ، اجتماعی و ...

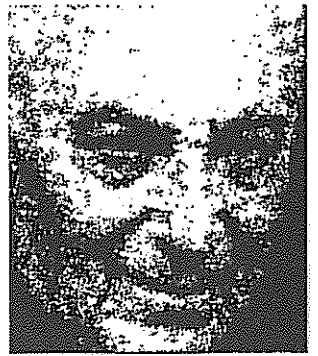
د- ایجاد عدالت اجتماعی .

اطلاعیه

در نیمه دوم نوامبر ۱۹۹۷ نشست یک روزه ای بدعوت دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران، در سطح اعضای رهبری "حزب کمونیست کارگری"، "سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران" و سازمان "فدائیان (اقلیت)" پیرامون اوضاع سیاسی ایران برگزار شد. در این نشست در مورد تحولات سیاسی ایران در چند ماهه اخیر، تشدید شکاف در درون رژیم، صف بندیهای جدید در نیروهای اپوزیسیون، گسترش تحرک در میان کارگران و بخشهای محروم جامعه ایران و چشم انداز اوضاع سیاسی در ایران بحث و تبادل نظر شد. حاضرین ضمن تاکید بر ضرورت تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و انشا و مقابله با تلاشهای نیروها و احزاب سیاسی طرفدار جمهوری اسلامی، بر ضرورت تداوم رابطه و تبادل نظر بین جریانات چپ که برای سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی مبارزه میکنند و بررسی زمینه های همکاری مشترک تاکید کردند.

حزب کمونیست کارگری ایران
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان فدائیان (اقلیت)
۲۷ نوامبر ۹۷

در گذشت محمدعلی جمالزاده



سید محمد علی جمالزاده نویسنده توانا و برجسته ادبیات کشورمان و از بنیانگذاران داستان نویسی مدرن در ایران در ۱۷ آبان ماه در سن ۱۰۶ سالگی در شهر ژنو چشم از جهان فرو بست. جمال زاده از جوانی به نشر مقاله و کتاب پرداخته و متجاوز از ۲۰ جلد از آثارش تا به امروز به چاپ رسیده که بسیاری از آنها کمیاب است. مقالات کوتاه فراوانی از او نیز همچنین در نشریات مختلف درج گردیده است.

جمالزاده در عنفوان جوانی پدرش را که نقش مهمی در تربیت و آموزش وی داشت از دست داد. پدرش از مبارزین ضد استبداد محمدعلی شاهي بود که در همین رابطه تحت تعقیب قرار گرفته و در نهایت پس از دستگیری و اعزام به بروجر در آنجا به قتل رسید.

جمالزاده زمانی که در بیروت مشغول به تحصیل بود آخرین نامه از پدرش را که از زندان بروجر خطاب به وی نوشته بود دریافت می کند: 'کمان می کنم این آخرین کاغذی است که از پدرت دریافت می نمایم چون که بواسطه این ملت مرده و بی حس دشمن بر ماها غالب شده. حالا دیگر چاره از دست رفته و باید مردانه جان داد.'

جمالزاده در خاطرات خود می نویسد که وقتی که عازم بیروت بوده است پدرش به او می گوید: 'ممل جان برو درس بخوان و آدم شو که وقتی آدم شدی خودت تکلیف خودت را خواهی دانست.'

نویسنده 'یکی بود، یکی نبود'، که بخش عمده عمر خویش را در خارج سپری کرد، در دوران جوانی در 'کمیته ملیون' ایران در برلین، به همراه تقی زاده و دیگران، فعالیت می کرد و در انتشار نشریه 'کاو' مشارکت داشت. قصه معروف او 'فارسای شکر است' برای نخستین بار در همین نشریه چاپ شد. از دیگر آثار جمالزاده می توان از 'آسمان و ریمان'، 'کنج شایگان'، 'دارالمجانین'، 'شاهکار' و 'فرهنگ لغات عامیانه' نام برد.

تظاهراتت بیست و ششمین روز جهانی حقوق بشر

در روز ۶ دسامبر به دعوت کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران - آخن، جمعیت دفاع از آزادی ایران - بن و تلاش - کانون حمایت از مبارزات مردم ایران - کلن تظاهراتی بمناسبت سالروز جهانی حقوق بشر در

مقابل سفارت جمهوری اسلامی در شهر بن آلمان برگزار گردید. در این حرکت اعتراضی بیش از ۳۵۰ نفر از ایرانیان شرکت نموده بودند.

در قطعنامه این تظاهرات تاکید شده بود که:

ما خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی، منع شکنجه و لغو حکم اعدام و تضمین رعایت حقوق بشر در ایران، برقراری آزادی های سیاسی و اجتماعی همه افراد و گروه بندی های اجتماعی در ایران می باشیم.

- تغییر دولت در نظام جمهوری اسلامی را تغییر ماهیت نظام نمی دانیم. اعمال جنایتکارانه حکومت اسلامی را همراه با افراد، سازمان ها و دولت هایی که توهم پذیرش چهره 'دموکراتیک' از جمهوری اسلامی را دامن می زنند را نزد افکار عمومی افشا می کنیم.

- از همه نیروها و سازمان های بشردوست آزادی خواه می خواهیم که با اعتراض خود علیه جمهوری اسلامی به مبارزات مردم ایران برای آزادی و دموکراسی یاری برسانند.

این حرکت اعتراضی مورد حمایت بسیار از تشکل ها و سازمان های اپوزیسیون نیز قرار گرفت. کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) سوئد، کمیته تعقیب شدگان و زندانیان سیاسی - لایپزیک، انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - پاریس، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - آلمان، شورای همبستگی با مبارزات مردم ایران - اشتوتگارت، کانون فرهنگی آدینه - فرانکفورت، کانون فرهنگی ایران و آلمان - هامبورگ، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران - برلین از جمله تشکل هایی بودند که از تظاهرات ۶ دسامبر حمایت نمودند.

همزمان با این تظاهرات، حرکتی نیز از طرف شورای همبستگی با مبارزات مردم ایران - اشتوتگارت نیز در این شهر برگزار گردید. کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران - برلین، کانون پناهندگان سیاسی ایران - برلین، کمیته تعقیب شدگان و زندانیان سیاسی - لایپزیک نیز طی فراخوان هایی یک آکسیون اعتراضی در روز ۱۰ دسامبر در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی در شهر برلین برگزار نمودند.

گزارشی از مراسم سالگرد بنیانگذاری کانون نویسندگان ایران

هنرمند روزگار ما بر هیچ سکویی ایمن نیست!

'روزگار ما دیگر روزگار خاموشی نیست. هر چند که بازار دهان بند ساری همچنان پروتق باشد. روزگار تعفن و این جور حرف ها هم نیست. چرا که امروزه روز، آثار هنری بر سر بازارها به نمایش عام در می آید و دور نیست که بیپنده، مدعی بی گذشتی از آب درآید و برای گرفتن حق خود چنگ در گریبان هنرمند افکند. دور نیست که کسانی اثر هنری فاقد پیام و اشارات هنرمند فاقد بینش را - به هر اندازه هم که باشد - شکردها و فوت و فن های بهت انگیز عرضه شده باشد - تنها در قیاس با ماشین ظریف و پیچیده بی قضاوت کند که در عمل کاری از آن ساخته نباشد... اگر قرار بر این است که 'هنرمند' همچنان به تعفن، دل مشغولی کشف شکردهای بهت انگیز باشد، اگر همچنان در بند خوش طبعی نمودن ها باقی بماند کدام

پیام و پیغام می باید خیل دم افزین انسان هایی را که درد می کشند و وهن می بینند و تحقیر می شوند با همچنان گرفتار توهمات خویش اند و به سود 'پای تا سر شکمان' تحمیق می شوند از خواب خوش یبنی بیدار کند و طلسم دیرپاوری شان را بشکند؟

شاملو - کانادا ۱۹۹۵

در روزهای ۷ و ۸ نوامبر مراسمی به دعوت کانون نویسندگان ایران (در تبعید) در شهرهای کلن و ماینز آلمان بمناسبت سی امین سالگرد بنیانگذاری کانون نویسندگان ایران و بیست و ششمین سالگرد ده شب شاعران و نویسندگان برگزار شد. این مراسم که با استقبال مردم روبرو شده بود صحنه ای بود از گرایشاتی که در جامعه هنرمندان ما در تبعید وجود دارد.

نسیم خاکسار و ایرج جنتی عطایی مسئولین اداره جلسه بودند و تعدادی از نویسندگان و شعرا نیز هر یک با قرائت قطعه ای سهمی در برگزاری این شب ها داشتند ولی آنچه که در شب اول مراسم در شهر کلن برجستگی بیشتری یافت سخنان گلشیری و حضور عباس معروفی بودند. گلشیری با تاکید بر فاصله گیری از سیاست و صفتی وانمود کردن کانون اصرار داشت که منشور کانون را از مضمون خالی کند. او در بخشی از سخنانش عنوان داشت که: از آنجا که کار نویسنده همانا نوشتن است و مطالبه اش هم فقط آزادی قلم و بیان لازم نیست بدنبال آزادی اندیشه باشد و باید کلماتی مثل دموکراتیک و ملی را از اساسنامه کانون حذف نماید. وی بخشی از کسانی که با نوشتن مقالات سیاسی و ادبی در جمع کانون حضور پیدا کرده اند را از خانواده نویسندگان حذف کرد که این موضع گیری با سخنان متین خانم فریده زربجی (همسر فرج سرکوهی) پاسخ داده شد. خانم زربجی از آقای گلشیری تشکر نمود! که با سخنانش همسرش را از کانون حذف نموده است. اسماعیل خوبی نیز با تاکید بر اینکه کانون نویسندگان ایران در تبعید مرکز روشنفکران معترض است با گلشیری برخورد نمود.

در این میان حضور عباس معروفی که از سوی برگزارکنندگان جلسه بعنوان مسئول تدارکات سالن انتخاب شده بود و حرکت های نمایشی او که با یک دستگاه تلفن سیار مرتباً درصدد تحمیل حضورش به جمعیت بود مورد اعتراض اکثر شرکت کنندگان قرار گرفته و آنها را آزاده نموده بود. عباس معروفی با موضع گیری های همیشگی اش در مخالفت با آنچه که در منشور کانون نویسندگان ایران در تبعید در دفاع از آزادی قلم، بیان و اندیشه و در مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی آمده و نامه سرکشاده اخیرش به خاتمی، حضور نامانوس خود را در این خانواده نشان می دهد در این مراسم پیام هایی نیز که از طرف نویسندگان و شاعران داخل کشور به همین مناسبت ارسال شده بود به سمع شرکت کنندگان رسید. احمد شاملو که پیامش را با گرامیداشت یاد جانباختگان راه آزادی بیان و اندیشه آغاز نمود نمونه درخشانی از هنرمندی بود که با آرایه خواهی خود، تقابل با سانسور و اندیشه ستیزی، بر تشکیل آزاده کانون نویسندگان ایران تاکید داشت. محمد خلیلی، اسماعیل جمشیدی، سیمین دانشور، عمران صلاحی و... از جمله کسانی بودند که به این مراسم پیام فرستاده بودند.

اطلاعیه مشترک

بازداشت شدگان روزهای اخیر و زندانیان سیاسی را فوراً آزاد کنید!

طنی روزهای اخیر و در آستانه برگزاری کنفرانس سران اسلامی، حکومت اسلامی آشکارا بر دامنه اقدامات تروریستی و سرکوبگرانه خود افزوده است و موج جدیدی از دستگیری مخالفین و بازداشت مجدد زندانیان سیاسی سابق را در سرتاسر کشور آغاز نموده است. در این یورش همه جانبه، دهها تن از زندانیان سیاسی و مخالفین رژیم در تهران، مشهد، اصفهان، تبریز و سایر شهرستان ها بازداشت شده، مورد آزار و شکنجه قرار گرفته و بعضاً به اماکن نامعلومی انتقال داده شده اند. در مناطق کردنشین نیز جمهوری اسلامی علاوه بر ترور مخالفین خود، دهها تن را در شهرهای مختلف کردستان از جمله بوکان، سردشت، مهاباد و سنندج توسط عمال سرکوبگر و دستگاه امنیتی خود دستگیر نموده و مورد بازجویی و شکنجه قرار داده است.

این اقدامات سرکوبگرانه که بدنبال تشدید اختلافات درونی رژیم و تماماً در وحشت از گسترش حرکات اعتراضی توده های مردم صورت می گیرد، یکبار دیگر این حقیقت را به همگان نشان می دهد که جمهوری اسلامی رژیمی است سرکوبگر و تمام جناح های آن مرتجع اند و ضدآزادی. این اقدامات همچنین این واقعیت را بار دیگر در برابر چشم همگان قرار می دهد که تحقق آزادی های سیاسی و دموکراسی، در گرو سرنگونی تمامیت این رژیم است.

ما ضمن محکوم کردن یورش دستگاه امنیتی رژیم و بازداشت مخالفین و زندانیان سیاسی سابق، توجه همه سازمان های بین المللی بشردوستان را به این دستگیری ها و سرنوشت نامعلوم دستگیر شدگان جلب می کنیم و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط زندانیان سیاسی هستیم.

حزب دمکرات کردستان ایران
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان فدائیان (اقلیت)
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
۹ دسامبر ۹۷ - ۱۸ آذر ۷۶

شماره ۴۵

دی ۱۳۷۶

دسامبر ۱۹۹۷

ETEHAD KAR
DECEMBRE. 1997
VOL 4. NO. 45

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود رابه آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

اطلاعیه

باز هم جنایت، باز هم ترور

حزب دمکرات کردستان ایران، اعلام نموده که ۵ تن از اعضای حزب به نام های سید منصور ناصری، ابوبکر اسماعیلی زاده، رفعت حسینی، یداله شیرین سخن و منصور فتاحی، توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی ترور شده و به شهادت رسیده اند. این جنایت امروز ۱۷ آذر ماه (هشتم دسامبر) در منطقه تحت حاکمیت اتحادیه میهنی کردستان عراق و در کسوت پیشمرگان این حزب صورت گرفته است.

تشدید اقدامات تروریستی رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی صورت می گیرد که از یکسو جناح های حکومت برای حفظ کل نظام به جان هم افتاده و آماده اند که یکدیگر را سبانه بزنند و از سوی دیگر مردم بجان آمده از سیاست های ارتجاعی حاکم حتی از پیروزی تیم فوتبال نیز برای زیر ضرب بردن رژیم بهره می برند تا بساط حکومت را در هم بشکنند.

ما ضمن محکوم کردن رژیم تروریست جمهوری اسلامی، از اتحادیه میهنی کردستان می خواهیم که دست از سیاست مماشات با جمهوری اسلامی که زمینه ساز چنین جنایاتی است بردارد. ما از تمامی شخصیت ها و نیروهای مترقی و بشردوستان می خواهیم که نسبت به این جنایات واکنش نشان داده، تروریسم دولتی رژیم را محکوم کنند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۱۷ آذر ۱۳۷۶
۸ دسامبر ۱۹۹۷

اقدامات تروریستی و جنایتکارانه رژیم را محکوم می کنیم!

هنوز چند روز از ترور یکی از فعالین حزب دمکرات کردستان ایران بنام سید جمال نیکجویان در تاریخ دوازده آذر و در شهر کویسنجق نگنشته بود که سحرگاه دیروز ۱۷ آذر، تروریست های اعزامی جمهوری اسلامی، جنایت دیگری آفریدند. مزدوران وابسته به رژیم، در نزدیکی شهرک دوکان، خودرویی را که حامل چند تن از فعالین حزب بود به تیربار بسته و از محل گریختند. در اثر این اقدام جنایتکارانه منصور فتاحی از فعالین حزب دمکرات در دم کشته و سه تن دیگر زخمی می شوند. سپس خودروی مزبور به سمت کویسنجق حرکت می کند که در محل ورودی شهر، بار دیگر از سوی مزدوران وابسته به رژیم بشدت به رگبار بسته می شود که در اثر آن ۴ تن دیگر از فعالین حزب دمکرات بنام های ناصری، اسماعیل زاده، حسینی و شیرین سخن نیز جان خود را از دست می دهند.

این اقدامات جنایتکارانه یکبار دیگر این حقیقت را به اثبات می رساند که حکومت اسلامی ماهیتاً یک رژیم تروریست و آدمکش است و تعویض رئیس جمهور در این رژیم، هیچ تغییری در ماهیت آن و در ضدیتش با مردم، بویژه مردم ستمدیده کردستان ایجاد نمی کند.

ما این اقدامات جنایتکارانه جمهوری اسلامی و همچنین آن نیروهای محلی را که پای جمهوری اسلامی را به منطقه باز نموده، آشکار و نهان به این رژیم در ترور و سرکوب مخالفین خود یاری می کنند قویاً محکوم می کنیم و خواهان شناسایی و مجازات فوری مسببین و مرتکبین این جنایات هستیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان فدائیان (اقلیت)
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
۹ دسامبر ۹۷ - ۱۸ آذر ۷۶